

سپاروون

شماره سوم - زمستان ۱۳۸۸ - شماره ۱۰۹
۱۳۸۹ - شماره ۱۱۰



آواز دریا شعر عاصی

تعمیراتی با فرهنگ دریا و شعر عاصی

شماره ۱۰۹

لکی فائیف



دہ دہ دہ

دعوتِ خیر
و شخصہ می فرمود کہ شیرازیہ شہزادہ پرنس صاحب
برگزر می نمایند سال
لکے فایف ہمیشہ بلک شمشیر خاطرہ خواند بود

۳۰۴۱۰ به استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ پاد خدمت شما قرار دارد. آدرس: شهر نومقابل مسجد جامع شیراز. تلفون



علی کمریز

قرطاسیه و مجلات سیاه و سفید - جوانان امروز و اخبار هفته را به فروش میرساند
قیمت های مناسب به مناسبت شمع
ادرس: متعل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نموده مجلات و
قرطاسیه با انواع حلقه، سیاه و سفید، وسایل جزایی و مجلات
را به بهترین قیمت به مشتریان گرامی قرار میدهد.
ادرس: مارکیته خسرو کتب
ایند الهیه منیر

خوراکه فروشی انوش

خوراکه فروش انوش تازه به فعالیت آغاز نموده انواع خوراکه باب
را به قیمت های مناسب عرضه می نماید.
مشتریان دایم خوراکه فروش انوش باشند. همچنان مجلات
و جراید مورد علاقه تا آنرا از این خوراکه فروش
در دسترس گردید. میتوانید.

آدرس: چوک قلع فتح رت

تابش ویدیو کست

کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تا آنرا از
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تا آنرا از
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تا آنرا از

خوراکه مورد
نیاز شماراییه
فروش میرساند
همچنان بلوزهای
بهاره هند و لباس -
چین از قبیل سیراهن، دامس
چشمه های بزانه، طفلانه و دخترانه
ساخت وطن را با قیمت های نازل به دسترس میرساند.
جمعین محبت فرار میدهد
شما میتوانید مجلات و نشریه های مورد علاقه تا آنرا نیز دست آورید.

خوراکه فروشی سید احمد شاه

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه
تعمیر کتاب
و کتابچه، انواع قلم های
خودکار خود رنگ و به ما قلم
اجتناب از بکار بردن ضرورت تا آنرا به قیمت های مناسب
و رعایت بهشت و شتاب نماید. آدرس: چوک اول فروشگاه بزرگ -
انجام - نمبر تلفون ۱۱۲۲۱

کتاب، مجلات و کارتهای
ترویجی ارزان و خوب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ قلع
کدس، سرت ۶ قلع فتح رت

کتاب، مجلات و کارتهای
ترویجی ارزان و خوب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ قلع
کدس، سرت ۶ قلع فتح رت

قرطاسیه فروشی اخبار

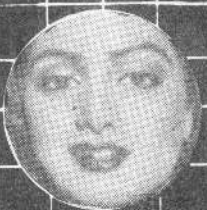
کتاب، مجلات و کارتهای
ترویجی ارزان و خوب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ قلع
کدس، سرت ۶ قلع فتح رت

قرطاسیه فروشی حبیب

انواع قرطاسیه - جراید و مجلات و لوازمات و لوازم
میدارد - و هم فروش کردن هر نوع اسناد پذیرفته
میشود - به آدرس توجه نمایند
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ قلع
کدس، سرت ۶ قلع فتح رت



صفحه ۱۱۶



صفحه ۱۰۱-۱۰۲

شعر عاصمی

صفحه ۱۱۰

په زره پوری

۱۲

چراغ خاطرات

۵۴

در عینالوری

۲۴

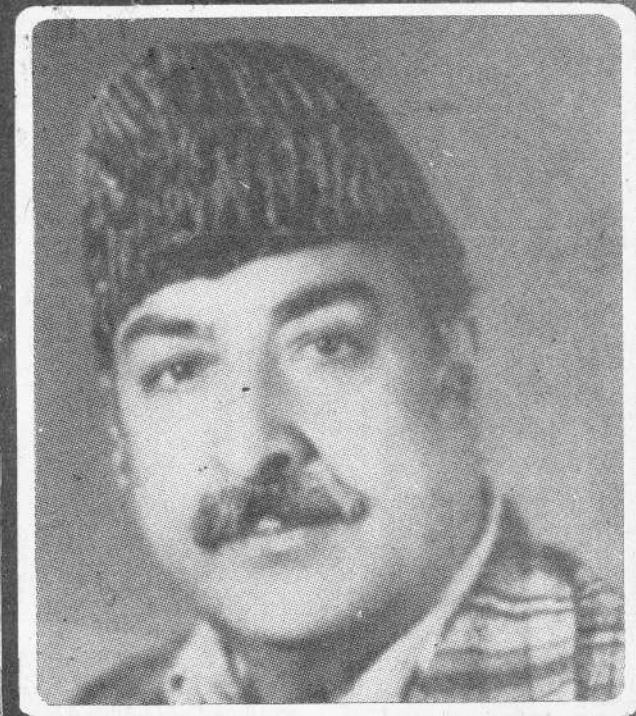
آواز دریا

تولوته

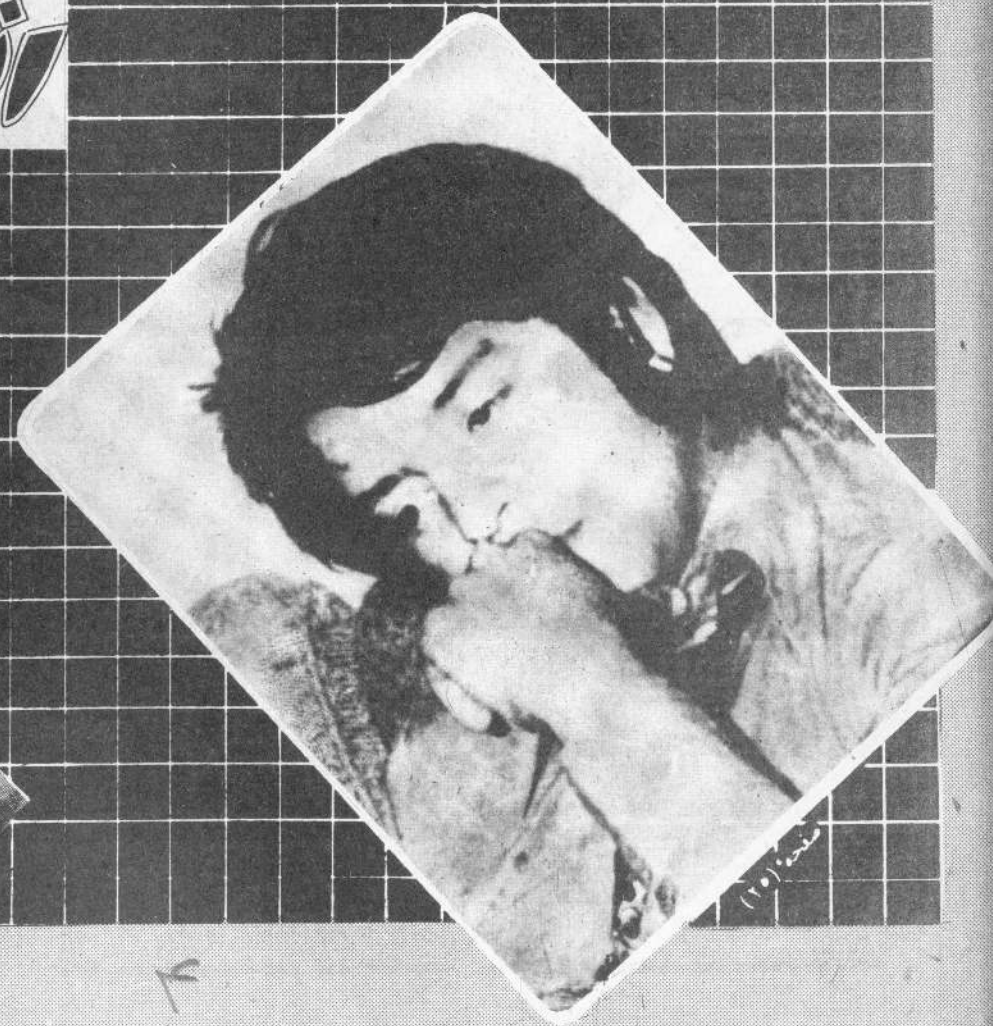
ارتقا لاب درغا

ناوی

۱۸



صفحه ۱۱۰



صفحه ۱۱۰



تلفون: ۶۱۱۰۲۱
تهران

سپاه وین

شماره سوم ماه جوزا ۱۳۶۸ شماره مسلسل

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰

زیر نظر هیات تحریر:
بارق شفیع عاصمی
محمود حمیدی
عبدالله شمس‌الدان
و همتشور درزیاب
شهباز و جسدان

ادرس: مکرورون سم بلاک (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۱۰۲۳۳) شهر ۸
د افغانستان بانک

مدیر مسئول: دکتر ظاهر طین
تلفون: ۶۱۱۰۲۱
معاون: آصف محروبی
تلفون: ۶۲۷۰۱
سوپر ویر: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۶۱، ۶۸، ۶۶

خطاطی: کبیر امیر و میسی تانجسی
ارت و گرافیک: حمید حلیمی و حمید مسعود
تایپ: اسحق جلیلی و احمد شاه نصیری
مهندسی: محمد گل

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست‌آزاد دارد، مضمین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد. نظریات ارایه شده صرفاً نظر نویسنده میباشد.



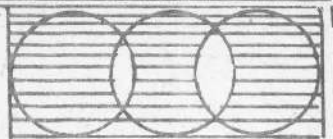
بالاحصاء كابل در حدود سال ۱۸۷۰، عکاسی توسط جان بورك .

رازيکه در دل

بهار اول سال

شهر ما مدفون است

نوشته نظام



من در الاحصار قرار ام . گرچه اینجا سیمای گذشته را ندانم و از الاحصار باستانی اثری نیست اما نشانه هایی از پیشینه طولانی آن ناکون باقیست .

من بالاحصار رومی بینم باشکوه جاود انش که هزاران قصه در خود نهفته دارد . بالاحصاری را که شاهد سه جنگ افغانها علیه انگلیس های اشغالگر بود . و سلسله تفرکات بموی حوادث این جنگ ها کشیده می شود . بالاحصار این مکان قامت بالابا بسیاری از سالهای تاریخ کشور همراه بوده و سلسله حصارهایی آن هنوز ریشه های استوار پیشین خود را حفظ نموده است . بالاحصار در جنگ اول :

انگلیس ها با پلان از پیش ساخته شده تسخیر افغانستان مگر به بهانه به تخت نشاندن شاه شجاع راه افغانستان را در پیش گرفتند .

با آنکه شمار زیادی از مردم از اصال توطئه انگلیس آگاهی نداشتند تنها حضور نیروهای مسلح بیگانه در کشور و آکنش های فراوانی را موجب گردید . مردم سلاح پدیدست گرفتند . آنها شاهد آغاز مقاومت همگانی و مخصوصا مقاومت بی مثال اهالی غزنی بودند . سرانجام ((مهمان ناخوانده)) به همراه شاه شجاع به تاریخ هفتم اگست ۱۸۳۹ به کابل رسیدند .

اهالی شهر و اطراف کابل برای دیدن شاه که تازه به کشور باز گشته بود در راه ها و ایالات دیوار ها در انتظار نشسته بودند و همینکه شاه در برابر صفوف مردم ظاهر شد در کنار او جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس به نظر رسید .

گرمای کوچه های کابل به سردی گراید و هیچ صدایی و سلامی از هیچ یک از مستقبلین شنیده نشد

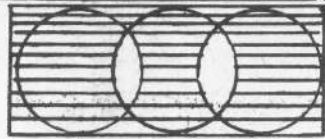
شاه شجاع همراه با قشون انگلیس مگر با یاد سرو ناامیدی داخل بالاحصار شد با تاشای پر خورده سرد مردم و مشاهده عمارت سلطنتی بالاحصار پس از سی سال سختی گریست .

انگلیس ها پنج هزار سوار و کماندار را در شهر و الاحصار جا بجا نمودند . همینکه قشون انگلیس در کابل جا بجا گردید سران انگلیس ، در هند و انگلستان ، امر را با شانمانی استقبال کرده و در مقابل القاب رسمی بارون و سرتیپ را اکتند . سر جان مکنتان اعطا نمودند . انگلیس های جا بجا شده در کابل با آسوده حالی به تفریح و استراحت پرداختند .

بالاحصار شاهد بود که انگلیس ها چگونه پس از جا بجا سازی قوای شان در نقاط ستراتیژیک کشور چهره واقعی شان را ظاهر ساختند مکنتان عملاً به صدراعظم و نایب السلطنه افغانستان بدل شد . و موقف سیاسی شاه شجاع را ازین میتوان قیاس کرد . حتی برای برون شدن افاق تشیمن خود باید اجازه میگرفت . شاه در بالاحصار از طرف گارد انگلیسی حفاظت می شد و کلیه آموزش تحت کنترل آنها قرار داشت .

مکنتان ، که دیگر در امور کشور مداخلت بازی پیدا کرده بود ، ملاشکور خان ، حاکم کابل ، را خلاف میل و رضایت شاه شجاع معزول کرد و سه عوض او محمد عثمان نظم الدوله را به این مقام منصوب کرد .

مکنتان با این کار خود ، در واقمیت امر ، خدمتی را به مردم ما انجام داد . اگر ملا عبدالشکور قبلاً انگلیس را دوست مردم افغانستان جلو داده و مهمانان موفقی کابل را نمود می کرد مگر محمد عثمان ، نظم الدوله



با نحوه امثالش نشان داد که شاه دست انگلیس ها اسپر است . این مسأله در میدان مردم مسأله ت نموده و واریانت های محاسبات آنها را دقیق تر ساخت .

از آن زمان به بعد مردم با مشاهده اعمال انگلیس ها به نشاندن عکس العمل آغاز نمودند . نام شاه از خطبه انداخته شد .

شهر بالاحصار و اطراف کابل را جشنی فرا گرفت که بزودی در تمامی نقاط کشور سرایت کرد .

بالاحصار حادثه دیگری را نیز در خاطر ها جا داده است . امیر دوست محمد خان که از اسارت امیر بخارا فرار کرده بود در راه سیاه افغان ، که از کوهستان کاپیسا و پروان جانب کابل در حرکت بودند ، قرار گرفت . اما در حالیکه جنگ و مقام به با انگلیس ها ادامه داشت امیر بطور ناگهانی ناپدید شده و جانب کابل بتاخت روز چهارم ماه نوامبر هنگام عصر وارد دروازه بالاحصار شد . مکنتان با گاردش از هواخوری بازگشته بود ، سلطان محمد خان معتقد امیر دوست محمد ، از عقب به مکنتان گت . ((امیر دوست محمد خان رسید)) این خبر برای مکنتان به اندازه بی غیر مترقیه بود که به تعجب اندر شد و پرسید ((بالشر)) سلطان محمد جواب داد که : ((نس))

امیر دوست محمد پس از ملاقات با مکنتان شمشیرش را به او سپرد و موافقت کرد که به هندوستان برود . غایب شدن امیر از اردوی مبارزان کوه دامن بصورت غیر مترقیه و واجب و تسریس انجام گرفته بود . آرامش موفقی یکساله بالاحصار ، که در حاله بی از با هم کشیده شده بود ، ازین رفت

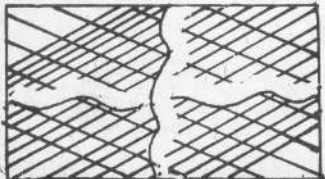
همه روزه به سران انگلیس و شاه شجاع اطلاعات ، نگران کننده می پیرامون آغاز قیام مردم مواصلت می کرد .

گرچه انگلیس ها از نظر نظامی و تسلیحاتی بر قیام کننده گان افغان برتری های زیادی داشتند ، اما آنها در برابر اراده مردم بی باخاسته دارای معنویات قوی قرار گرفته بودند .

هنگامی که شعله های قیام مردم زیانه کشیدن گرفت ، بیست هزار سوار انگلیس در کابل ، بانزده هزار رکنده ها ر پنج هزار در جلاد آباد و ده هزار در غزنی ، قلات بامیان و دیگر نقاط کشور مستقر بود . تعداد مجموعی سوار انگلیس در افغانستان به پنج هزار رسید که با توپ های مدرن آمرونی ، قوای سوار و توپچی صحرائی و کوهی و دیگر اسلحه های آتش زامجن بود .

در حالیکه سلاح های افغانها را تشنگ های ((دهن پر)) سیلاره ، پیش قبض ، کارد ، تعداد اندکی از توپهای کوچک و شش پونده تشکیل میداد . مواصلت اخبار نگران کننده به بالاحصار ادامه داشت . شدت حملات افغانها شاه شجاع را واداشت تا به پشتیانی از قیام مردم برخیزد . او در خفا با قیام کننده گان ارتباطاتی برقرار نمود .

رهبران قیام شب اول نوامبر ۱۸۴۱ نقشه جنگ و طرح دشمن را به تصویر رسانیدند . با آغاز قیام استقبال مردم به حدی بود که زنان به مصارف خلفوا و هائی خود نان تهیه کرده و در اختیار قیام کننده گان میگذاشتند . قیام مردم بتاریخ دوم نوامبر ۱۹۴۱ آغاز شد و با خرق آخرین فرد قشون آن از افغانستان به پایان رسید «بقیه در صفحه (۶۰)



چیه میگویند؟

دختر جوان و کسب و کار

موسیقی و وقت

تیموتی

الوان

COMS



زنده گی رادوست داریم

هماحصل سال چار پوهنځی اقتصاد :
 زنده گی روڼدي است ازخوبی هاوزشتی ها، ازخوشی هاورونج های بیکران بااین همه نسر از ونشیب بازهم زنده گی رادوست میدان وخصوصاً آنوقت زنده گی درنظر خیلی دوست داشتنی وزیاست که درزنده گی ام اشخاص غیر مد اخله ننمایند وازاشخاص غیبت گو و خسود دور باشم .
 به نظرم درخوشبختی یک خانواده اولاد ږول عمده دارد . من هم آرزودان درآینده صاحب پسرک قند ږول باشم .
 - ازینکه پسرگفتید حتماً برایش نام هم انتخاب کرده اید ؟
 - درین باره برای شما خصوصی گفتم ، آنرا ننویسید ، هنوز خیلی وقت آشت ، شره است اگر بیش از وقت در باره داشتن پسر ویا هم اسم آن چیزی برای نشر شدن بگویم .

تعبیه کند . رهمن



خانواده ها باید واقع بینانه بیاندیشند

ظاهره از کارته نوبکابل :
 به زنده گی علاقه مند ږي وه عشق وفاداری را میسندم د دختران جوان درگرنش عشق شان باید روزگاران بس ازازدواج شان راد نظر داشته باشند باین معنی که مرد زنده گی شان راتغافل برای خوشبخت سازی زنده گی شان انتخاب کنند . البته برای این منظور باید همسر خود رامعیب دوست داشته وه عشق شان وفادار بمانند . خانواده ها باید در باره جوانان واقع بینانه بیاندیشند . به نظر من دختری شایسته همسری است که در پهنه زنده گی این صرف برای مردی جای موجود باشد ، و زنی شایسته دوست داشتنی است که زنده گی این را وقت دوستی شوهر و اطفالش میسازد .



من به عشق و آینه دارم

عبد الاحد ثابت فارغ التحصیل لیسه عمر شهید (علا سرباز) :
 عشق مظهر زنده گی است ، عشق چون شعله سوزان آتش در زمستان دلید یرو چون نسیم بامداد بهاران دوست داشتنی است که بدون آن زنده گی تلخ و سوز و چون زمستان سرد و تاریک است .
 - من توانم بیروم که زنده گی خودتان زمستان سرد است یا بهار یوربار .
 - زنده گی خودم به فصل خد انضای شیرین و مطبوع دارد . من عاشق ام وه عشق و آینه دارم . خود اضمینان و باور کامل دارم .



نامزدی یک آزمون است

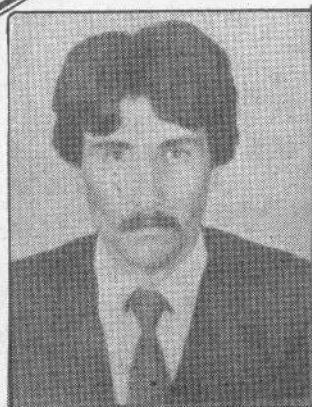
نفسه کار جوان تحصیل
تخنیک ساختمان و جیو دوجی :
عاشق شدن عیب نیست چون
طبیعی است و نیاز اما باید با
احتیاط لازم با آن برخورد کرد .
بخش عشق نه آنست از نامه ها
و دید نهایی نگاهی مانند
فلمهای هندي آغاز میشود .
عشق یعنی تعیین سرنوشت
عشق یعنی راه یابی به همسری
انسانیت است . و بهترین
راه برآورده سازی این نیاز
ازدواج است و ازدواج مستلزم
یک آزمون است و به نظرم این
آزمون تعاوت نهاد رجرجان
نامزدی میتواند صورت گیرد و منی
خواهم تعصبی در دیدن است
آندن مفکوره منفی در این زمینه
وجود نداشته باشد .



پشیمانی از ازدواج بدم می آید

بروین شیرزی کارمند افغان
کارت .

خواست من از همه دختران
جوان آنست که قبل از رو آوردن
به ازدواج بایست برای تشکیل
خانواده صمیمی و سالم آماده گی
لازم بگیرند ، دختران جوان
باید شیوه برخورد و اجرای مسوول
لیت مردم زنده گی شان سرا
بیاموزند . و بیوسه بگویند
تا طرف مقابل رادک نموده به
همه اصول زنده گی زناشوهری
وفادار بوده تا بای جان به آن
حرمت بگیرند . بهترین دوره -
آموزش اصول زنده گی زناشوهری
و تدبیر منزل روزگاران تجرد
است . از زمانیکه از ازدواج -
پشیمان میشوند بدم می آید .



از ازدواج میترسیم

غلام ذکریا انسر در توتیسه
انانیه :

از وقتیکه سروکار با متعین
وزنان هرزه است معتقد شده ام که
هرگز به ازدواج و عشق بایک زن
تن درند هم . اینجاقب میله های
زندان زنانی دیده میشوند که
در ظاهر قیانه های شان معصوم
است ، مگر باطن شان از نساد
اخلاقی انباشته است که این امر
مرا از قدسیت زن مشکوک میسازد .
چنانچه یکی شوهرش را کشته
و دیگری بد زنی را ، دیگری د زدی
کرده و اندیگری روسی شده است .
من تلقین شده ام که هرگاه ازدواج
کم بگونه شماری از مردان ، که
بدست همسران شان کشته میشوند
به قتل خواهیم رسید . بنا بر ازدواج
هراس دانه .



عشق واقعی نه عشق مد روز

نبیله نیر و محصل زبان و
ادبیات :
در مورد عشق و ازدواج به این
باور استم که در روزگاران تحصیل
باید این اندیشه ها را از سر بسدور
نگهداشت تا هنگام مطالعه کتابها
و نوشته های درسی مزاحمت ایجاد
نکنند . البته نوصت عشق فزیندن
ازدواج کردن پس از ختم تحصیل
است بنا بران من بعد از تحصیل
خواهم شد .
- دوست دانه که دختران
همیشه در استفاده از مود حد و
معین معیار هارا در نظر گیرند



بزرگمردان زمانه‌ها

به یاد بابای موسیقی استاد سرآهنگ

نوشته فرهاد دریا



برای حقیقت‌ساز از هنرمند همه زمانه‌ها و بزرگمرد این سرزمین نیابت فقط با ((مرد بزرگی بود)) گفتن بسنده کرد بلکه بیشترش باید شناخت و شخصیت چندین بعدی اش را با معیارها و بد و سیحتر و آگاهانه ای سبک و سنگین کرد . تنها شمار قله ای از نخبه های علم و هنر در زمان حیات خود توفیق آنرا یافته اند تا مورد پذیرش مردم و جامعه فرهنگی قرار گیرند و چه بسا بهترینانی که خیلی دیر حتی شاید بعد گذشت سالها و یا حتی قرن های از مرگ شان درک و کشف شده اند که استاد ما سرآهنگ استاد بهترین ما سرآهنگ ترنستان نغمه های لاهوتی صحبت از شمار نخبه گانی این سرزمین بود . حتی امروز هم که ۸ سال از خاموشی اش میگذرد آنچنانکه حقیقت است او را نشناخته اند و به شناخت جوهر اصلی هنر و توانمندی دست نیازیده اند . جواب این سوال که ((چرا زوایای اصلی شخصیت هنری استاد در زمان حیاتش برای اکثر مردم مسکون و متاریک ماند)) شاید زیاد مشکل نباشد زیرا استاد فریاد بود بلند تر از صداهای زمانه اش و انسان بود فراتر از همگانیش

زیرا استاد هنرمندی بود یگانه و راسته باز بود انش اصیل زیرا استاد بهتر از هر کسی د پرتی با زبان بجزایانی های ساز آشنایی داشت . زیرا استاد چنگ جا - دوگر و معجزه آفرین نواهای والا عزیز و شریف بود . در مورد استاد همه چیز از اینجا آغاز می باید که او را با بیست یک موزیسین خلاق به حساب آورد تا یک آواز خوان حرفه ای زیرا به ویژه گیهای مسلکی موسیقی کلاسیک چنان ورود کامل و حیرت انگیز داشت که هرگز عیب بینی را یارای انکار د انشا کاد میکش نبود . از آنجا که با تمام معیارهای بهتر و اساسات و ضوابط سنگین علمی موسیقی کلاسیک دقیقاً آشنایی داشت پس این آگاهی زمینه های اجرای متناسب و باحالات اشکال دیگر موسیقی را (هم از موسیقی های تعمیری - غزل - طرز و محلی) برایش هموار کرده بود . گوهری که استاد آنرا نه را پختنی بلکه پس از عمر هاریاضت و تحمل شاقه ترین تمرینات جسمی و روحی کامی کرده بود و جوهری که به خاطر رسیده ن و دست یافتن بد آن سالها ن درازی زمین اخلاص و اراد تبوشیده و چنان چون مرید مؤمنی خدمت پیرو مراد به جا آورده بود . نامش را سنگینی و طهارتی پس بزرگ بخشیده است . او همیشه قدمی فراتر از ذوق و پیش معمول موسیقی عصر خود شراه می سپرد و دستگیر بقیه در صفحه (۹۲)

تولونه په زره پوری دی

سید ایروى نڅاه وایى؟

د قونیه د جنازیم د د روزي له پاسه د مویه سماع ترسره کیزی هلته د خرخنده غارقانو اوز د ه لاسونه لیدل کیزی چی ټول شیان لکه کتابونه ، پانی او ان سنجاق ، دلستونی تنی اوقا - شق او هرڅه د مولانا په زنجیرونو ټنگلی شوی دي له دغوانخوونو ټخه د ژوندانه راز په دي ډول - حکایت کوي :

بریز ده هغه څه چی نه وینو وی نه وینو . او هغه څه چی نه یی اوزو وایى نه اورو . او هغه څه چی نه غواړم یوه شم یوه نه شم . ای زما محبوبه زه یی ستالنه خبرو او سکوت سره جوړوم . میرمن بارد وانگلیسی لیکواله چی په ۱۸۲۶ م کی یی د څر - خید ونکو د رویشانو تکیه لیدلس لیکى :

((دوه واری یی د نڅاه معبد یا د اروا دعوامو په قول د خرخنده د رویشانو د معبد زیارت کړی دی . د تکی د ساجی لاره د یوی ټنگلی پاتی په ۸۴ مخ

زین من بشکست ویدرید ان رکاب مازحق رستم ، اول درجهان هم بد وواى . روم از انقلاب بانگ ماه چون جرس رکراون یا جوړیدی وقت سیران سحاب وایى چی هرکال د سامبر په میاشت کی د مولانا ارادتمندان په قونیه کی په سماع کی گډون کوي اود هغه ورځ نمانځی .

د رویشانو په وړاندی حقیقیس د رویش هیڅکله نه غمجن کیزی . لکه یوکارنه تکراروي . انسان همیشه د خپلی جابیریا له چاپیز کړی . تیرکارنه اونقلونه تکراروي . هغه د ام چی پخپله یی غورولی دی لجان په کی ټنگارکوي .

هغه رخت چی د ((هابیل)) جمجمه یعنی د لومړی بنیاد م مری په خاوروکی کیشودل شو . انسان یوسپیڅلی شی خاورو ته وسپاره اود خپلی ازادی نقشه یی ټنڅه کسه .

د یوسف د لیدلو هڅه ، اودهغه د کمیس په بوی پوهیدل دي .

سماع هغه رازدی ، چی د ځینو غارقانو په قول محمد (صلی الله علیه و سلم) ویلی دي .

((زه هغه وخت له خدایه سره م چی نه پرشته وی اونه ، بیغمبر))

سماع قلمی ادراک دی چی بریشی ورته لاره نه لري .

د مولانایه وخت کی د سماع په باب زیاتى خبری وی . چی آیا حرامه ده یا حلال ؟ مولانا په دي باب وایى :

هیچ میدانى چه میگوید رساب زاشک چشم واز جگرهای کباب پوستی ام دورمانده من زگوشت چون تنالم در فراق ودر عذاب خوب هم گوید : بدم من شاخ سبز

مولانای بلخ د سماع خو تعریفونه وړاندی کوي :

داس حالت دی چی په المی اسرارو باندي پوهیدنه د لاهوت له آسمانو څخه لیدل کیزی .

سماع له خانه سره جگره ده .

د نیم بسمل مرغه د تیسید لویه خیسر چی په وینواو خاوروکی لوټ ووی .



خونگه چی بی شمیره ستوري
به لايتناهي فضاکی شته، نوبه
دي ټول کولاي شوخيال وکسر و
چی د دي ټولو په منځ کې پوياس
خو په بشپړه توگه له هره بلسوه
د حکمي د غونډاړي په شان وي .
که د ارنگه وي اوپوه سپاره زمونږ
سياري په خير وجود ولري په
غوڅه توگه ژوندي موجودات هم
کيداي شي هلته مناعته راغلي وي
او وده يې کړي وي .

پوهان عقیده لري چی دمکرو-
بونو په خير ندره بينی موجودات
د دي وس لري چی بشپړ روغ رست
له فضا څخه تير شي . نوبه دي-
ټول همدغه مسافرين د دي وس
لري چی ژوند لمبوي نقطی څخه
بلی نقطی ته پوس . همدارنگه
ناشونی نه ده نور موجودات چی
په بشپړه توگه له موز سره
توپرولري له موز څخه په ميليونونو
کيلومتره لري . د ژوند اووي وس-
لري او ان کيداي شي فکروکسري
اوکه موز غوندي همداهوانه تنفي
کوي او زمونږ په شان په خور و
جان نه مري وي ، بناي په بل ټول
سره ژوند تيرکاني .



آباد هستوگنی يوه بله نړی شته؟

پوهان عقیده لري چی دا-
رنگه کارناشونی نه دي . او گواکی
نور موجودات وي چی د فکر له
نعمت څخه برخمن او د نړی په بله
برخه کې ژوند وکړي . هغه توکونه
چی زمونږ وجود تري جوړ شوي دي ،
کيداي شي د فضا په يوه بله سيمه
کې وي . له بلې خوا به پيدا شوي
نړی کې بی شميره ستوري شته
چی کت مترلته ورته دي او بايد
په ميليونونو ستوري د يو بل غوندي
وي .

دهرات تاريخی کلا

زمونږ د گران هیواد افغا-
نستان له تاریخی او ارزښتناکو
یاد کارونو څخه یوه د اختیارا -
لدین کلا یاد د هرات ارگ دی چی
د هرات ښار په شمالی برخه کی
موقعیت لري . دغه تاریخی کلا
زمونږ د پلرونو او نیکونو وارښتن
یاد کار دی چی د پیروکلونو وارښد و
بیر یوله تیرید وسره سره هماغسی
جگه غاړه او په ځانگړی پویا او
برتم ولاړه ده او هر دیوال ،
هر برخ او هر لویه اوږه یوه سی
زمونږ د هیواد د تیر تاریخ حماسی
اویاړنی منعکسوي .
تاریخی شمیر ونکی عقیده لري
چی د هرات ارگ د ارتاکوانا د
ښار پاتې شونی دی او اوسنی
کلا د همدغه ښار په کډوالو جوړه
شوی ده چی وروسته یې دا ختیله

والدین کلا په نامه شهرت مو-
ندلی دی . ویل کیږی چی دغه
کلا د ملک فخرالدین کرت له خوا
بیاله سره ترمیم شوه او تریدلسی
برخی یې بیا جوړی شوی . خو
کله چی گوډ تیمور په هرات یرغل
راوړ او د ښکلی هرات پیری بر-
خی ورنانی او ویجاړی کړی نو د
اختیارالدین کلا هم له دغه
وحشیانه یرغل څخه په امان کی
پاتې نه شوه . د گوډ تیمور په امر
د هرات د ښار اوسپنیزی دروازی
چی د غوري سلاطینو او امیرانو
نومونه اولقبونه پری کښل شوي

وه وایستل شوي او (شهرسیز)
ته یوږل شوی .
خو کله چی امیر شاهخ د -
سلطنت بر تخت کښیاست ، هڅه
یې وکړه چی د خپل پلار د -
استبداد او وحشیانه اعمالو ننسی
نښانی د خلکو له زړونو څخه
پاکی کړی او هغه ځایونه چی
د دغه په امر له خاوروسره خاوري

شوي او ویجاړ شوي و بیرته له
سره جوړ او ترمیم کړی . امیر
شاهخ د هرات د ښار د نورو تا -
پاتی په ۸۵ مخ

گفتگوی با مسعود امید

امید یا رزق کلبه ویرانه اش میخورد

رفعه در کبریا هنر کار میرزا گلپوش



ساخته: کلبه

هرگاه میخواند میخواند بسته از
میاند که حدای نسیم در بهار
از لای لای شاخه های شکوفه
میگذرد. آن وقت موجی از خوشی
در رگهای جان آدم میورد.
او همان گونه که مصومانه
میخواند با چهره مصومانه مقابل
خود می ایستد.
وقتی از او پرس این چیست
که نمیخواهد قدم به کلبه ویرانه
قلبت رنجه نرود او در جوابم
می خندد. حال از نسیم چهره این
را میپوشاند میگوید: من آنرا
بعضی ها خوانده ام هدم کسی
نیده است.



دریا را به اساسات موسیقی آشنا ساخته است. زیرا قبلاً من عضو گروه باران بودم. شناخت ما از آنجا آغاز شد. در کوشش آموختن هر چه بیشتر استم.

— کی ها آهنگ های شما را میسازند ؟

— بیشتر آهنگ های را برادر من ابراهیم امید میسازد. خودم نیز میسازم.

— کمپوز ساختن مکتب مخصوص دارد آیا شما درین مورد تحصیل کرده اید ؟

— من کمپوز هایم را تحت نظر فرهنگ دریا میسازم، با او مشوره میکنم، او بود که مرا تشویق کرد تا به تلویزیون بیایم.

— فعلاً چه مصروفیت دارید ؟

— سرشار استم.

بقیه از صفحه (۸۸)

— پس چرا این چنین پرسوز

میخوانید ؟

— این فقط یک شعر بود از آن خوش آمد و وقتی آهنگ پرسوز نباشد چی کیفی میتواند داشته باشد.

— این آهنگ اولی تان بود ؟

— نه آهنگ اولی ام (آغوش

گرم واکن بود.

— کدام سال بود که یار را به

کلبه ویرانه تان دعوت کردید ؟

— سال ۱۳۶۰.

— تاکنون در لابلای چند

پارچه آهنگ، خواست قلبی تان سرا

گنجانیده اید ؟

— ۷ پارچه.

— خوب بالای اصل مطلب

بیایم موسیقی را چگونه شناختید

که به آن رو آوردید ؟

— چون در یک خانواد ه

هنرمند به دنیا آمدم. لذا همیشه

نوای موسیقی در گوشهایم طنین

داشت. همه وقت آنرا غمگین

زده میشنیدم و اینگونه وارد دنیای

هنر شدم، هنر موسیقی را تحت

نظریه در استاد غلام علی (امید)

آموختم.

— آیا موسیقی را بصورت اساسی

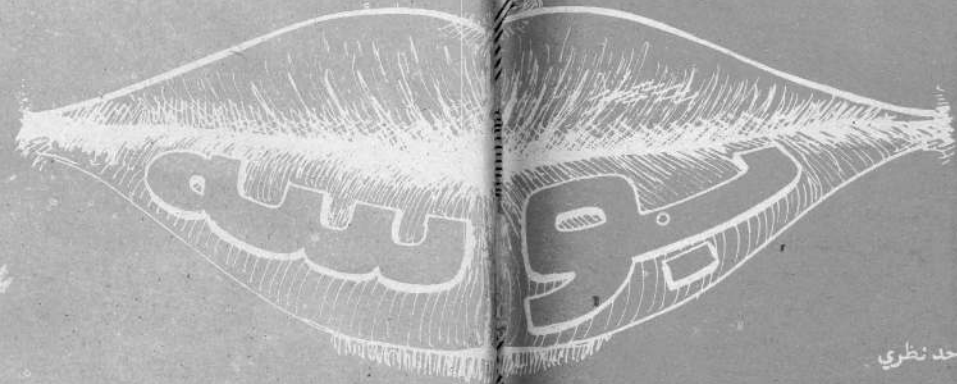
آموخته اید ؟

— در باره موسیقی هر قدر

آموخته شود باز هم کم است. من

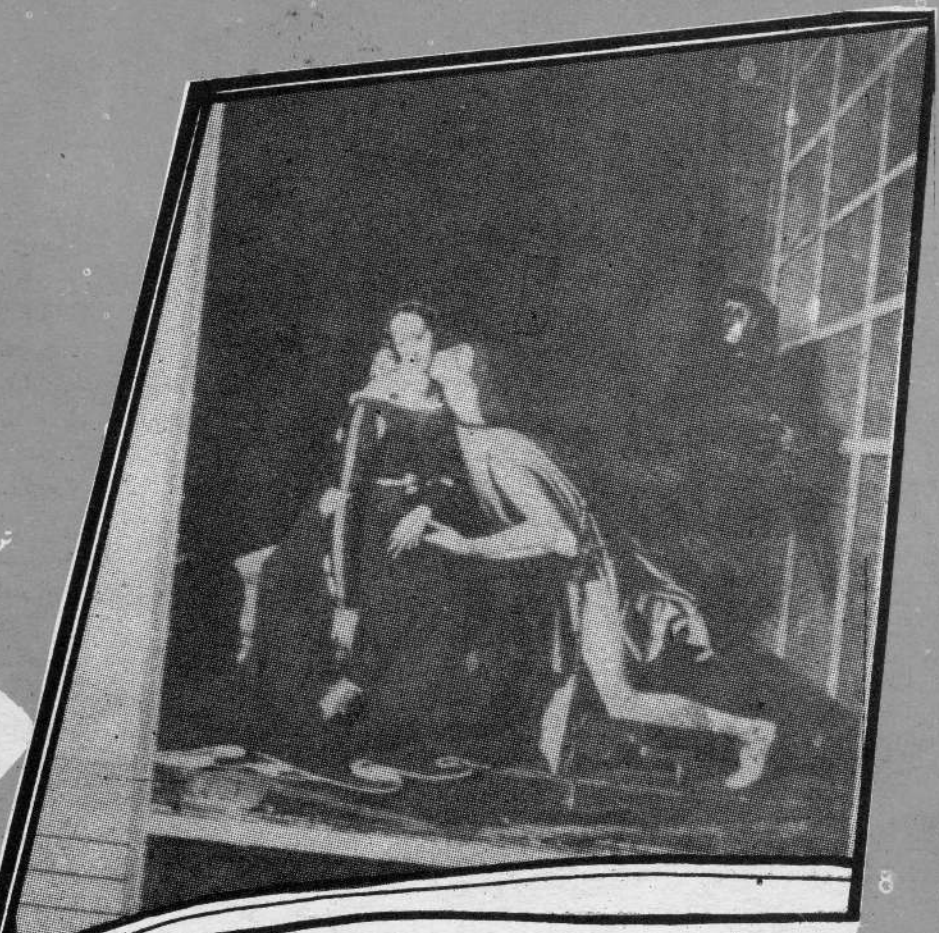
زیاد کوشیده ام که بیاموزم و فرهنگ





ترجمه واحد نظري

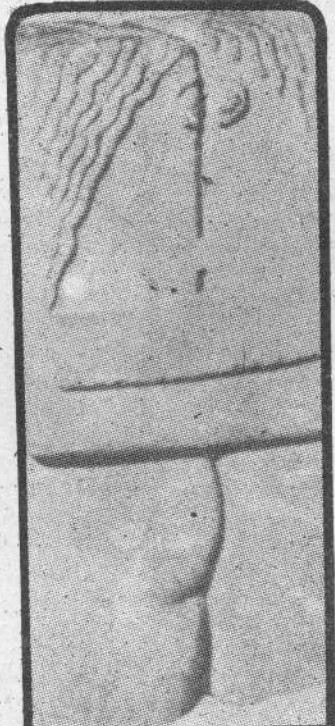
دانشنامه زیبایی



یابلویفرانچسکه را بخوانیم ، بوسه های آنها راحتی در جنت وصال میدهد. در جلایک برای همیشه بماند .

در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته ، جای جفت های شاق - ادبی و خیالی را انسانهای کسره خاکی گرفتند . آثار یک آرزوهاو خواب و خیال آفتابش گران خود را منعکس ساخت . توجه نقاشان ، مجسمه سازان و سینماگران به سوی عشق هایی جلب گردید که مخلوط از تمایل فنیکی ، همچانات روانی ، حسادت ، لذت جویی و آرزوهای ناجایز بود . در نقاشی و مجسمه سازی شاق چنان شان داده شد که توسط بوسه با هم پیوند یافتند . بالاخره باید گفت که تصاویر بدبینانه با هم تا جایز بوسه ، در آخرین تحلیل نمایانگر این اندیشه است که بوسه بُعد روانی دارد ، بعدی که در کلمات هزولدا انعکاس یافته ((یک جسم و یک زنده گی استیم))

سندوده اسطوره و افسانه معتقد است ولی او به آسانی میتواند از آتش احساس سبشار باشد . بوسه های ونیره (زهره) و کوهیدون از دوره دوم باروک و نهمینم انگرس نشاندهنده روابطی است که نه مادرانه است و نه پسرانه . در سده های هفده و هجده بوسه عاشق و معشوق در آثار - آنتیش گران بزرگ کم دیده میشود و تم صده آثار آنها را تشکیل نمیدهد . ولی در قرن نوزدهم بوسه های مشهور شاق بگونه شمال لانسپلوت و کینوا راه توستان و اینزولدا ، یاولویفرانچسکه از ادبیات اروپایی سوره های بهار دلخواهی برای نقاشان میباشد . بوسه های آنها روانهای شان وزندگی شان را تا دم مرگ صس از آن هم در پیوند نگاهدارد . هزولدا به توستان میگوید: ((ملیک وجود یک زنده گی هستیم ، تو و من هر دو برای همیشه یک آفتابش - جدایی ناپذیر استیم))



عشق همیشه بوسه را تشیل میشود

است . در مقابل نقاشان رنسانس یک سیکتر رسمی از اشکال آنرا عمدتاً با الهام از اسطوره ها (میتولوژی) و قصه های انجیل به وجود آورده اند . با احساسات روتیک (عاشقانه) را بوجود آوردند و باشند و در همین زمان تا آنرا از تجربه مادی انسان ها مجسزا سازد . با آنهم بوسه سخت در

نکاح ، نمایانگر ارتباط روح میباشد . همین ارتش سمبولیک دیک قانون روزگاران امپراطوری نیز آمده که بوسه بی کسر دیه تا نزدش میداد ، حقوق قانونی زن را واضح سازد و هم چنان تادیبه جرمه در صورتیکه مریض صورت نیکرفت . بوسه با وجود سمبولیک بودن آن ، در هنر اوایل صحت قرون وسطی کم تر تصویر گردیده

فرانسوا پول . در . انژوانیشت ؛ چینی ها از بوسه اروپایی ، که دهان یکدیگر را می بوسند ، وحشت زده بودند و آنرا یک نوع مصل شیطانی می پنداشتند . ولی در اروپا بوسه ، تاریخ درازی دارد . به گفته پیرلا - یونانی های قدیم توسط بوسه نفس روح و روان را با هم یکسان میکردند . به نظر او شاید بوسه از جای آغاز یافته که نکر میشود توسط آن چشم را نهرویی بخشیدند و ارواح باروان ها را با هم تبادل و هم مرتبط ساختند . بهر صورت اگر بخاطر قدیم بودن و معمول بودن نهاد بوسه آنرا صفت آنها دهنده روح و معمول آفتابش دو وجود میدادیم باید گفته شود که بوسه یکی از مشهورترین اصطلاحات در ادبیات است . ارتش سمبولیک بوسه در آن نهفته است که نیروی پیوند دهنی روانها را دارد . به نظر پیرلا در همینای شمعنات عمومی بوسه ضمنی حن مراسم

شان دادن بوسه در - هنرهای زیبای اروپای قرون معمولاً به کنجوری ارتباط میکرد که نمایانگر یگانگی معنوی و احساس فنیکی میباشد ، کلمات یونانی *agape; Philia eros* و کلمات لاتینی *Amor Caritas, del caro* نشاندهنده کندی سه نوع عشق است که بشکل ذیل باید ترجمه گردد : عشق فنیکی ، صفت دوستانه و عشق خدایی . هر کدام این عشق ها توسط بوسه سمبولیزه میشود بوسه معمولاً نشاندهنده عشق میباشد که به هیچ صورت یک بعدی نمیباشد . به قول منتقد ادبی ، نیکولاس ج. پیرلا در اجتماع - اروپا بوسه بختریک یک کار مادی قبول شده است . بوسه هم مقدس (آسمانی) است و هم زمینی ولی برای مردم قرون اولی و هم چنان برای اکثر کلتورهای آسیایی نا آشنا بود که توسط اروپایی ها به آنجاها انتقال یافت . در سال ۱۸۹۷ انژولوک

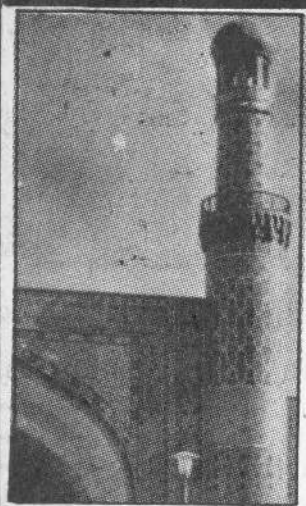


دخونې خاوري ليکنه

پس يوه ننگو او يوه ننگاره . د گلې د پرونه پسه
 تورو تېکړو کې مخانونه تاوکړي وو او ناوړې نجونې
 خوښوونکونه اچولي وو او په گونگوس گونگوس مخامخ
 کلاته روانې وې . خداي شته چې سونامې شوه .
 تېسه مې نېکبېرکه او د دغو پلغو نارېس کاره چې
 چاکره روانې دي . پشان سره مې وويل نن خواخوږه
 چارښه هم نه ده چې زړې او ناوړې نجونې پسه
 د له چل گزي بايانه لارې شي . په همدې سچ کې دم
 چې پينځې د لونگين ماماد کلاتمبونه وروژدې شوې او
 په کرار کرار يوه په بله پس د هغه کورته ننوتلې .
 لونگين ماماد وې مياشتې وړاندې ژوندې تېسه
 غم وړې وو او هلته مې هغه خبره د گلې بازخان کا کا
 سره لاندې باندې کړه او شخړه مې وکړه . ستاسې
 نه به مې هغه پينځه لونگين گل باز کا کاته پېخوړ وکړي
 وچې په ماخه ته د دومره بره بره کيږي که د دوسره
 نواوښتون مې هغه د زوي هلوکې دې راوره . چې
 چرته خداي خبر په کومه کنده کې يرد پو ليوانوار .
 سپو وڅوړل . پښتون خوڅيل مړ ښه پردې وطن کس
 نه برېږدي .
 د گل باز کا کا يکې يو او نازولې زوي سره خوله
 اوسپن فا بونه چې مازي به مې شونډه توره نسوي
 قد وې وه . چرته کې نامعلمې مخاي کې عسکروشې و .
 اوچې عسکروشې و له هماغې ورځې مې بيا د مړ يا د
 ژوندې هغه پته نه وه . گل بازخان کا کا پتي گسروکړ
 قلبه مې خرڅه کړه او پيسې مې توملاکړې . چرته به
 چې چارو ته کومه پټه روکړه هلته به پس لار . پسته
 همدې زوي د کا سې د کونډې جارشاو د بولي پر ک
 ته کيناست خوڅيل عسکروشې مې ونه موند هغه مود ه
 وروسته خبر شو چې تنکې زوي مې په ماره کې په سوپ
 الوتې اوچا مې ورته خاد راوڅپلې چې د جگر پسه
 وخت کې مې خپله په خاد رکې تاوې کړې و ډراوړل
 د گل بازخوار دده په يوازې خاد راوڅپلېو کله زړه
 شل کيده . بيا مې چرته قرص روان وکړ او هماغه پ
 ته لاره چې گيښې کم موتي غوښه يا هډوکې به مې
 پاتې وې اوڅپل کلي ته به مې راورې . خو هلته مې د
 خپل زوي هېڅ نښه ونه مونده او تپنې تابوت مې بېرته
 را وړ .

د لارو

دهرات جامع جومات



دهرات جامع جومات زمور دگران هیواد افغانستان له هغوسپیکه لومړی څخه دې چی اوز د تاریخ لري اود معماري د فن له پلوه یوسترشهار کاربلل کیزی د پوړیو پورا هیسی د هرات مسلمان خلک به دغه سپیکه معبد کی د لوی خدای په عبادت او لمانځنی بوخت دی .

کله چی د عربو په خاوره کی د اسلام بخلنده لمر راوخوت او د جهالت اړنابوهی ، شرک او کفر تورې تیاری یی له منځه یوړی اوتیاره زړونه یی د ایمان او وحدانیت په بلوشو روښانه کړل .

نه موده زروسته زمور په سیمه کی هم د اسلام او اسلامیت رڼا خوره شوه . اورتونونه (ایستگاهها) یوه بل یسی په مسجدونو او عبادتخانو یونواوښتل ، او په شمانه وخت کی د هرات جومات اسلام مبادتخای به حیثیت وپندل شو ، او داد رب ویشتم جبري کال د پاتی په ۶۱ مخ کی

نولومړی به یی ورته په کرکه وکتل او د زسی لاندې به یی ویل : پلار خونړی یی فتنه پت مری وکړ . په سپین زړه او جړگویی جان له مرغه وژغوره اود خونړی لور لا وارې هم . کیرجنی په تانوجاڅه کړې دې چی خلک دې په جان راټول کړی اوته ورته سلگه وهی . خلک شرموي ، قام شرموي ، چوپ شه گینې خوله به د ریاندي ماته کړو .

نجلی به دغه خبرې په خپلو غوږونو او ویدلی خور مجبوره وه چی جان غلی ونیسی اوکه نه نوبیا کله به چی د پوره تنگه شوه نوبه زړه کی به یی تیرشو چی خدایه ته ولی د هغه جرم سزاچی مانگه ی کړی ماته راکړی . زه داخپل تور وپښتان دلته د چاپه نامه سپین کړم . د چاپه طمع خپله بنکلی محوانی خاورې کړم خدایه

د لونگین کونډه به دغه ورځ میلنوته توده توده خوزیده . خو کله به یی چی سپرغی ته وکتل کله به یی په سترگوکی د یوې ترخی موسکا خړک وشو او کله به یی هم دغومی اوغم اویسکی په سترگوکی د لسی د لوله شوې .

ماسره نولا اوس هم سوال و اود کلی د ماشومانو خبروچی : (بچو د لونگین کونډې ناوې راوستی نساوې) . می په غوږونوکی انگازې کولی . کله به می یوه ته کتل او کله بل ته ، او کله هم سپرغی ته چی لایسکی یی پرمخ و او بیچه یی نه وه بيله ، کالی یی هم ښودی وو او د ناوینتوب نسی پکی همدونعلیدل کیدی . د لونگین ماماد ښغی نه خوزه خبره وم چی همداسی ناوې کونډه شوې وه او هڅ کوم اولاد یی لانه و زیزولی . د دې سوچونوسره می سودانوره هم پریده . مالا په همدې چرتونوکی زنگل چی ناخاپه خوته سپین زړی اومخورد حجری نه راغلل اوتعبو ته ودریدل ویی ویل : د بازگل کاکا زنانه ورته وواپی چی راووسی ، موزمخو ، او سپرغی ته هم وواپی چی بچی داستاخیل کوردی . ته مه خپه کیزه ستا حیا د دوې حیا ده . ته به د دوې پتساتی . د لونگین کونډه ستالکه مور داسی ده هو ، دوې نو هغه جرگه ماران و چی سپرغی یی دلته راوستې وه او اوس نو بیرته تلل .

زما زړه نور په جاوړید وشو د ویره لویه خبره می هډوپه زړه کی چرته ایسارولی شوه . نو یوې زړې ښغی ته می سرورنیز دې کړ : ادې : د لونگین ماما کونډې دغه پیغله چاته راوستی د هغی خو کوم زوې ادې زما په خبره پوه شوه په داسی حال کی چی سترگوکی شاوخوا خاړکاره نوبه د پوره عسادی لهجه یی راته وویل . بچی داد ښتوخبرې دې . د غیرت خبرې دې . سپرغی خواره یی په بدوکی راوستی اود یوې ښغی د لور بیسی یی هم د لونگین ماما کونډې ته ورکړی دې .

نومابیاخوله راجوره کړه او ورته می وویل نو چاته یی هغی بیاخبره زماله خولی واخسته او ویی ویل : د لونگین ماما کونډه شکر اومید واره ده خدای خولوپ دې بچی ، که د زوې مورس نوبیا به ورته سپرغی نه نکاح کسری .

هو . نو د گل باز کاکا په غیرت د لونگین دغه پښور داسی ولگید لکه د فرانسې توبک پز . د صبر کاسه یی نسکوره شوه . په ویرجنو سترگوکی یسی د اور بخړی تاو را تاوشول . د جړندې ارم ته یی لاس کړ او لونگین ته یی په گزړې داسی گداور کړ چی د یوه گدا سره یی خپای په خپای کړ . په جړنده کسی ناستوکسانوگل باز کلک پلک ونیو . چونته یی خپس ورکړ . کوتوالیان له چونته نه راکته شول . گل باز کاکا ته یی اترک په پښو اولاسونوکی واچولی اوسیده . یی چونته ته جگه کړ .

ماته خود لونگین ماماد مری کیسه ټوله مالوسه وه . خواوسد هغه دم مری نه غوږې ورخی تیرې وې . خلوپوښتی یی هم تیره شوې وه . عذراود وایسی خلاصه وه . اخترهم نه و راغلی چی خلک به یی لومړی اخترته په دواو فاتیئا تلل . اوکال یی هم نه و پوره . نو بدهک زماسود ایسی د پوره شوه چی ولسی لونگین ماما کړه د ویره ښغی ورروانی دې . په همدې سوچ کی مې اوله خانه می پوښتی بیل کړی وې چی کله د غوږکیو او ورو ماشومانو خبری می ترغوزه شوې چی : بچو د لونگین ماما کونډې ناوې راوستی . یو هیزی ناوې . چی کوم وړوکی به نوبی د لوی ته راغی بیا به د لوی کوم هلک ورته هماغه خبره تکرار کړه . بچی پوهیږی چی د لونگین ماما کونډې ناوې راوستی ناوې پیرته به ماشومان په لوبو سرشو . بل به بیا غز کس راغی هلوکی ناوې وگورو اود دې خبرې سره جوخت به ښغی ماشومان د لونگین ماما په انگر نوتل . هکه یکه پاتی م . د ماشومانو خبری راتخوشی مسخرې ښکاریدې . خو سودا می لایسې پریده . زه هم یی واکه شم . غوچل می په نیما یی کی پریښوده . د سرو سوتونه می لاسونه وښغلل خدالکی می له سره ایسته کړ . د کوکی تباب ته می لاس کړ و . خپل ښغی گری د خاصې تیکری می ترې راکش کړ . خند می واهه اوبه سر می کړ . خدای شته چی کلک تروپوزک می واچاره چی خوک می هډورونه بیژی چی د شیرخان نگر پروښه ناوې وه . لاسونه او پښی می لاسره وو اوبیای یی له واره سترمات کړ او د کلی نه به پریده کلاسه لاره . خوزما زړه تردی زیات بارنه شو او خستلای او تلوسه می وه نو بدهکی می شاوخوا وکتل جان می په تورتیکری کی تاو را تاو کړ او نیخ به نیغه د لونگین ماما کلاسه ننوت .

د لونگین ماما کونډې په چوتره پفرغولی و او د نغریه منغ کی یی یوه برستن خلوږ غبرگه اچولی وه اویوه نجلی پری ناسته وه . د نجلی په مخ پیکس و او بیچه یی نه وه بيله . کله به یی خپلی معصومی سترگی هاخوا د یخزا وار ولی او کله به یی بیاد ویره اویسکی توی کړی لکه د پسرلی باران . گرد چابیر ه ترې ښغی ناستې وې . حیوینو ښخو به ورته په دلا سایی ویل بچی ! لوری مه ژاپ . به دې حال هم شکرو باسه . داخود پښتو خبرې دې . که داسی نه وای شوې نو خدای خبر نه چی اوس په دې د پلار په خاوره بوټی شته شوې وای . او حیوینو نورو ښخو به ورته په غوصه غوصه کتل . سپرغی ستنی به یی ورته ویلی . حیوینو ښغی به چی هر بلوته تیرسد ی

مدون زوی فرخوهر سپید

می گذرد

ده سال از مرگ روز آوازخوان بی بدیل احمد ظاهر

معمود

اولین کسرتش گفتم . احمد ظاهر باید برای رفتن به روی ستیژ آماده میشد . گوینده برنامه با زیباترین و بالترین کلمات احمد ظاهر را به روی ستیژ فرا خواند و او آهنگش را سرود . سپید را کابل ننداری فضا و شور همه گرفت . معمولاً در کسرت های او از همان روز اول گروه علاقمند و گروه مخالف حضور میداشتند شفته گان آوازها را پیش کف میزدند ، فریاد می کشیدند تا مشرا فریاد می کردند و سخا ل فان اش در میان آهنگش میدادند و گار را تا جاهای کسرت که احمد ظاهر تحمل راز دست میداد .

از احمد ظاهر قصه میکند که پس از کسرت ها پیش با اقتقاد خاصی به کلام مقدسی که همیشه در گردنش آویزان بود به آن کلام که قران کوچک بود مراجعه می کرد و بار بار آنرا می بوسید و مثل اینکه در دلش از آن کلام مدد میخواست تا موفق باشد . و این کارش همیشه تکرار میشد زیرا همیشه او تشویش داشت و همیشه دلهره پیش از کسرت ها پیش بر جسته بود .

احمد ظاهر از آن گاه که در دنیای موسیقی غرق شد چنان عاشقانه و صادقانه سرود خواند که گاهی در آهنگ هایش غرق میشد و آنگاه برای کمی زودتر بروی نمی کرد . میخواند و میخواند و چی بسا که کلمات را فراموش میکرد . گاهی یکی از نوازنده گان در گوشش مصرع شعر را به یادش میآورد و گاهی هم آن را غلط اد می کرد و همین هم است که در چند آهنگش اشعار بقیه در صفحه (۸۱)

را درست نخواند و در آهنگهای کسرتی اش مصرع های از شعر باقی مانده است . بیشتر از دیوان رهی ، فرخ فرخزاد و مولانا شعر را بر وی گزید :
 - نه دل مفتون لبندی ، نه جان مد هوش دلخواهی (رهی)
 - میروم خسته و افسرده و زار . (فرخ)
 - ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید (مولانا)
 روزی احمد ظاهر برای بیایسی کسی آهنگ میخواند . نینوا از آهنگساز نامبردار آنوقت در پی خودی برای پیش گفت : احمد ظاهر هنرت را بلند تر نگاه کن ، ضعف تو عشق هایت است این عشق هاترا بر یاد میدهد . و دقیقاً همینطور شد ، احمد ظاهر به خاطر عشق هایش به زندان رفت و سرانجام جانفشرا از دست داد .

احمد ظاهر زنده می بسیار پیچیده و در هم و برهم داشت با آنکه دلش میخواست فضای خانه واداش آرایش داشته باشد و هنرش هنر همه پسند و آرام باشد اما زنده می برای او این اجازه را نداد . همواره در جدال ها بود و در جنجال ها ، گاهی زندان می رفت و همینکه از زندان می برآمد آهنگ های میخواند که در آن بوی آزادی و وارستگی جاد داشت . حتی میگویند وقتی آهنگ لیلی لیلی جان را برای تلویزیون ثبت میکرد همانروز او را از زندان به تلویزیون بردند و شاید تصادفی نباشد که در یکی از مناظر این آهنگ سهیل آزادی بر میزند و برنده های دیروز است .



عکسهای احمد ظاهر هنرمند از ایشان اظهار سپاس مینمایم . مجله سپا وون گذشته است . نقید را تا سه صافی در اختیار

مرگ



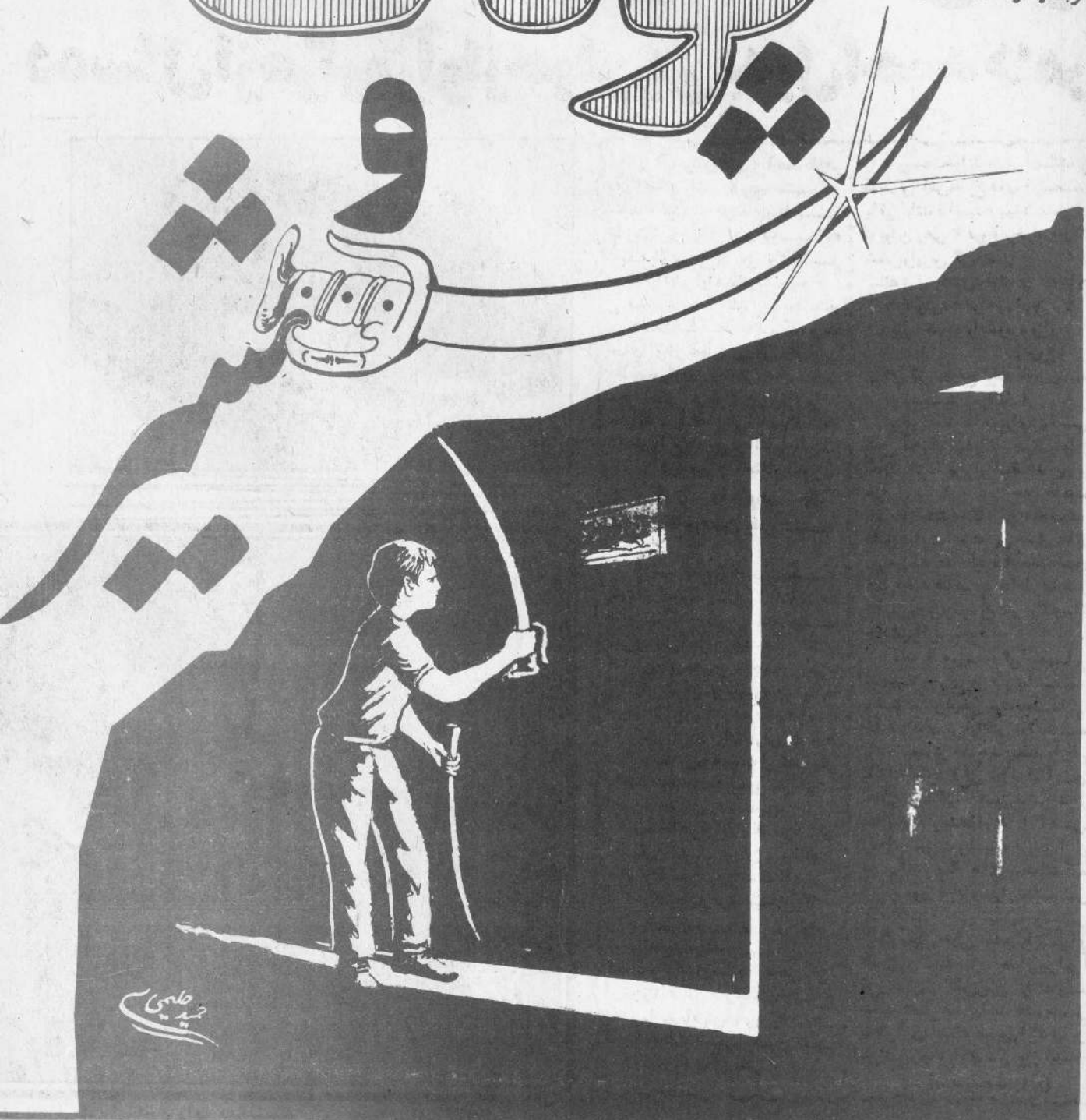
به هر سوسومروم ای شناد رجستجوی ولی از تو سرافی نیست نه درینجانه در انجا ! بیاد بازی ای که میگفتی : من ازین استان غم سفر ام ولی باور نمیکردم بیاد بازی ای که میگفتی : برای ناله ام تنگ است این دنیا چرا بر ما سرود (بگذرد) اموختی رفتی و ما را از فروغ داغ حسرت سوختی رفتی سرورت با هزاران نغمه هستی جهان را برد درستی شکوهت آسمان بود ولی ایندم ز تو جز نغمه و آوازیاتی نیست بیاد بازی ای که میگفتی : مرا چون قطره اشک ز چشم انداختی رفتی شت آنچنانکه میخواند و هزاران ولی ای نا جوان این را برای خود پشیمانه ساختی رفتی شین در خواب خواهد دید اگر گویی جوابه را که تن تیا زادم ، باز اسدم ، استقبالش نکند ، مباد اکسی ولی جای تو اینجا در میان مردم مان خالی است و یادت تا ابد باقی است و باز ای ، شهرت از کوتاهی قد ترینج شهرت ای ، می برسد ، و بسیار توجه داشت هرگز نمی آیی ، که کسی بر آن خرد نگین رزاز

... این مرثیه را یکی از نزدیکترین دوستان یکی از موسیقی مادرکار ترین چهره های موسیقی مادریک و فعالیت هنری احمد ظاهر بعد از مرگش تهیه نموده بود . هر چند خود او نیز گویا بیاد ای دارد او اینها را است قصه ها و خاطره های در مورد احمد ظاهر هنرمند همیشه جاوید ان موسیقی مادریکیم این قصه ها را یکی از دوستان نزدیک او به ما حکایه کرد :

داستان کوتاه

گودگود

نویسنده: روزه دینی
ترجمه: رضا سید حسینی



طبعی

است. قدرت کار کردن نداشته
اما ناچار بود در کارگاه همکارانش
به او گفتند:

تو بگذار برو.
وسر کارگر که پیر مردی بود،
گفت:
وقتی که آدم نصف دلش
در خانه باشد، دیگر حال کار
کردن ندارد.

به این ترتیب، اکنون با چهره
نشوده از رنج و هذاب، در خانه
است. مادر در آشپزخانه منتظر
است. روی پای پاک پله ها،
همسایه های صدا می آهسته حرف
میزنند و دو بچه کوچکتر را خاموش
میکنند.

فقط ((بی بی)) بچه
بزرگتر، با پتلون کوتاهش، بایشان
پهن، موهای کمرنگ و قیافه
کودک جدی، همراه داکتر،
بی آن که دیده شود، روی اتاق
خزیده است. هر چند که از این
کاره شدت منعش کرده بودند!
هیچ سرو صدایی نکرده بود.
پس خانه بی میان جالی های
ماهیکری و سایبان های پنهان
شده است. میترسد، زیرا از لای
در، پدرش را میبیند که با چهره
گرفته خاموشی حرکت کرده
میکند. دو قطره اشک آهسته روی
گونه هایش میغلزد، بعد دو قطره
دیگر بعد دو قطره دیگر...

صدای بم و مهربان داکتر
را میشنود که میگوید:
شماره هستید! زن تانرا
آماده کنید، چون امشب می آیند
بچه اش را ببرند.

خانه کارگری روی تپه،
امشب کودکی را در بردارد که
میبرد. پیرمه رنگ و آرام، مانند
آدمک چینی بازیچه ها، در
بسترش دراز کشیده است. دیگر
به اسباب بازی هایش دست
نمیزند. برادر هایش سخت
مشاق آن ها هستند اما پسر،
خشمگین است. ((این ها خیلی
گران تمام شده، اسباب بازی
های بیمار است)) همه آن را
به آرزوی سلامت و نشاط بچه روی
لحاف چیده اند. یک اسب
چرخدار یک دلقک سخ و زرد،
یک همون مخمل پوش، یک دست
اسلحه روسی با یک کلاه خود
واقعی، گل کبری با خورشید و -
زین و یک شمشیر کوچک.

تتاهیک بازی هنوز سرگرمش
میکند. گاهی وقتی که مادر هایش
لرزان به طرف او خم میشود
کودک بازاری میگوید: بدوز،
مامان، بدوز!

زن بیچاره با پیر روی رکاب
میگذارد و چرخ خیاطی را آهسته
به کار میاندازد و چرخ خیاطی
برای سرگرم کردن کودک او مانند
حیوان وفاداری خرخر میکند.
پدر پشت سرداکتر وارد شده.

((بی بی)) به آشپزخانه
رفت. مثل این که مادر همه چیز را
شنیده بود. او بر روی فرش سیاه
خشتی، در میان تکه های هینز
پراکنده، زانو زده و بی اراده یک
قاشق چوبی را در ظرفی میچرخاند.
بچه بزرگ خانوانه که قدش
از مادر زانو زده هم کوتاهتر بود،
دستها را دور گردن او حلقه
کرد و آهسته گفت:

مامان، چی کسی قرار است
بباید؟
آن گاه مادر قدری گریه کرد
تا تسکین یافت. و پسرش مانند
مرد بزرگی او را به طور جدی
بوسید. مادر گفت:

باید هر سه تان قدری عاقل
باشید و زود بخواهید. قرار
است یک آدم بد، خیلی بد،
بباید ((ممی)) کوچولو را ببرد.

((بی بی)) به اتاق دیگر
رفت. پدر، همان جا کار نجاره
نشسته است. آفتاب دم فروب
بر روی شیشه پنجره میخیزد.
از شاگان پرده که به طوزه گوش
بالا کشیده اند، تکه و سیمی
از شهر آبی رنگ، بر آرز خانه های
متعدد دیده میشود.

پدر، مانند کسانی که عادت
ندارند در جریان هفته، بیکار
باشند، نمیداند چی کار کند،
و با انگشتان خشن و سیاهش
باز بچه هارا روی لحاف زیر
ونو که گل های قرمز دارد میچیند.
((بی بی)) نزد یک میشود، مدتی
منتظر میماند و سپس میگوید:

- پدر اجازه میدی که شمشیر
کوچک را بردارم؟ آنرا خودت
به من داده بود.
مرد که از چنین درخواستی
تکان خورده است، نگاه خشم
آلودی به پسرش میاندازد، -
چنان که گویی بچه کفر گفته است
غرض می کند.
برو کم شو، دیگر چشم به
رویت نیفتد.

بعد، چون غذای شب هنوز
حاضر نیست، ساعی است که
معمولاً کارگاه ها تعطیل میشوند،
مدتی کوتاه به میخانه پایین
می رود تا در باره بدبختی
با دوستانش صحبت کند.

بعد، شب فرار رسیده است.
خانه در خواب است و محله
تاریک کنار شهر نیز در آن به
خواب رفته است. اما پدر
و مادر، در دو سوی رختخواب
شب زنده داری میکنند، گویی
می خواهند که چو لوی شان
را از دستبرد آن دزد ناصری
که قرار است بباید، حفظ کنند.

و بیچاره ها که غم و اندوه خروشان
کرده است با چهره بی به رنگ
خاک با گوشه های آویزان دهن
مانند کسانی که گریه میکنند، بر -
روی چوکی ها خوابشان میبرد.

در همان لحظه است
که ((بی بی)) کوچولو، با پیراهنی
خواب بلندش و با باهای پرنه
به طرف تخت خواب میخزد. شعله
چراغ کم نوری می لرزد. هیچ کس
از جای خود تکان نمیخورد.

آنگاه کوچولو بی بی چاره دست

به مجموعه اسلحه میرسد، شمشیر
مورد نظرها از غلافش میکشد و می
برد ((بی بی)) با شمشیر فرار میکند
و شمشیر وقتی که از او بر جراح می
گذرد، برق می زند. به سهرت
روی صدا به طرف وسایل خودش
می رود و مشغول لباس پوشیدن
میشود. اکنون با پیش بند و کلاه
برو و کفش های بنفشی صد ا
آماده است.

تلفک چوبی دروازه اتاق
بسته است. روی چهار پایه پیر
می رود. روی پنجه های پابلند
میشود و خودش فشار می آورد
شمشیر کوچک روی دستگیره رو آزه
میخزد و صد میکند.

آن گاه، معلم نیست مادر زین
تا اثر چی احساس از خواب میبرد
و فریاد میزند:

- برو نگاه کن ببینم بچه ها
رویشان را باز نکرده باشند! و ما -
تند دیوانه هابر میگرد و میبوسد:
- زان! ((بی بی)) کجاست?
در رختخوابش نیست!

و در مثل این که ضربه بی به
صورتش خورده باشد، از جا میپرد
و میگوید: بقمه در صفحه (۸۳)



بقیه در صفحه (۸۰)

سینه گشاده

نه رفته گان زنده آینده گان ، نیدانند
 که ترون پر هنر ما چه سخت وستگین
 استرامید های نوین با عذاب های
 کهن به هر طرف تگری ، گس جنجگ
 خونین است اگر که هانسق دیمروز
 آرزو میکرد به ماه چهره مشرقه یک نگاه
 کده جوان هانسق اسروز آرزو مند است
 برای ماه غسل یک سفر به ماه کس...

صد جوانان مازید روماد رخود
 توقعاتی دارند ، به گونه مثال
 هژده ساله گان لیسه عالی مریم
 که یکی از مکاتب تقریبا در افتاده
 از مرکز است و با نهاد اشست
 اصالت های کهن که جز مفعنات
 مانده اند ، به صورت رسوم
 توقع دارند که برای شان در همه
 امور ، آزادی های قایل شوند
 پوهنتون تا شرایط درس و کار در
 بیرون از خانه وغیره .

لین مکاتب و فابریک ها که در سه
 وجود آوردن تضای کاملاً راحت
 روانی بامن همکاری نمودند
 سپاسگذاری نام . اینک نتیجه
 گبری تست را میخوانیم :

دربار پریش ((توقع از
 والدین)) جز چند تن استثنایی
 که از والدین به خاطر عدم ممانعت
 شان در همه امور ، سپاسگزار بودند
 (مانند تیمور از لیسه حبیبیه که
 والدینش هیچگاه از اعمال او
 باز پرس نکرد و در مسایل شخصی
 او مداخله نمی کنند) دیگر
 ان یا ساد به بگویم نود و هفت در

تست های روزنی به مثابه
 آیینیه تمام نمای اوضاع مسلط
 روانی یک اجتماع بوده و همه
 ساله در مالک مترقی جهان -
 نتایج این تست ها به مثابه
 شواهد تاریخی ، درج روزگار
 میگردد که با کمال تا سفد روطن
 ما این زمینه ، شاهد کتر کارهای
 بوده که خواستیم با امکانات محدود
 دست داشته ، روان جوانان وطن
 خود را به معرض نتیجه گیری بگیریم
 تا سر آغازی به همچو تست ها بوده
 وهم بتواند بحثی بر روان جوانان
 اجتماع ما باشد .

پازده پرسش همگن از یکصد و
 ده جوان بین سن هفده و نوزده

از هر کجا

صبح به خیر! خوب هستید؟

واقعات ترافیک در آلمان غرب، فرانسه و انگلستان سال گذشته به مراتب بهتر بوده به این معنی که در کشورهای یاد شده، شمار کشته شدهگان در اثر تصادمات روی جاده جارمتریه کم شده است. در اتحاد شوروی در سالهای اخیر حوادث ترافیکی رو به افزایش نهاده و در اکثر موارد، رانندهگان مقصر این رویدادها بوده اند.

در قبال همین حوادث شوروی عالی اتحاد شوروی دستور داد در قوانین آن کشور در رابطه با مسؤلیت تخطی از مقررات ترافیک جاده تغییراتی بیاید و موادی - ایژاد شود.

طبق این دستور تعداد تخطی های که شامل جریمه میشود به طور قابل ملاحظه محدود ساخته شده است. قابل یاد آورست که در یک سال، پنج میلیون راننده در اتحاد شوروی جریمه شده بودند.

زیاده از سی و پنج میلیون نفر هر سال در شوروی به خاطر تخطی از مقررات ترافیک سوزن می شدند در حالیکه زیاد از نیم آنها مرتکب اشتباهات اندک شده بودند.

بسیاری از اشخاص مسن و سالخورده در ایالات متحد که تنها یک زنده گی میکنند صبحانه این جملات قبلا ثبت شده تیلفونی را، از کمپیوتر میخوانند.
پول این مکالمات تیلفونی را - شعبه پولیس در هر ایالت آمریکا میبرد از کمپیوتر طور خود کار به هر مرد یازن مسن که به تنهایی زنده گی میکند، زنگ میزند و میگوید:

صبح بخیر! خوب هستید؟ اگر پاسخ مثبت شنید، نمره منزل دیگر میگیرد و اگر آواز بلند نشد، کمپیوتر به پولیس خبر میدهد.

این سیستم که توسط بیروس جانسن یک علاقه مند کمپیوتر اختراع شده است، یک مرد ۷۳ ساله را که در حالت کوما می ناشی از بیماری شکر رفته بود، از مرگ رها ساخت و نیز بیوردی دیگری را که در ستانش روبریده بود کک کرد.
۳۰۰۰۰۰ در تصادمات ترافیکی طی سال گذشته در اتحاد شوروی زخمی شده اند. این آمار رسمی با ارقام واعداد انشور شده در ایالات متحده آمریکا شیا هت دارد اما

حیوانات را هم میدزدند

هشت ملیون حیوان قربانی این کاشعهای علمی می شود. به نظر وی باید در قانون فرانسه تغییراتی وارد شود که اجزای تجارب بالای حیوانات زنده را با روش های تحقیقی دیگری عمومی نمایند.

در حدود شصت دانشمند به شمول علمای کانادایی و آمریکایی روی این حیوانات دزدی شده به خاطر یافتن علل بیماری های مانند (ایدز) وحملات قلبی کار میکنند. سازماندهان این امور تحقیقاتی عمل دزدی را - ترویزیم در برابر تحقیقات طبی میدانند و میگویند:

((این عملی برای حیوانات هم زیان آور است. زیرا آنها به مراقبت خاص نیاز دارند)) سازماندهان یاد شده میگویند: حیوانات شامل شادی ها، سگ ها، پشک و موشها شایع ترین کدام موترلاری انتقال داده شده باشند.

در لیون فرانسه در حدود یکصد حیوانیکه به منظور تجارب تحقیقاتی و تشخیص بیماریها به شمول بیماری (ایدز) مورد استفاده بودند، توسط گروه طرفداران حقوق حیوانات از یک لابراتوار آن شهر دزدی شدند. این حمله بر انستیتوت تحقیقاتی از سوی گروهی که بیشتر ناشناخته بودند، صورت گرفته است.

کارمندان لابراتوار میگویند: عجلاناً خطر بخش بیماری از این ناحیه وجود ندارد اما بعضی حیوانات مانند موش و شاد بیالقه خطرناکند.

خانمی که تیلفونی مسؤلیت دزدی این حیوانات را فاش ساخته، گفت: این گروه نتوانستند از راه قانونی مانع سوء استفاده های شوند که به نام تحقیقات در عرصه دانش علیه حیوانات صورت میگیرد. او میگوید، هر سال در حدود

حساسیت به پوست مادریک



ایجاد میکند. بسیاری وحشی در برابر وجود و حرکت مادریک در خانه شان نوع واکنش روانی نشان میدهند چون عوامل حساسیت زاد پوست و موشهای دیگر جرد شده از بدن حشره قرار دارد. تنها کشتن آن کافی نیست بلکه تمام بقایای آن باید کاملاً از خانه بیرون انداخته شود. همچنین در باره ای از موارد تزریق پادکن ممکن است در کا هت واکنس حساسیت مؤثر باشد.

تحقیقات جدید در انگلیند کنگ از متخصصان مرکز طبی پوهنتون کشتگی به این نتیجه رسیده است که ۲۵ درصد افراد عادی و ۷۰ تا ۶۰ درصد مبتلایان به آسم و موشهای از این ایالت به پوست سخت مادریک خانگی حساسیت دارند. بدن مواد دفعی حشره پس از مرگ تلاش و در هوا شناور میشود. تنفس این ذرات انگیزه حساسیت را

کارگر جوانی خود را آتش زد

یک کارگر صنایع کشتی سازی که فریاد میزد: ((زند و پساد کارگران)) خود را در جنس سره کوی در جنوب کوی آتش زد. پارک جین سنک ۲۲ ساله پس

از آنکه تیل خاک بر بدن خود پاشید و و دراد رصحن شرکت کشتی سازی صنایع تملیه آتش زد با وضع وخیم شامل بستن شفاخانه شد.

همکاران او گفتند پارک که شعر میخواند از زند و باد کارگران پیش از آن که به جان خود آتش زد خواستار ختم ((سرکوی و اختیاق کارگران)) گردید. گفته میشود از او خواسته شده بود به دسته ((نجات کمپنی)) بپیوندد. این دسته به خاطر جلوگیری از اعتصاب کارگران که میخواستند دستمزد شان ۵۵ درصد افزایش یابد تشکیل شده است.



برنامه ضد اعتیاد

اتحاد شوروی در پی آن بر سر آمده که یک برنامه ضد اعتیاد به سمکرت راهی سازد. این تصمیم در ارتباط با ریف فارغ از درد تنباکو که به تاریخ دوم جوزا مطابق نیمه سازمان صحی جهان برگزار شد، اتخاذ گردید. این برنامه شامل تحقیقات اساسی، پروگرام معالجه طبی و واکسیناسیون می باشد. که کنیا پس تربیت و آموزش و معالجه نمودن افکار عمومی را نیز همراه خواهد بود. در برنامه مذکور اطباء دانشمندان سم میگردند. یکی از پیشنهادها این است که پزشکان در تمام نخصت غمخورد، سمکرت را ترک گویند.

توجه بیشتر به پرانم زنیان سمکرت کش معطوف خواهد شد. طبق آمار سازمان صحی جهان، سمکرت سبب مرگ بیش از ۱۰۰ هزار میلیون انسان در هر سال میشود که مخصوصاً برای زنان و اطفال شان خیلی هائیان آور است. مواردی وجود دارد که اطفال هنگامیکه والدین شان سمکرت میکشد، اندک دچار بیماری سرطان شده اند. در اتحاد شوروی تعداد زنان سمکرت کش، روز افزون است به ویژه دختران مکش این مواد خراب را اختیار میکنند. بانسزد در صد زنان در سن سالیکیه برای به وجود آوردن اطفال مساعدترین وقت است، سمکرت میکشد.



از مردم سال شش

باستان شناسان امریکایی و ویتنامی ثابت ساخته اند در مناطقی که امروز متعلق به شمال ویتنام است ۴۰۰۰۰ سال پیش حیوانات زیست داشته اند. در جریان حفیات در ۱۵۰ کیلومتری جنوب هانوی، آنها به طیفه ضخیم گارین برخوردند که در آن دندان دوانسان مختلف که فکر میشود کوچک و بسیار جوان بودند حفظ شده است. دانشمندان به این یافته ها ارزش فراوان قایل اند زیرا موجودیت انسانهای را ثابت میسازد که بقایای آنان تا انسان امروزی در ویتنام و تمامی منطقه جنوب شرق آسیا میرسد.

تکنولوژی خنثی سازی

یک شرکت کوچک امریکایی موسوم به "تکنولوژی های خنثی سازی سرودا" برای نخستین باره یک پردازنده "علام" ضد سرودا ساخته است. شرکت مذکور از یک اصل قدیمی فیزیک برای کنترل سرودا و ارتعاش استفاده کرده است. کارشناسان این شرکت از یک سیستم ریز کامپیوتری استفاده کرده اند که از راه تزریق "ضد سرودا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سرودا را کاهش میدهد. "ضد سرودا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سرودا است اما ۱۸۰ درجه با راه تزریق "ضد سرودا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سرودا را کاهش میدهد. "ضد سرودا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سرودا است اما ۱۸۰ درجه با

از همگونی

تهیه کننده: حسن نهر



مباحثه از حساب حافظ

پسران محمد علم شکسته بند کارپدر را ادامه هند مید



ج: گاهی موثریت کار با بیشتر از طب معاصر است زیرا بعضی مریضانی دیده شده که بعد از تدای طولانی نزد کشوران نتیجه درست نگرفته نزد ما مراجعه نمودند و تدای ما موثر واقع گردیده و مریض شفا یافته.

س: آیا شفاخانه ها از شما تقاضای همکاری را گاهی نمودند؟

ج: سالها قبل از بدین چنین تقاضا بعمل آمده بود و معاش خوبی برایش تعیین شده بود اما ازین چنین تقاضا تاکنون به عمل نیامده.

س: به نظر شما آیا ضرور است که شکسته بندی عنقهوی را کمترش دهیم. پیشنهادات شما در زمین چيست؟

ج: در شرایط کنونی چگون واقعات شکسته می زیاد است باید روز تا روز این حرفه تقویت و گسترش یافته و همزمان با همکاری و کمک طب معاصر رشد بیشتر را نصیب گردد.

س: میخواستم در مورد مشکلات و کمبودی های که در کارتان در وقت است از زبان خودتان بشنوم.

ج: مشکلات در کار ما کمتر بود و زمانی مشکل خلق میگردد که از وقوع حادثه مدتی سپری شده باشد و گاهی اتفاق می افتد که مریضان بعد از اینکه استخوان سیاه شده باشد نزد ما مراجعه مینمایند که بقیه در صفحه (۶۰)

کمر استخوان مراجعه میکنند به همان چانه تدای شان زودتر و موثریت آن زیاد تر است و لکن در حالاتیکه از واقعه مدتی سپری نگردد استخوان جوش کرده هم در کار ما وهم در طبابت معاصر مشکلات پیش میشود.

س: آیا جهت تدای آزاد وسیع معاصر استفاده مینمایید یا از ادویه یونانی؟

ج: ما مباحثه شکسته می را با یک نوع مواد که از تیل شترنود ادویه یونانی ترکیب یافته است ما ساز میدهم بعد از همان ناحیه را جی دست باشد یا با زعفران یا راست خود جا بجا کرده بعد از زردی تخم را در ناحیه مذکور میگذاریم و تدای از بنیه ایکه سوختانده شده بالای آن میگذاریم سپس با کافور قطعه بی محل شکسته می را استوار نگه داشته با بند از می بندیم.

س: این مدت تدای چند روز را دربر میگیرد؟

ج: اگر من مریض پیشرفته نیا شد یعنی طفل باشد ۴ الی ۵ روز و برای بزرگسالان مدت ۱۰ روز را دربر میگیرد.

س: برای تدای چند افغانستانی افغانی اجرت میگیرید؟

ج: به اساس توان مالی مریض هر قدر که خودشان لازم بینند.

س: به نظر شما تدای طب معاصر موثر است یا از شما؟

از سیارون آمده ام تا حرف و سخنش را برای مجله بنویسم بنا صمیمیت مرا فرامیخواند و بعد از ختم کارش به صحبت آغاز نموده و میگوید:

پدرم محمد علم در شهر کابل یکی از مشهورترین و معروفترین شکسته بند ها بود اما فعلا خیلی ناتوان شده و از عهده این کار بجهن آمده نمیتواند ولی من و برادر محمد اسلم که فعلا ما مور وزارت مخابرات است از ۲۰ سال بدینسو حرفه پدری را پیش میرسیم.

س: میسر است که شما چگونه تشخیص مینمایید که شکسته می چگونه و در کدام مباحثه است زیرا در طب معاصر از روی عکس شکسته می را تشخیص مینمایند؟

ج: ما به طور عنقهوی در اثر لرزیدن ناحیه بندیده و با درم شده را جستجو مینماییم که البته نه تنها شکسته می را بلکه حالات برآمده می استخوان را نیز میتوانیم هرگاه ناحیه شکسته می را تشخیص نتوانیم مریض را به گرفتن عکس توصیه مینماییم مخصوصا شکسته می قسمی سینه و لگن خاصره را و از تدای استخوان طویل ران عاجز استم زیرا بالنظر تسلاوی مینماییم.

س: تدای تان معمولا چيست؟

ج: است آیا قناعت بخش است؟

ج: مریضانیکه زودتر در حالات

درد نیای طبابت معاصر و طبابت قدیم مسایلی است که بعضی یکی بود بگر از لحاظ روش رجحان پیدا می کند مثلا شکسته بندی یکی از مواردی است که بعضا طب معاصر به شیوه های شکسته بندی محلی نیز معتقد است و اکثر موثریت کار شکسته بند ها به تراز کار تخنیک طب مدرن میباشد. ما مسایل را در مورد ارتوپدی و شکسته بندی و معنویت استخوانها اینجا و آنجا خواندیم روش های تازه ای که در ارتوپدی و طبابت معاصر است می بیند. دادن معنویت استخوانها طولی ساختن و ضخیم ساختن آن و سرانجام نموی استخوان تجارب جدیدی را به دست آورده است. و در اکثر موسسه روزگ از افغانستان در اکثر موسسه ورد از افغانستان درین زمینه ها تجارب جدید را برضه داشته اند اما در نوشته فعلی شکسته بندی معمول در کشور حرف های دارم با محمد شمیم پسر محمد علم شکسته بند معروف کشور به محل کارش رفتیم در کار مینمایم هرگاه درد کانی که بیشتر به یک عطاری مشابه است برخوردیم انواع ادویه های یونانی در قطعی ها چیده شده و مریضانی زیاد ی انتظار میکنند در داخل دکان دود و دوشک برای مریضان اختصاص یافته و شکسته بند لیا من مخصوص به نیند آمدن برایش میگویم

روزگار بیچاره جسور



سازند تا عاشق میکند... به...
جای (مادر اولادها) خودش به...
خرید بود... کسی بیاز... کچالو و...
میوه میخورد و میخواهد خانه رفته...
به اصطلاح بوز بد هد که ببینید...
چشم بازا را آورد ام... سواد...
را گرفته... برای رسیدن به خانقاه...
(که در مسجد اتفاق شاه شهید...
است) به سرویسی سوار میشود...
سواد را باد شواری بالا میکند...
جایی هم نمی یابد... چوکی ها...
براست... نه هلیز موتر بر است و حتی...
بالای شانه های مردم هم جایی...
نیست...
جسور... عرق ریزان و نفس زنان...
وارد بر می شود و خود را در گوشه های...
جامیکند... مرد خیر خواهی که در...
چوکی نشسته باد شواری مارش را از...
نزد ش طور کدک میگیرد... او هم زیاد...
خوشحال میشود که هم بارش سبک...
میگرد...

عظیم جسور هنرمند سابقه دار...
راهه ماوشما میثنا سم... هم...
آوازش را وهم تصویرش را... آوازش...
از روی پارچه های طنزی میزاقلم...
به گوشه های ما آکناس و تصویر...
آواز ر فلما و تیا ترهای تلویزیونی...
زیاد به تماشانشته ام...
جسور اکنون مدیور برنامه های...
نمایشی را در یوفاغانستان است...
مرد بیست آرام... متواضع و کم حرف...
با استعداد و خوش برخورد...



شد و هم مردم چی قدر او را دو...
دارند که حتی در آن بیویار کدک...
میکند... با خود در همین جرت...
هاست که نگران سرویس... راکبین...
را دعوت مینماید تا چند قدم پیش...
بروند و جسور نیز پیش میروند و در...
افکار خود غرق است... که فردا چی...
بروگرام دارد... چی بنویسد...
چی طور تشیل شود...
که صدایی میشود... مسجد...
اتفاق... باین شوید... جسور...
بیچاره هر چند زیاد... میالد... آن...
مرد راکتر مییابد...
آن مرد خیر خواه با سود ایچسور...
آب میشود و در زمین فرو میرود...
شاید او چند ایستگاه پیشتر...
باین شده باشد...
و جسور... بلی بیچاره جسور...
با چهره تماشایی خود راهی خانه...
میگرد...

عادله ادیم یک بگششی

را گم کرد



عادله ادیم هنرمند شناخته...
شده... سینمای ماکه محم...
پوهنتون کابل است... با استقا...
از یک بورس برای مدتی عازم مسکو...
وصوفیه گردید...
نی برای این سفر آماده...
کامل گرفته بود و چندین روز...
بخش از آن در شهر نو و کوجه مندی...
کابل دیده میشد که هی خرم...
میکرد و دیکس لباس برای خود...
و تحفه برای دوستانش در آنجا...
تهیه دید...

بکس را گرفته نزد یک دروازده خوی...
میدان گردید... آن را گذاشته...
دوباره برگشت تا بکس دوی را ببورد...
که متوجه میشود از آن بکس خبری...
نیست...
آخرین میگویم به دل و گرده...
عادله ادیم که نه اشکی زینخت...
ونه داد و نغان را راه انداخت...
این سووان سو را خوب دید... فکر...
کرد شاید یکی از دوستانش با وی...
شوخی میکند اما چنین نبود...
سرانجام... عادله ادیم بکس...
خود را گرفته... سوش را با...
انداخت و روانه... سالون میدان...
هوایی گردید...
ماه عادله ادیم سفر خوش...
میخواهم و منتظر برگشتش هستم

روز بروز فرا رسید و او در یک...
تکسی سوار خود را انداخته...
به میدان هوایی بین المللی...
کابل شتافت... تکسی هر دو کس...
رایا بین نمود و عادله ادیم بک...
سفری



که



تا اینکه متوجه شد ند که فروشنده...
متکرر به جای روغن... کچالورا...
بیپا انداخته... کچالوی جوش داده...
شده پاک...
اطرائی مظلم... دوان دوان...
خود را به بازار جدید می رساند...
و سراغ آن فروشنده... ظالم را میگیرد...
اما نمیاید زیرا فروشنده... کانی...
نداشت و در کمار سوک روغن وارد...
میفروخت...
سرانجام... اطرائی دود مست...
در از تر از دونا به منزل بر میگرد...
و فردا ایشا این حکایت را به...
میگوید و میافزاید...
به کی نالم...
حکتم...
به خدا اوس...!

اطراف افی از اطراف روغن خرید

آن زنده می میکند و در رشد رکمی...
باشد... علاوه دارد که کد و کسر آن...
هرگز اصلاح نشد...
حکیم اطرائی شنیده بود که...
بود یک تانک تیل لوگر بیوسنت...
(بالاحصار)... بازاری اجساد...
شده که آرد روغن را از انترازین...
مند وی کابل به فروش می رساند...
بولیرا که باد شواری به دست آورده...
بود... به جای آن که با آن دارو...
برای تسکین درد قلبی خود بخرد...
حکیم اطرائی کمدین خوب ما...
که با در بیخ از مدتی چند سال به...
این طرف... به بیماری قلبی دچار...
است... با آن هم با بیشتکارتلاش...
بیشتر به کارهای هنری خود...
ادامه میدهد و بیشتر نمایشنامه...
های کوتاهی را که در آن نقش...
میداشته باشد... خود ش می نویسد...
آواز همه زیاد تر از کوجه بی که در

ماجرای شیرین گل پرسوز و حاجی کامران



حاجی کامران

حمید... عبدالله هنرمند خوب...
و با استعداد که در جمع هواداران...
هنرش به نام (شیرین گل پرسوز)...
معرفی شده است... اکسون...
مصروف تعبیه... سریال را در...
شیرین گل و شبر... آقا با حاجی...
محمد کامران کمدین معروف ما...
با جمعی دیگر از هنرمندان...
میباشند...
چندی پیش سریال تلویزیونی...
آن که مشتمل به بیست و شش...
بخش است به پایان رسید و...
زودی بیست و شش بخش دیگر آن...
برای تلویزیون... آماده خواهد...
شد...
معمولاً در نمایشنامه های...
این دو هنرمند خوب مانعش مقابل...
یکدیگر را بازی میکنند... حمید...
عبدالله (پرسوز)... عادت دارد تا...
اگر خیلی بی درکار باشد... واقعا...
سلیبی آبداری نتار بناگوش حاجی



بقیه در صفحه ۸۳

حالا که پرسیدید پس بخوانید

بقه هنوز هم جریان دارد...
کتر تخم میگذارند...
عبدالله ضمیم از شهر نو کابل...
س: چندین بار شکم را...
عملیات نمودند... آنها هنوز هم...
تکلیف بر طرف نشده... واز میخواست...
هند برای بار سوم شکم...
را باره کرده... واز بدو...
چی کار کنم...
ج: برای دکتر صالح...
بگویند در شکم تان یک...
نصب نماید که به آسانی...
بیمتد...
وزارت...
س: من به صد...
علاقتمند چی طور کم از...
مد اطلاع حاصل نمایم...
ج: بچاره پوهنتون کابل...
تشریف ببرید...
بقیه در صفحه ۸۲

بقیه در صفحه ۸۲

شاهم خبر شوید

ما خبر شوید



نوشته کامله (حبیب)

قصه از سن ۲

مادری میگردم زنی منجر فامی

هاله بی از درون جگر
 معتابی دختر را در بر کشید
 بود زیرا در آرزو بهاران زندگش
 بزرگ سپه کاری در زمین دست
 ناخورد و تشنه گناه کشت
 کرده و گیاهان هرزه آب خورد
 از هوس در وجب کشتزار تشنه
 ریشه دوانیده بود بهوشان
 سیاه دل با اطفای آتش نفس
 آماره خود کشتزار نوبسته او را
 آتش کشید بودند آثار این آتش
 سوزنده در سراپای وجودش
 مشهور و یازتاب نفرت زنی در
 دید گانش ملموس می نمود
 سوزان این از گون بخت عبرت
 انگیز تر از کشتزار سوخته پاریسه
 است.

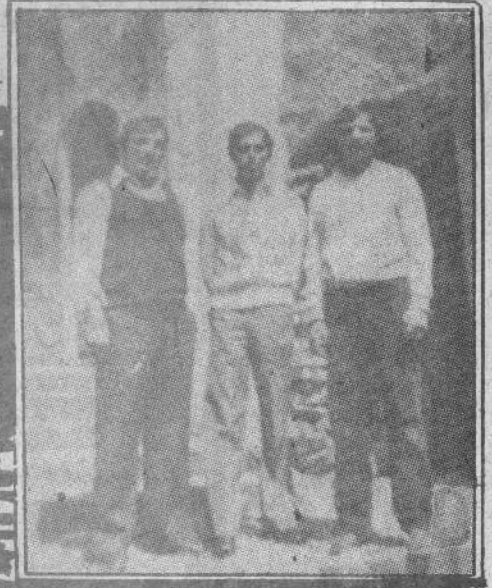
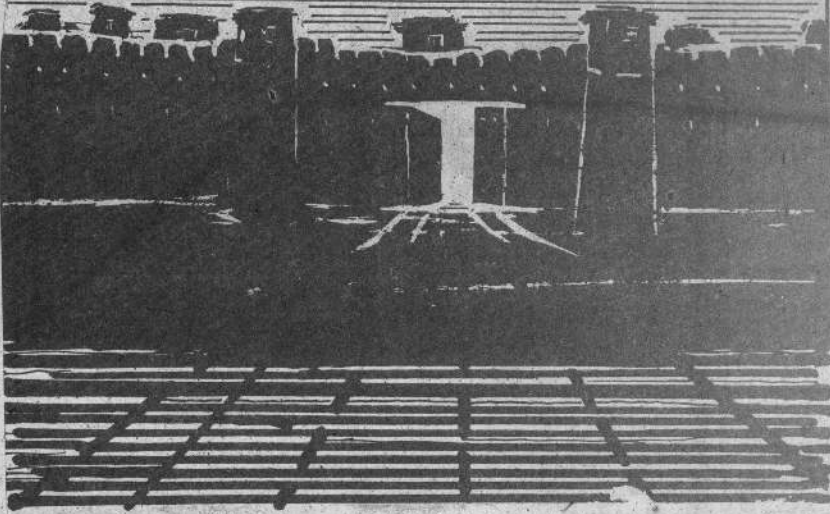
هنوز هم جگره اش هتایی
 وزیا بود و بد گانش جاد
 جاد و کند و داشت و خرمن زلفگان
 سخن سایش بر نشانه های مرموزش
 می ریخت به گونه گل آفتاب سوزده
 باد به سوزانی بزمی می نمود
 پیراهن سر به بی گذاره تن
 داشت و دستمال سبز کان به
 پیشانی اش بسته بود که زیبای اش
 را در بالای ساخت
 هنگام صحبت با سرانگشتان
 موهای آبریشمی را بر پیشانی
 میگردید زیرا نمیدانست چگونه و از
 کجا بیافازد زیاد کوشید مرموز
 نگه دارد اما کجا رهایش میگرد
 تشنه شنیدن حرف هایش بودم
 بعد به نگاه وی مقدمه گفتم
 تونیدانی وقتی همه امیدها
 میمیرند وقتی ازوها بر باد
 میروند آدم چی میشود یک زمین
 شوهر زاری حاصل و یک کشتزار
 صاعقه زده

به تن فروشی همه روزه وادارش
 ساختند گناه دل میخواستند
 خودم بنویسم بزرگترین تلخترین
 و تکاندهنده ترین داستان زندگش
 یک زن تن فروش را زنی که یکسره
 اخت گناه هوس و شغفوت را در
 تحمل میکرد
 بگذر از شروع همه چیز را بگویم
 از آغاز بگویم از آغاز بد نامی
 بیخ از شانزده ساله انداشتم
 و در صنف ده هم یکی از لیسه
 های شعر درس میخواندم از
 زیبای بهره کافی داشتم این
 زیبای با پای و معمومیت همراه
 بود نگاه های ستایشگر همش
 گرد پهاونگاه های دنیالگر ما برین
 بازگو کننده این واقعیت بود
 البته دادگاه آینه بران معسر
 تا بید میزد من و مادر بر سر از برگ
 پدرم هیچکس دیگری را درین دنیا
 نداشتم با مرگ از نشانی تنها
 ماندیم هنوز دو سال پوره از برگ
 پدرم نماندنت که جوانی بیسن
 سنین ۲۰ تا ۲۵ در خانه ما راهش
 را باز کرد نماندتم چرا از دیدن
 او اینچاره من دست میداد هر
 باری که پایه اندرون میگذشت
 نفرتی به سنگینی جهان بر قلبم
 من نشستم مگر به عکس من مادرم
 خیلی به سر وضع خود میرسید و یا
 پوشیدن پیراهن سخن باز زیباترین
 قسمت اندامش را در برابر دیدگان
 دریده او قرار میداد
 دیری از آشنای او ایام
 نماندنت که روزی مقامات نامزدی
 ام باالوجیده شد با وجود گریه و
 زاری من که در دل سنگ مادرم
 هیچگونه اثری بر جانگداشت
 حلقه نامزدی به انگشتم انداخته
 شد
 از آن پس از او از نگاه های
 گناه آلودش فرار میکردم تا آنکه
 شنیدم آن حادثه اتفاق افتاد
 نیمه های یک شب که عطشم
 واداشت تا فرض گرفتن آب از اتاق
 بدرش و وقتی از کار اتاق مادرم
 میگذشتم صدای صحبت مردی را
 با او شنیدم حسن کجکوی ام
 سخت تهریک گردید خود را با
 آهسته گی با سر بنجه با عقب

در آرزو رساننده چشم به سوراخ
 کلید گداشتم ایگاش اینکار هرگز
 صورتش بد برفت زیر نور
 لرزان شمع دیدم که مردی با
 مادر در دستر گناه آوریده و تن
 لغت هوس انگیز مادر جوان زنی با
 را به آغوش خود میفشرد و لباس
 گرسته اش را بر لبان مادرم می
 مایید متن گرم مادر چسبون
 موس در قالب بدستان او شکل
 میگرفت از نشانی این صحنه
 مویز اندام راست شد و کوی در
 در ریای غوطه ام داده باشنند
 بر خود لرزیدم
 اتاق از نفس گرم هوس و گناه
 بر بود نور شمع چون رنگین کمان
 بر تن برهنه مادرم نشسته بود
 چشمان هر دو بی آنان در روشنی
 شمع میدرخشید و من به چشمانم
 یاور نداشتم و چنان میزنیدم
 که دندانهایم به هم میخوردند
 صدای ضربان قلبم رامیشدیم
 امواج بیهم اشکهایم را از کرانه
 های دیده گام بایست دست
 پاک میکردم
 اگر شباهه حای من بودید چس
 میگردید ایگاش من توانستید
 یکبار خود را به حای من فرار
 بدید تا تلخ شرمگسی را کهن
 با کام جانم احساس میگردم اندازه
 من توانستید چه آخوزان مسرد
 نامزدم و همخواه اش مادرم بود
 آنشب خوابم از دید گام پریده
 بود حالت بدی داشتم و سر
 از شدت درد میترکید جانم
 در آتش تب میسوختم در هفت تلخ
 بود مثل آن بود که همه زهر
 دنیا را در گهای جانم ریخته
 اند
 و آنشب از مادر متفتر
 شدم آنشب چیزی در من تولد
 شد و آن چیز نفرت بود نفرت
 از مادر
 این صحنه به شایبها مگر
 در آرزو نگاه های کجکویم تکرار
 میگردید هر باری که نگاه من با
 نگاه نامزدم گره میخورد چیزی شبیه
 خار در قلبم فرو میزد چه خاطر
 فراموش ناشدن آنشب در ذهن
 زنده میشد و کسی قلبم را در

شده هایش میفشرد
 یک وقت قسم گرفتم تا از زندگش
 را از نامزدم جدا کنم من هم
 به سان هر دختر دیگر با تن مسرد
 آندهایم را در سر میبندیدم
 مردی که برابه خاطر عشق خودم
 بخواهد آفت به یاری دوستی
 که چون خواهری به من نزد یک
 بود از راه یک روان محکمه
 گردیدم ساعتی بعد نامزدم
 احضار گردید و در برابر قاضی
 زبانه بازی آنرا نداشتم که مادرم
 را در دزد خوشی های معرین گم
 غیرت قربانت نگذاشته بگویم مادرم
 زن فایده نگذرد با دست چه بزنم
 من دختر یک مادر هرزه هم هرزه
 تلقی میشد و باجم آن داشتم که
 میاد آن مرد و مادر دست بدست
 هم داده و بار گناه شامو بیسه
 دوش من بیاندازند بنابراین
 تنها همینقدر رگم من قصد
 عروسی با او ندارم و میخواهم
 تحصیل را به پایان برسانم در
 این وقت آن رویه بکار چهره
 حق بجانب گرفته در هاله بی از
 معصومیت رویه قاضی نبود و گفت
 اینکه کین نیست هرگاه میل عروسی
 نداشته باشد منم اصراری نخو
 اهم نبود من هم از روند با
 کردن گرهی به دندان نیست که
 میشود با انگشتم باز گردن این
 موضوع است که باید بد و این
 اعمال زور از جانب من و طبیعتاً
 رضایت جانب مقابل در خانه
 حل و فصل گردد
 سخنان نامزدم قاضی را
 مجد و بد ساخت بود پس از مکث
 کوتاهی عریضه و کاغذ های با لای
 میز خود را زد و رو نمود جانب
 من نگاهش انگنده گفت با دست
 پیگردی اعتراضت یکبار دیگر با هم
 بنشینید و قسم قاضی اتخاذ کنید
 هرگاه تعیینتان به فتح نامزدی
 قرار گرفت در آرزو محکمه به روی
 تان باز است من از ساد دل
 یاور کرده بودم که نامزدم واقعا
 آماده جستجوی راه حلی است
 از محکمه با او یکبار بیرون رفته
 اصرار او سوار موترش گردیدم تا
 راساً به خانه مارفته برای جلسه
 بقیه در صفحه (۷۶)

قلعه افغانی در سوئیس



زنده گی فلکورین افغانی
از سالیان متبادی مورد توجه
و دلچسپی اروپاییان بوده است.
سالهای قبل سویی از سیاحان
به خاطر بازدید از کلتور، عتبات
و مناسبات ویژه افغانها، به کشور
بامیآمدند و با قبول هزار زحمات
راه نقاط باستانی کشور مارادرو -
پیش میگرفتند.

ابراهیم واسمعیل دو افغانی
که متوجه این علاقه مندی
(خارجی بی) هاشدند در سال
۱۳۵۵ بعد از مسافرت تیان
به شهر انیس سویس تصمیم گرفتند
تا مودل واقعی يك قلعه افغانی
را با تمام ویژه گی های آن طرح
ریزی کنند، در اول شهر انیس
انیو به این اقدام شان نه تنها
اجازه نداد بلکه انرایبساد

استهزا گرفت.
امایه اثر یافتاری انماوتو -
جه اهالی انیس اجازه تعمیر
يك قلعه افغانی از دولت سوئیس
اخذ گردید.
افغانها با راه اندازی کار
گروهی به کار تعمیر يك قلعه
افغانی در قطعه زمین خریدگی
آغاز نمودند. کار ساختمان قلعه
بصورت (پخشه بی) و (دستک
بندی) آغاز شد، در ورودی -
قلعه از چوبهای جنگلی بسیار
کلان ساخته شد در زاویه های
دیوارهای بلند قلعه، سرج
های بلند با تیرکشی ها الصطار شده
و تقی انسان از دروازگان داخل
بگذارد، کرد های گل و تر کساری
آنطرفتر (طوبه) و (اخور)
گاو و بز خر جلب توجه میکند.
صحن حویلی همه خامه کاری

بوده. عقیدت روزه (تیمه)
چوسی به نظر میرسد،
(صنه) بزگی در قسمت
دهلیز ورودی به چشم میخورد
که (گلد انهای تیکری) اطراف
آنرا پر نموده، در داخل قلعه
دهلیز کوچکی است که چند اتاق
(توشخانه) و (پس خانه)
از آن بدر آمده و راه زینسه
که باروزه ها و نوراند از کورچسک
روشن شده و چند (ارکین)
در آن آویخته شده به منزل دوم
که اتاقهای کلان مسطح با چوب
های دستک است، و به درو -
دیوار، کلمات مذهبی، شمعیها
و خشک های (جفتی) و (دهن
پر) و (چره بی) اما کمر بنسند
و کارتوسها آویخته شده است
اتاقها با کلم های قدیمی (دون
شکها) فرش گردیده.

در این قلعه همچنان
مدلهایی از (خارخانه) برای
ایلم تابستان و (تابه خانه)
(صندلی) برای ایلم زمستان
موجود است، در صحن حویلی
(حوضچه) ذخیره گاه هم
وجود دارد و در قسمت از آن -
چاه آب و چرخ چاه به شکل
طبعی معلوم میشود، مودل های
واقعی تورخانه برای پخت و پز
(دیگ انهای گلی) موجود
است.

فاسیل این دو افغان
میگنیز در این قلعه زنده گی
دارند و همه روزه عده زیادی
از سیاحان بایرادت بول بسه
دیدن این قلعه میروند
در حالیکه آهنگ های (دوتا رو
دایره) را میشنوند از نقاط
مختلف آن بازدید میکنند.

پسر ششی کیور در کابل



پسر ششی کیور در کابل. پستو دیگرش در هند.

یک قصه واقعی

خواننده گان گرامی که با نغمه‌های هنری هندي اشنای دارند میدانند که بیشتر آن هابیانگر تصادفات غیر قابل باور و گسر بر انگیزنده میباشند. چنان چه کم شدن کودکان و باز پیدایی آنها در فاصله های یکی دو دهه از تصادفات حتی آن هابیانگر پیدا شده میشود. البته آن چه را که در فم های تماشای نشینند نه رویداد های واقعی بلکه معضلات اجتماعی قالب شده در تیپ های پروریده و تخیل نویسنده میباشند. برای این که این گونه رویداد هاراکاملاً ذهنی تلقی نمایند يك رویداد عینی آن، که ماجرای واقعی زنده گی یکی از ستاره های مشهور سینمای هندي و وجود واقعی فرآورده این ماجرا در افغانستان می باشد، باز بیان خاصه مورد حکایت قرار میگیرد.

هند و پسر، کرکتر مرکزی این نوشته، سرگذشت زنده گیش را این گونه باز گوینماید:

خواهران پر خاشی نمودم، مرا از خانه بیرون رانده و اادای کلمه ((توحرامی استی، تو هند واستی برو پیش جگنداس، دیگره رایسن جا برای توجایی نیست)) سلسله تعلق خانه واده گی را از من کسبختند. وجودم و زنده گی من دیگر برایم شکل معمای پیدا کرد و برای حل این معما تصمیم گرفتم تا به خانه کاکا جگنداس بروم.

سوار گادی کرده راه خان بابا در رادیش گرفتم. هنگامی که با چهره عیسو و حواسی پرت وارد منزل کاکا جگنداس گردیدم، او پکسه خورده، جوپای حقیقت ماجرا کردید. وقتی گفته های مادر و خواهران را به او تکرار کردم، در بحراندیشه فرو رفت و پس از اندک درنگی نگاه محبت آمیزی به من انگنده، به دل انهم پرداخت. من که از یاد آوری آن کلمات نشیند ار چون مار زخمی بر خود میچیدم و در آتش دلهره میسوختم از خواستار گردیدم که به من حال سازد که چها بقیه در صفحه (۸۱)



سینما باید آزاد باشد

و باید با تصویر کنند

مصاحبه از صباح رهش



و این باز بزم برای سینما مینویسیم ، وقتی از ماهی میگوئیم ، باید از آب بگوئیم ، جلا سخنانی از سینماگری داریم و نقش آفرینی که هر دو جایشان در عرصه کار سینما والا و درخور ستایش است ، سلام سنگی بابای پیش در فلما هنرمندانه نقش بازی کردند و همان یون مروت در نخستین خط های کارش در عرصه کارگردانی به مثابه یک کارگردان و فلانما نویسنده مستعد از کار پرآزموده است .

مروت برای آموزش کارهای سینمایی همین اکنون برای بدست آوردن دکتورا در خارج مصروف تحصیلی است و آرزو می رود که با ختم تحصیلاتی سلکس یک سینماگر جوان و سرور فشنل در صنف دیگر سینماگران افزود گردد و اما اوتاحالی هم دستاوردهای دارد ، فلماهای ((آرزو ، پور تریته و خواب)) ازلای از کارهای نخستین اوست و در یکی از کارهای بعدی - پیش فلکی دارد به نام ((سرودی از شرق)) ، گفت و گوی مادر خانه سلام سنگی صورت میگیرد .

از همان یون مروت میپرسم : شما وقتی میخواهید به آفرینش دست بزنید ، ترجیح میدهید آن چه رامینید به تصویر آورید یا آن چه رانی بینید و تصور میکنید ؟ پاسخ میگوید : چی قدر عالی خواهد بود اگر این مرد و اصل را در نظر گرفته و در یک برنامه علمی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل بدیده های خوب در محیط ما موجود است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیدن و ندیدن را عوض میکردیم و بیک (هست) را باید باشد) مترجم میشدیم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشود ، میتوانم امید و اراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فلم های آرزو - ((خواب طلایی)) این را در نظر

خواهد بود اگر این مرد و اصل را در نظر گرفته و در یک برنامه علمی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل بدیده های خوب در محیط ما موجود است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیدن و ندیدن را عوض میکردیم و بیک (هست) را باید باشد) مترجم میشدیم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشود ، میتوانم امید و اراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فلم های آرزو - ((خواب طلایی)) این را در نظر

بگویم : در فلم ((آرزو)) از آغاز - مردمی بروان بیننده تاثیر میکند ، حتی از آغاز نام ((آرزو)) و این همان بدیده بست که هنرمند خلاق میخواهد آن چه را که باید باشد تصویر دهد . آرزو برای نقش زن در کار خیره و اجتماعی و باز صحنه های ازبودن در این آرزو نهفته است ، این که وضع ترانسپورت شهری وقت آور است ، در این جا مروت آنچه را که هست و آنچه را که باید باشد ، بهلی هم گذاشته و از روش جوانه (بودن) میزند . منطقی که در فلم ((خواب طلایی)) این نیز است با این تفاوت که کارگردان زیر تا تیر منطقی سوز این زیاد تر و غالباً برای آن چه است و آن چه در گذشته بوده تکیه زده است .

مروت میگوید : من همیشه از این موضوع در خارج کشور رنج میم که وقتی قرار باشد تصویری از زمین ما بدهند ، تصاویری از برادری ، کثافت و ویرانی را به برد میکشند . کشور ما با همه کمبودهایش سرانجام یک کشور است ، و مردم ما بدیده اند که دوستش داشته باشند ، مظلومی از مدنیست هم در آن است .

بقیه در صفحه (۹۲)



بوی بدن را مطبوع سازید



ترجمه ستانک

یکی از برابلهاییکه خیلی زیاد ایجاد مزاحمت میکند واکثر مردان و زنان با آن روبه رو اند عبارتست از بوی بد بدن. روزی یکدانه سبب داکتر را از شما دور نگه میدارد ولی بوی بدن در هر موقع روز میتواند هرکسی را از شما دور سازد. درباره بوی بدن مانند بوی بد دهن کسانی آزادانه صحبت نمیشود. دوستان همکاران و عاشقان از آنانی کسی خیلی زیاد عرق میکنند و بوی بد دارند. با شستن و حتی دوش گرفتن این مسأله غالباً واکش زنجیری دارد چون در فرآیند دارای بوی بد بدن عقده حقارت ایجاد میشود و از زنده گی اجتماعی خارج میگردد. بوی بسیدن را میتوان تا حدود قابل ملاحظه با استفاده درست مواد ضد عفونی و سبزی های ضد عرق و سایر مراعات حفظ الصبحه فردی کاهش داد.

اگر نتوان مطبوع بود، این دوستان، همکاران و عاشقان شما اند که با شرمندگی از شما دوری میگزینند

صابون‌ها و سپرهای ضد عرق باید بدرستی مورد استفاده قرار گیرند

در این جا آن چه برای دانستن مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق لازمست خدمت شما تقدیم میشود تا بوی بدن را در فصل تابستان و در واقعیت امور در طول دوران زندگی از بین ببرد.

چگونه می‌توانیم بوی بدن را بشویم

پوست بزرگترین عضو بدن انسان است و در یک مقطع پوستی تعداد زیاد غدوات عرق به مشاهده می‌رسد. هر غده عرقی از لوله های مارپیچ حجرات قسمت خارجی جلد تشکیل شده است. این لوله به مجرای عرق منتهی شده و از آن طریق روی جلد ظاهر میشود. از هر انسان بالغ بین سه تا چهار لیتر تا یک لیتر عرق روزانه خارج میشود و این به ذات خود رطوبت زیاد است. شکر خدا که همه این عرق تبخیر میشود.

در حدود (۱۹۰) درصد تمام عرق بدن از غدوات اکرایین Eccrine که هرگز قشر پوست وجود دارد ترشح می‌شود و شنا نباید در باره آن تشویشی به خود راه دهید. این عرق خویست و به مقابله سیستم سرد کننده بدن فعالیت میکند و بوی نمی‌دهد. در حدود متبانی عرق از غدوات اپوکرایین Apocrine ترشح میشود و این عرقیست که باید در باره آن اندیشید. بیشتر غدوات اپوکرایین در زیر بغل و ماهیجه ها یا کشاله رانها موقعیت دارند. عرق غدوات اپوکرایین حاوی ماده عضویست که در نتیجه یکجاشدن با باکتریای جلد موجب تولید بوی بدن میگردد.

بوی بدن بیشترینه در فصل تابستان مشهود است. البته

دوران دو بار استحمام در فصل تابستان در مناطق گرمسیر مطلقاً ضروریست

صابون ضد میکروب‌ها استفاده کرد.

مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق علاوه استحمام، مواد ضد عفونی سپری های ضد عرق در راه مبارزه با بوی بدن شما کمک زیادی خواهد کرد. برای این کار در راه وجود دارد: میتوانست با استعمال مواد ضد عفونی، بوی بدن را به سادگی بیوشانید و یا این که قدمی فراتر میگذارید و واقعاً جریان عرق را با استعمال سپری ضد عرق متوقف میسازید.

زیرا این گونه سپری موجب انقباض منفذ های عرق میگردد. برخلاف عقیده معمول این کار خطری به دنبال ندارد (این قصه پیروزان است که میگویند نباید مانع عرق شدن) عرق باید بگذرد. مسیور رکام جای دیگری در تان وارد غدوات اکرایین میگردد. انتخاب روش ضد عفونی اساساً وابسته به مقدار عرق است. هرگاه صرف کس عرق میکشد، ضد عفونی ساده کافیست. ولی اگر عرق بیشتری داشته باشید، در آن صورت به سپری های ضد عرق نیاز دارید.

یک فایده ماده ضد عفونی است که آنرا کارمید هد و میتوانید بعد از گرفتن حمام یا دوش در هنگام صبح یا شب از آن استفاده کنید.

اکثر مردم از ماده ضد عفونی تنها روزی یکبار استفاده میکنند. هر چند در صورتیکه خواسته باشید میتوانید روزی چند بار از آن استفاده کنید، سپری ضد عرق برای آن که مؤثریت اعظمی داشته باشد، استفاده از آن، روز جزا بار لازم است، ولی آن را نباید درست پس از گرفتن شاور به کار برد. بعد از گرفتن شاور منفذ های که به مجاری عرق

منتهی میگردد بسته میشوند و بدین ترتیب مواد کیمیاوی ضد عرق نمیتوانند به داخل راه یا به کاری را از بین ببرند. پس از گرفتن شاور رطوبت نیز مواد ضد عرق را مشبوع میسازد. ضرورت نیست از مواد ضد عرق هر روز استفاده کرد مگر این که نیازمندی های خود را در سنت تشخیص بدید. بهتر است بیشتر استفاده کنید، نه کمتر.

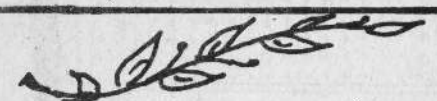
لیاسفا

نیلین، ابریشم و تنگ های ساخته شده از مواد ترکیبی، بدترین لباس فصل تابستان است زیرا اینها از تبخیر عرق جلوگیری میکنند و نمیکند جلوتان (تنفس) کند و در نتیجه موجب بوی بدن میگردد. کتان، بهترین لباس فصل تابستان میباشد. کتان سرد، سبک و منفذ دار است. لباسهای تنگ را نباید پوشید. لباسهای آزاد و راحت کتان تبخیر عرق روی جلد را سریع میسازد. لباسها باید رنگ سرد و یا مشابیه آبی کرم داشته باشند. پوشیدن لباسهای تاریک، تنگ و سفید اشتباه محض خواهد بود. لباسها را باید در فصل تابستان زود زود تبديل کرد.

صابون

انتخاب صابون مناسب کار است. نهایت مهم در زخور توجه صابون های ضد جراثیم ضد عفونی راسی توان در بازار یافت. برای شستن آن قسمت های بدن که قابل دسترس نیستند از سرس حمام استفاده کنید. به ناحیه های عرق مانند زیر بغل، ماهیجه های ران پشت و پاها باید توجه بیشتر کرد.

بقیه در صفحه ۸۷



سیاویون : ویک کی بیشتر درباره خودتان ...
 دریا : ۲۹ ساله است ، از بوهنسی زبان و ادبیات در رشته زبان انگلیسی فارغ شده ام ، در کابل تولد شده ام ولی ۱۸ سال رادر کد زنده می کرده ام .
 سیاویون : و شما آقای عاصی ؟
 عاصی : اینجانب ۲۲ سال پیش در قریه ملیه حصه دم پنجشیر زاده شده ام ولیمانی خود را از فاکولته زراعت در رشته علم نباتی در سال ۱۳۶۲ اخذ نموده ام .
 سیاویون : شروع صحبت ما بسیار خوب بود خواننده های ما از شخصیت شما آشناخت دارند و معلومات فعلی هم کمک بیشتر خواهد کرد تا شما را بیشتر بشناسیم ، وارد بحث میشوم .

سیاویون : اگر فرهاد دریا موافق باشد بحث خود را از یک انزبایی موسیقی دهه اخیر در افغانستان آغاز می کنم .
 دریا : با اجازه در آغاز میخواهم بگویم که زنده می مازنده می مدت ما رنگ سیاسی را به خود گرفته و از هر دری که صحبت کنم نمیتوانیم از گریبان سیاست بیرون نشویم و اگر صحبت آتش کن تند باشد فکر میکنم که ناگرم و شاید راه دیگری وجود نداشته باشد .
 سیاویون : مهم اینست که آتش صحبتتان ما را گرم کند ، نه اینکه بسوزانند .

دریا : موسیقی ده سال اخیر را ، به عقیده خود میخواهم به دو کت گوری صریح تقسیم کنم ؛ یکی موسیقی که هنر و باطنیات و خواسته های سیمت حاکم برجایمانده است ، دوم موسیقی صرفاً فنی و بدون داشتن این یا آن درونمایه اند پشوی .
 آغاز این دهه با یک تحول سیاسی همراه بود ، و تغییر سیمت جامعه را درسی داشت و سیمت جدید حاکم خود شمرقراط و موزهای مصطفی راد تمام شور و نشاط زدگی ملت وارد ساخت و در زنده گسی مجموعی معیارهایی را وضع کرد که فرهنگ هم بالاخره در همان چوکات قرار گرفت و در نتیجه فقط برای دو تیب هنرمند در جامعه میدان کار مهیا شد ، یکی آنکه مثل خود سیمت می اندیشد ، دوم آنکه نمیتوانست یا نمیتوانست با سیمت باشد و طبق معمول شروع کرد به پی

باد وی بخارخوانی و یا اگر درست بگویم به یاره سراسی - بدن و داشتن بار اند پشوی در کارش ، اما هنرمندان خارج ازین دو کت گوری نیز داریم که تا سیرلند کرده اند ، بنابراین موجودیت یک بالیسی نشرانی معین نتوانستند یا نخواهند با سیمت سازگاری داشته باشند و درست از اینجا فرار هنرمند آغاز گشت ، و من مقدم بر همه عوامل ، علت اصلی فرار هنرمند را از کشور تضاد اند پشوی فکری گم بود ر قدم دوم مساله نا

امنی ، جنگ ، توهین شدن ها ، پاسکری و غیره مسایل مایه پد -
 دیگری هم در موسیقی خود داریم که بنام موسیقی غربت یاد می کنیم یعنی غربت تحصیل شده ، بالای مردم و نمیخواهم سر اصطلاح تحصیل شده - پیچس یعنی موسیقی در خارج ازین زده هم می فهمم که تعنه غربت همسوا دی - بی ریشه شدن و دور ماندن یک نسل از اصل می باشد .
 بنا موسیقی غربت ماجیزی بیشتر از تکرار مکرر نیست گرچه برای شان زمینه های استفاده از تخنیک بهتر و بیشتر ترمیم است و همچنین در زمینه آموزش امکانات وجود داشته ولی کسی به آن نپرداخته است .

ولی درد اخل کشور کسانی نیز بودند و تا هنوز استند که برای رسیدن به طرح یا راه سوسی مبارزه می کنند که خاک فرهاد دریا از آن جمله



آواز دریا نسلی که فد بلند

می باشد در آخرین تحلیل برداشت خاص خودم راد ام ... که شاید با من موافق نباشید ، من موسیقی ده سال را به نام ((موسیقی)) می نامم

سیاویون : بطور کامل ؟ و منظورتان اینست که دهه آخر هیچگونه دست آوردی نداشته ؟
 فرهاد : قطعا راد رجوع سیر ده ساله مطالعه میکنم ، سوال من بیشتر روی رشد مجموعی جامعه فرهنگی است تا بالنده گی های فردی .

سیاویون : ولی من با اعتقاد ات شما اینطور هم مواجه شده ام که در دهه آخر میدان فراخی برای کار بوجود آمده است ...
 فرهاد : چنانکه تا حال آدم فکر نمی کنم چنین صراحتی در گفته هایم سراغ شود دست آورد های ده سال متذکره گریبان تمام مردم ما را گرفته و تمام جوانب زنده گی ما را احتوا کرده است .

سیاویون : در ده سال آخر بزرگترین مصیبت برای ما جنگ است و بسیار طبیعی است که هیچ عرصه نمیتواند از تاثیرات جنگ فارغ باشد . من موافق که علاوه بر اینکه سخن است در طرح سیاست های هنری اشتباهاتی هم رخ داده باشد که موجب محدودیت شده و یا شاید تطبیق این سیاست هم در موارد زیادی با تعصبات و کلیشه گرای ها و برخورد های غیر عملی توأم بوده باشد ، اما همزمان فراموشی نباید کرد که دهه آخر دستاوردهای بزرگ دارد ، مثلاً شما که خود محصول دهه آخر استید .

فرهاد : در سطح نشریات رسمی که برای ملت کارهای من برآید ، هنوز بانیه د پیگرم آشنانیمتند و فرهاد دریا واقعی هنوز تمام قامت عرض وجود نکرده است .
 جوهر اصلی فرهاد دریا در نیمه پست که هنوز ظهور نکرده است . هنوز من آغاز نشده ام و طبیعتاً هر مقطعی خاص زمانی ابتداء و تعالی خود تیرا در عرصه هنر میداشته باشد .

سیاویون : امید وارم مردم بانیه د پیگرتان نیز آشنا شوند و اما موسیقی را شما صرف در چوکات سیاست توضیح ندهید ...
 فرهاد : من همه جوانبش را گفتم چه در داخل چه در خارج کشور و آناتیک تازه جوانه زده اند و نظر به عوامل سیاسی میدان وسیع ممکن برای شان میسر نیست .

سیاویون : به نظر شما که ام نقاط سیاست فرهنگی غلط بوده است که در حالی واقعیت اینست که سیاست فرهنگی ما طی دهه اخیر یکمدا د عناصر مهم به مشاهده می رسد ، مانند توجه به رشد موسیقی های



شعر عاصی نسلی که میکنند

فولکلوری و یا موسیقی ملیت های مختلف ، دروازه های موسیقی به روی هنرمندان بسته نبوده و دولت از فنانی استعداد ها و چهره های هنر موسیقی پشتیبانی نموده و زمینه را مساعد ساخته است ...

فرهاد : بسیار صریح عرض می کنم ؛ در اینجا دو کت گوری یکی همسوا با سیاست فرهنگی سیمت حاکم و دیگری یا وسراها که بار اند پشوی در کار های شان سزاغ نمی شود وجود دارند و من نمیخواهم که یاره سراسی کم و نمیخواهم که یک مبلغ سیاسی و یک فرهنگی چوکا بشود ، باشم و بر عکس آرزو دارم فراتر از اینها چیز دیگری باشم ، میدان بیشتر برای خود داشته باشم و تمام آنچه را که منحیت یک هنرمند احساس میکنم و به من الهام میشود با در نظر گرفتن ایانت لازم به مردم برسانم .

سیاویون : شما میخواهید که آزادانه به هنر بپردازید ؟
 فرهاد : مطلقاً بلی !
 سیاویون : بحيث یک هنرمند در چنین موقعیت به چه چیزهای خود را متعهد میدانید ؟

فرهاد : باز هم میخواهم کلی تر بگویم شاید مساله راحل کشف مساله حزیت به صورت خاص در ارتباط با تعلق به یک حزب سیاسی مطرح میشود و مساله حزیت به صورت عامش در مساله هنر و فرهنگ نیز مطرح است .

حزیت در ارتباط با سیاست کاملاً روشن است ، با خطوط و موزها ی جدا کننده از دیگر اندیشه ها اما بر عکس ، حزیت در هنر تعلق داشتن به جوهر هنر را میسرمانده که من دوس را بیشتر می پذیرم .
 سیاویون : یعنی یک تعهد اجتماعی ؟
 فرهاد : در نهایتش بلی !

سیاویون : از نظر شما تعهد اجتماعی برای هنرمند امروز چگونه میتواند مطرح گردد ؟
 فرهاد : شاید شما بگویید سوال های وطن ، صلح ، آرامش ، رفاه ، هنگامی و شمار دیگر ، ولی شاید همراهم موافق باشید که هر کدام از این سوالها برای هر کدام ما انتباه جداگانه دارد ، شماره حل رفاه و آرامش را از یک طریق پیشنهاد می کنید ، من از طریق دیگری ، شاید اصلاً با هم موافق نباشیم شاید هم موافق باشیم .

سیاویون : در اصل قضیه تغییر وارد نمی کند ، اختلاف در شیوه های دستیابی به هدف نباید اهداف مشترک را ضربه بزند ، من فکر میکنم هر افغان هرجایی که است امروز میتواند در مورد منافع وطن در مورد صلح و قطع جنگ و در مورد پیشرفت اهداف مشترک داشته باشد ولی وقتیکه



از تعهد در هنر کم بزنم در اینجا نیز اهداف مشترک بلی مطرح خواهد شد .

فرهاد : فقط یک جانب را من بیشتر و بهتر تراج میگذارم ، ملت افغانستان با تمام ارزش های که به آن تعلق دارد .
 سیاویون : بهر حال از بیایی شما از موسیقی دهه اخیر چی است ؟ لطف نموده بگویید که موسیقی ما طی دهه اخیر چگونه از بیایی شده میتواند ؟

فرهاد : در سطح رسمی قبلاً عرض کردم و تا شما را ((موسیقی)) گذاشته روی سیاهی روی سیدی اثر مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا مجاهد نمی گردد ، در مجموع موسیقی رسمی را موسیقی میدانم ، ولی جنبش های دیگری هم ایجاد شده است که سیر بالنده دارند و تا هنوز مجالی برای نفس کشیدن نیافته اند .

سیاویون : به صورت مشخص کدام رنگ ها ؟
 فرهاد : استند آزاد اندیشانی که میتوانند آغاز جنبش باشند . در اینجا پهلوهای تخنیک کار مطرح نیست بلکه وزنه های اند پشوی آن مسود نظر نیست .
 سیاویون : منظور شما از نسلی شاید باشد که همراه با چهره های ماننده فرهاد دریا قد بلند خواهد کرد ؟

فرهاد : بلی .
 سیاویون : و شما بیشتر متوجه موسیقی اما تورا ستید ؟
 فرهاد : نه ! منظور من موسیقی پست که رنگ تمام انواع موسیقی کشور را داشته باشد ، تقریباً موسیقی آمیخته از تمام انواع و اشکال موسیقی است .

سیاویون : در ده سال اخیر نقطه نظر تان راد ر مورد سیاست گذا ری هنری بگویید که کدام ابعاد ی را از نظر شما داشته است ؟
 فرهاد : سیاست فرهنگی همیشه فقط روی کاغذ مانده است و این به آن معنی نیست که چون کاغذ هاد رست اند پس آنچه که انجام یافته هم مطلوب است ولی از فیصله های کاغذین تا جاییکه عملی شده بسیار تفاوت داشته است .

سیاویون : یعنی یای عمل لنگیده ؟
 فرهاد : بلی - و بازم اندیشه یک حزب یا نظر حاکم نمیتواند کامل و جامع باشد ، میخواهم به اندیشه ست بیایم که چوکات شده و محدود نباشد و به این توفیق بیشتر در یک پدید یه ، هنری نمیتوان نایل آمد .

سیاویون : روی سوالات ما اکنون به طرف قهار عاصیت و ایشان لطف کنید و بگویید که شعر و شاعر امروز چه شرایطی احاطه کرده است ؟
 عاصی : شرایط حاکم بر اوضاع یعنی شرایط جنگ گرسنگی ، قحطی - مرگ ، آزاره گی - برادر کشی - جامعه گرسنه مثل جامعه من و فقر اقتصاد ی جامعه ، من فقر معنوی را بار آورده است ، انسان جامعه امروزی من یا آواره است یا شهید یا هم در جنگ است ، در چنین جامعه که هیچ یک از اعضای بیکر ش در جای معینش موقعیت ندارد و زمان ظا - لمانه ترین شلاقها را بزرگ کرده ، هایش فرود آورده ، معیارها از زنده ها و ضابطه های شعری هنر جنگزده اند ، در جریان جنگ اند ، اینکه شعر را چگونه باید از بیایی کرد و هنر را ، با چه ضوابطی اعتبار بخشید ، دقت خاص و بیبر در کار است شاعر در چنین جامعه ، هر چیز را جنگزده خشو - نت بارو مظلوم در می یابد و به خاطر هویت بخشیدن د دقیق شعر - نبوغ شاعرانه در کار است تا شعر این جامعه تدوین شود و سروده شود -

زوقها - سلیقه ها - زیبایی شناسی مردم ، نقد و هنگامه است برد - آواز است ، تم است ، پرماینده گیت ، فکورینسواد پست و دست رسا در کار است تا جریان معنویت سوگوار را که برجایه مصلط است

ادامه دارد

چند ماه پیش متن مصاحبه گوی مارچوک رئیس آکادمی علوم شوروی را از مطبوعات انگلوسوریه دست آوردیم که با در نظر داشت مسائل دلچسپ مطروحه در آن به نلسران السدام میگویم

انقلاب در علم

چند ماه است که فرهنگستان (آکادمی) علم شوروی دستخوش اصلاحاتی عمیق شده است و به تعبیری پانویس بازاری می تپد . انگیزه های این اصلاحات کدام است ؟ علم همیشه در شوروی به منزله نیروی محرک اصلی پیشرفت اقتصادی تلقی شده است . پس از ۱۹۸۵، میخائیل گورباچف بارها بر نیروی با القوه علمی عظیم شوروی تأکید کرده است و صراحتاً از ملاحظاته است این نیرو را هر چه کار آمد ترسانیم ، ناتوانی ، کند و خلاقه در جا زدن سیستمی که هر روز ناکارآمد تر می شد دیگر برایمان تحمل پذیر نبود . یکی از هدفهای بازاری ، بسج زاستین علم و تکنولوژی است در خدمت پیشرفت جامعه شوروی . همچنان که می دانید فرهنگستان علم تقریباً مسوول کل پژوهشهای بنیادی اتحاد شوروی است . فرهنگستان علم نفوذ بسیار دارد و سازماندهی دوباره آن ، باید در تلاش گسترده استقرار دموکراسی در سرتاسر کشور ، الگو قرار گیرد ، البته این را نیز نباید هرگز از یاد برد که روند استقرار دموکراسی نمیتواند در سطح ادیان و انکار محدود بماند ، بلکه باید به دست آورد های مشخصی بینجامد .

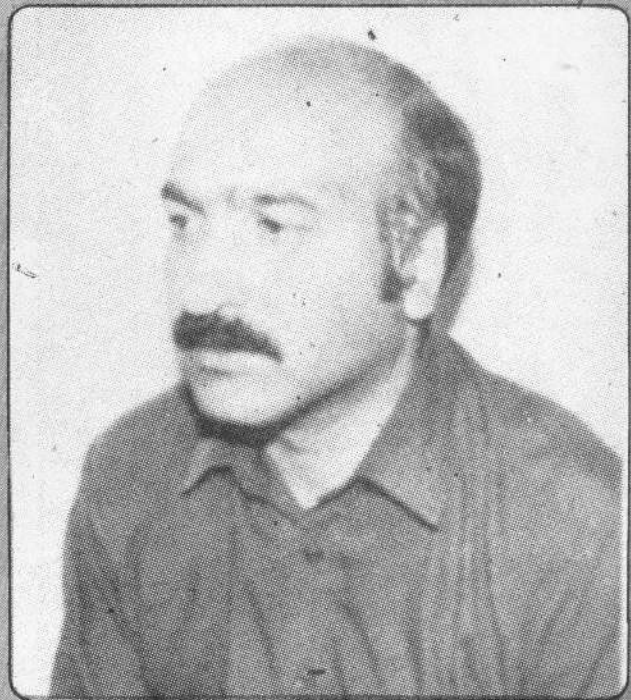
معتبرترین تدبیرهای نمایان سازماندهی پژوهش از چه قرار است ؟ تصمیم گرفته ایم در همه سطوح و در هر کجا که لازم تشخیص ستها و ضرورت انتصابهای جدید مطن است ، نظام رای گیری راستقو کنیم . بدین سان بود که چند نفر تازه به عضویت فرهنگستان انتخاب شدند . در این مورد گفتنی است که گاه برای یک سمت تا چهار نفر نامزد بودند . وسط سن اعضای جدید ، بیست سال با اینترنا سالی است . بسیاری از این اعضا ، کمتر از ۶۰ سال دارند . از این جمله اند : گونچارا ۵۰ ساله که به جای بولگولویوف ۷۸ ساله انتخاب شد ، یا اسکریپسکی ۵۲ ساله و میرزا بیکوف ۵۰ ساله که به ترتیب شانزین مارکوف ۸۰ ساله و یایف ۸۴ ساله شدند . هدف دیگر ما کاهش اختیارات مدیران انستیتوت های پژوهشی است ، چه از جنبه اداری و چه نسبت به مسوولان بخشهای علمی . در نظام پیشین ، چه بسا افرادی استخدام می شدند که در صلاحیت علمی آنان جای حرف بود . از این رو آزمونهای در همه سطوح برگزار گردید ، تا از صلاحیت علمی کارکنان مطمئن شویم . از کارکنان مان ۸ درصد امتحان نداده استعفا دادند و ۲ درصد پس از امتحان برکنار شدند . گذشته از این تصمیم که ۸ درصد مدیران ، بی خود مدبر شده بودند چون فاقد عنوان دکتران دلم بودند . این اقدامات طریماً باید موجب کاهش اعضای هیئتهای علمی شده باشند . این کاهش به چه میزان بود ؟ درست است ، و یوای نمونه بگویم که تنها در انستیتوت های فرهنگستان

انقلاب در تکنولوژی

دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار است .

راجع به مدیران انستیتوت تصمیم بگیرد و مدیران راجع به روشهای واحد و همین ورتا آخره البته همیشه توفیق حکومت نمی کند ، و اگر نشود بر شالوده عایی علمی به توفیق رسید ، هنوز هیئت رئیسه در حالت می کند . اما عجایب آنکه وضع زیاد هم خراب نیست برای نمونه ۱۱۴ نفر جدید به مدیریت انستیتوتها انتخاب شده اند و فقط در مورد ۶ نفرشان درگیری پیش آمده است . ما ، در این در گیریها مداخله کردیم تا دانشمندان بهترین راه ممکن را برای رسیدن به توفیق انتخاب کنند . اما نکته ای که وجود دارد این است که در صورت ادامه عدم توفیق ، ما برای تصمیم گیری هر چه سریعتر ، هیچ فشاری نمی آوریم . البته کار ما در این سادگیها نیست ، اما همه تلاش ما این است که بیزم درگیرها ، به تدریج امیر را بهبود ببخشیم . برای نمونه مسوولان علم را تشویق کنیم عرگاه که ۶۵ سالشان شده ، باز نشسته بشوند . آنان پس از باز نشستی می توانند به عنوان مسوولانستیتوت های پژوهشی در آن کار میکنند فعالیت خود را ادامه دهند و حقوقشان را به طور کامل بگیرند . بدین سان بعضی از مدیران آکادمی که بین ۷۰ سال داشتند ، از مدیریت انستیتوتها کناره گرفته اند . سابقاً سفر به خارج برای بسیاری از دانشمندان دشوار بود . حالا وضع چگونه است ؟ گذشته گذشته است . امروزه همای فرهنگستان به سفر به گوشه های مختلف جهان تشویق می شوند . البته هنوز دو مورد استثنا هست که امید داریم به زودی رفع شود . ساختار و به تازه گسی

با اکثریت وسیع آراء به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان انتخاب شده و اجازه سفر به خارج گرفته است . اولین سفرین هم به ایالات متحده بود . وضع آزادی بیان از چه قرار است ؟ متفرک داشته ایم در هر یک از نشریه های تخصصی فرهنگستان یعنی در حدود ۲۰۰ نشریه ای که فرهنگستان منتشر می کند . چند صفحه را به بحث آزاد اختصاص دهیم و مباحثه هایدون همی . سانسور منقشر شود . و آنکمی حتی سمت مدیریت مسوولان نیز تابع قرار گرفته ایم که قبلاً گفتم : همی کنونی تواند بین از ۱۰ سال مدیریت مسوول یک نشریه باقی بماند . یکی دیگر از هدفهای ما ، از بین بردن اسطوره اسناد محرمانه یا (داستویا) است امروزه فقط چند درصد قلیل از اسنادی که در اتحاد شوروی منتشر می شود در دسترس عموم گذاشته می شود . ما ، در های ارتش هارا باز کرده ایم و دسترس به اسناد راستهیل می کنیم ، برای کاهش مدت انتشار بسج شده ایم . تنها مساله ای که از این نظر برایمان مانده است ، مسئله فوتوکاپی است زیرا خط تولید دستگاههای فوتوکپی هنوز آن چنان که باید و نشاید سازمان نگرفته است . آیا اثر حرفهای زیبای میخائیل گورباچف چنان بوده است که بودجه فرهنگستان افزایش یابد ؟ یقیناً البته اثرات که اکنون به شما خواهیم گفت هنوز مورد بحث اند و بنابراین نباید آنها را قطعی فرض کنید . اما به هر حال همه ما از وضع موجود رایبه شفا نشان خواهند داد . بودجه کار فرهنگستان در سال ۱۹۸۹ ، حدود ۲۰۰ ، ۳۰۰ ، ۴۰۰ روپل خواهد بود (هر روپل ، ۱۰۰۰ دلار) از این رقم ، یک میلیارد روپل سهم فرهنگستان اتحاد شوروی در مسکو است و بقیه میان سه شعبه منطقه ای تقسیم خواهد شد . گذشته از این مبلغ قرار است ۶۰ میلیون روپل اضافی نیز برای برنامه های دارای ارجحیت بیشتر به ما بدهند . این اعتبار اضافی معمولاً از حدود ۵۰ میلیون روپل تجاوز نمی کرد . حالا خودتان تصاویر کنید ؟ از اینها گذشته قرار است ۲۰۰ میلیون روپل دیگر هم برای ساختن سازی بگیریم . این رقم به اعتقاد ما کافی است . ما عرهای متعددی داریم . چندین قرارداد هم برای ساختن خانه های دانشمندان و برای معلمان با شرکت های خارجی بسته ایم . قرار است این شرکت ها کل هزینه ها را بپردازند و درآمد حاصل را با فرهنگستان نصف کنند . همچنین قرار شده است یک مرکز بزرگ برای از خارجیان نیز طبق سنت درود های بین الطلی ساخته شود که ظرفیت تا ۱۰۰۰ نفر را خواهد داشت . امید داریم کارهای ساختن ما تا ۱۹۹۵ به آخر برسد . - مشهور است که دستخورد دانشمندان شوروی بسیار پایین است . برای جبران این وضع چه کرده ایم ، البته این وضع خاص شوروی نیست و دانشمندان در سراسر جهان از پایین بودن دستخوردشان شکایت دارند . - بدترین بود که برای دانشمندان سابق بر این ، دو رده حقوقی بیشتر وجود نداشت . امروز می خواهیم رده های حقوقی را به پنج برسانیم و حقوقها حداق ۱۴۰ روپل واحد اکسپر ۴۵۰ روپل در ماه بشود . بقیه در صفحه (۷۸)



چند شعرازه از قافیه سبز جوانه کوه دامن

ضربه وزخم تبر

درمن ان شوری که می دیدی نماند
چهره ای عکین، لبی بی خنده ام
گور گردان است اری بیگم
مردم ام، دیری است اما زنده ام

شام ها تاریک تر از صبح گسود
روزها انسرده تر از شام ها
دیگم در دل نیانسد ارزو
نوشخندی از فرغ با م ها

خوشه ی پروین و ساغ ماهتاب
در نگاهم تیسره گشت و زرد شد
کوره ی داغی که عشقش که نام بود
در دل خاموش گشت و سرد شد

اختران دردیده ام چون سرب داغ
کلهکشان چون رشته ی ضحوس در
اسمان سرداب خالی از نفس
انتساب محبدم، دود و فشان

نصی کل شعری بروید بر لبم
نی طنین ناله را بانسد انسر
من درخت خشک تنها مانده ام
اشنا با ضربه وزخم تبر

قافیه سبز جوانه با

ظلمت زند به شانه ی ما تازیانه ها
بیدان هر دقیقه کند نوبخانه ها
سرمایزه به شیشه و دیوار و پنجره
رکبار مشت خویش بگوید به خانه ها
هر صبح دیو مرگ دهن واکنسد در پیغ
از آسمان گلوله بریزد شبانه ها
دیگر بهار بساور گنبدم نفس شود
در خاک خفته قامت سبز جوانه ها
پروانه و پرنده ازین دست هر چه است
دیگر به شاخ و شاخه نیندند لانه ها
ای باد! ای سم، ای اضطراب نوم -
یک وحشت است در تو انرها، نشانه ها -
آوازه تا کجا بنمایی برنده ها
بر باد تابه چند کسی آشیانه ها ؟

تنگه

دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ
 کند هر لحظه غم بر جانم آهنگ
 نصدانم که تاکی تا کجا همان
 زند این اسنان بر شیشه ام سنگه
 صد ام خسته ز خونین و رخس
 به دار شب مرا کردند آونگ
 شب تاریک من در بند ظلمت
 سراید عمر من همچون شبها تنگ
 نیاشم آشنا با خفته هرگز
 نمی خیزد سرود من از بین جنگ
 بنرسم از سیاهس از سپیدی
 به هر رنگی بود صد گونه نیرنگ
 کند موه راست بز اندامم هر دم
 اگر از آستی گویند یا جنگ

تنگه تمینه

به هنگامی که می آید بهاران
 به هنگامی که گل روید به بستان
 بعوید ای در سرگه سیاهوش
 بنالد باد همچون سوکواران
 بیان قصه ی سهراب تلخ است
 سرود مرغان پر شاخساران
 به مرگ آن عزیز رفته از دست
 فروشد وند همچون پوردستان
 نمود سوگ رستم ای بر تیغ
 نشان اشک تمینه است بهاران
 سراید داستان کین ایمن
 هزار آوا اگر گردد غزلخوان
 ز خون رابعه روید گل سخن
 بفتند سرزند زان زلف افشان

کابوس

دیشب درون بستر خواب شبانه ام
 تا صبحگاه ، وحشت و کابوس دیدم ام
 از لیم ها فتاده و گردیده لال و گنگه
 بس خواب های ناخوش و منحوس دیده ام

خورشید همچو اسپ سیاه گسسته یال
 بر مرتع کبود فلک راه می سپرد
 نقش حقیق نوری درین شبه سال را
 از ذهن هر ستاره ی تا بنشد می ستود

هر چشبه ، چشم گرگ ، هر جوی ازدها
 هر شاخه ، چوب دار ، هر باغ چاهسا
 کسار زبر رود ، هر راه پرنگاه
 هر لاله ، کوه آتش ، هر سبزه سوکوار

باران ، نگرگه مرگ ، خونین زبان برگ
 صحرا ، سواد وحشت ، دریا نهنگ پیر
 جنگل ، سیاه زخم ، مغلوب نا امید
 مهتاب ، یاره یار ، هر یاره سنگه قیر

گاهی ز دورها وز اعناق ابرها
 می شد یکی سوار سپه پوش آشکار
 با چهره ی سیاه تر از زلفهای گور
 با قامتی دراز تر از دود انفجار

گاهی ستاره همچو یکی دیو می نمود
 می خست با دونه ی خون سپینه ی سرا
 من خواب های ناخوش و منحوس دیده ام
 تمبیر چیست و وحشت ده و شنیده ی سرا؟



راه رفتن با بوتها گری بلند برایم مشکل بود



همانشب به اثر حمله ایند بیست
در راه شفاخانه چشم از زنده گسی
پوشید و فاجعه یک عشق نامراد
در قلبم ثبت شد ، و از همان روز
همیشه از شروع اول صبح یک
شاخه گل (گلبرگ) را روی پختم
خود اسنجاق میکنم .
- بیایید اندکی بیرومن هنر
شما صحبت کنم . از راه های بی
نخستین تان به هنر چه خاطر می
دارید ؟ به صنف ۴ مکتب بودم
که از بالای ستنژ مکتب بام به
سوی پوهنی تند آری باز شد و
بعد از ترانه خوانی به قالب
نقش ها و اکت ها کشانیدم . ندیم .
- یعنی که از همان خورد سالس
به هنر تمثیل علاقمند بودید ؟
- علاقمند بودم ولی انگیزه رفتنم
به تیاتر چیز دیگر بود . یکروز نزد
مادرم رفتم ، بخاطر دوختن توپ
فوتبال از او پول خواستم ، مادرم
در جوابم گفت : « لاجرم مرد شدی
حالا از خود پیداکن ، برو گلکاری کن
هیچ عیب نیست . » مثل آن بودن
که چکشی بر فرقم خورد ، باشد .
نزد برادر رفتم ، رفتم مراد رصحنه
تمثیل شامل کن ، بعد هاهم درس
خواندم ، وهم بول پیداکردم .

خلیل احمد قاری زاد ، از جمله
مثالین خوب و موثق تیاتر تلویزیون
است وی در اجرای نکته ها و
اسیات هانقش خود را چنان با
مهارت اجرا میکند که (بد را سیاتها)
لقب یافته است .
او بد کمتر جمله آمد ، تا برای خود
هنکارانش جمله ببرد ، نگداشتیم
بدون مصاحبه برود ، بخصوص از بد
وقت راجع به گل تازه بی که همیشه
به یخن کرتی او سنجاق است ،
سوالی در دل من جوشید و آنروز
هم که دعوت رابه مصاحبه پذیرفت
اولین پرسش راجع به گل سرخ
تازه بی بود که بروی یخن کرتی اش
سنجاق شده بود .
- این قصه ۲۷ سال قبل است
او عشق من بود یک عشق بی آرایش
هر دو همبازی دوران کودکی
بودیم و یکجا با هم بزرگ شدیم ،
قد افراشتیم و مهرورزیدیم ، آنروز
یعنی ۲۷ سال قبل در باغ
چهلستون بادستان واقارب میله
داشتیم عصر که بخانه بی آمدیم
از گلدان یک شاخه گل کوچک
(گلبرگ) را کند ، به یخن کرتی ام
سنجاق کرد و گفت بعد از مرگ هم
این گل را بپزرد ، نکن ، قصارا

- هنر تمثیل را چگونه یافتید یعنی
که آسان ؟
- نه ، مشکل . اگر هنر تمثیل آنقدر
آسان میبود در هند همه لید کار
میشدند ، من در یک نمایشنامه
دو بار یک جمله را تکرار و تمثیل
کردم که بار یازدهم ضعف کردم و
نقش زمین شدم ، سه بار گفتم :
(صاحب برای چاشت چی فرماییش
مید هیسد) بقیه در صفحه ۸۴

دعوا بر سر سری دیوی بوسه

فلم خواست تا آن صحنه را بردارند
و به کارگردان فلم هم تلکسی
تقاضایش را ابلاغ نموده گفت در
غیر آن مجبور خواهد شد اقدام
لازم کند . کارگردان تقاضای
سری دیوی را ندادید ، گرفت زیرا
قانوناً تهیه کننده مکان فلم در
صورت اقامه دعوی سری دیوی
مسئول می شدند ، محکمه حکم کرد
که آن صحنه را بردارند و تهیه
بقیه در صفحه (۸۲)

هند سرزمین تعدد فرهنگها
ست با وجود آنهم دختران فلم
های هندی حاضر نیستند در فلم
ها بوسیده شوند ، ولی به قول
(رومیش مهران) کارگردان فلم
(گرو) در یک صحنه این فلم
متن چکوتی سری دیوی را بوسید .
قبل از به نمایش گذاشتن فلم
سری دیوی موضوع را عادی تلقی
میکرد ولی وقتی آوازه آن بلند
شد سری دیوی از تهیه کننده مکان



د مرحوم استاد يعقوب قاسمی
له د ولسم تلين په مناسبت

دهيواد د شنه بن بلبل



هغه زموږ د هنراو هنرمند
روزونکی هیواد پوټلی او ټولټیټ
گران سندرغاړي و. هغه
زموږ د وطن د شنه بن یو ناآرامه
او خوش الحانه بلبل و چې په
خپلو ترانو او سندرې د پور
خوږ من زړونه خوشحالول او د
مینی او محبت تخم یی په خپل
سخنرانیزه آواز د انسانانو په
زړونو کې کاره د هغه خوازه
آواز کلونه کلونه د هیواد په فضا
کې انگازي خوږې کړي او اوښتم
غږ د کلونو د گرد جنو غونډیو
له شاخه غوږ ونوته راښ او لکله
د بسرنیو کلونو وزم او لکله
سهارنی برخه د زړه او دوق
مراوي شوي بانی تازه کوي او
شنی یی ساتی.

اوهغه د موسیقۍ د لوی استاد
قاسم افغان مشر زوي يعقوب
قاسمی و چې د خپل سمپوزونډ
په اړوندو کې یی زموږ د موسیقۍ
مخلفونه او مجلسونه تاون موساتل
په زړونو حاکم شواوږ زړونو په
پراخه اوسپنځلی د نیای حکومت
وکړ.

استاد يعقوب قاسمی په
۱۲۹۶ کال وزیږید. پلار یی
هغه ته ځانگړي توجه درلوده
اوپه داسې حال کې چې د کابل
په رشد په ښوونځي کې په لوډت
بوخت و. د خپل استاد پلار
قاسم افغان شاگرد هم شواو د
بقیه در صفحه (۸۲)



سپنا در مورد زنده گی اش حکایت می کند

چیزې را که خورد نمیتوانم
شعری باب است.
من کتاب های رادوست دارم که
کرکرهاورد استانهای واقعی
زنده گی را بیان کند. از عطریات
خیلی خوشم می آید بدین خاطر
یک کلکسیون عطریات دارم.
استراحت را خیلی خوش دارم.
من همیشه قبل از خواب در مورد
این فکر میکنم که من روزی ستاره
باشم که در داخل و خارج کشور
دوستداران هنرزم از من همیشه
یاد کنند.

محب زاده

نام مشهور شدم. یکمقدار دو-
ستان نزد یک از روی نوازش سرا
بنام ((دالی)) صدامیزند.
من رنگ سفید را خوش دارم
میتواند سفید خالص باشد و یا
ترکیب سفید با دیگر رنگها. سفید
رنگ انتخابی فامیلی ما است. بعد
ازینکه در جهان فلم قدم گذاشتم
رنگ زرد را هم پسندیدم زیرا
لباس زرد در فلم ما هم جذابیت
دارد.

من وقتی از خانه خارج میشوم
لباس ساری میپوشم. هرغذای
قابل خوردن را می پسندم صرف

((منجاری د هور)) که در
جهان فلم بنام ((سپنا)) شهرت
دارد یکی از چهره های تازه-
سینمای هند میباشد. این ستاره
در آرزوی اینک روزی مانند ما-
مالینی ستاره سابقه دار در-
داخل و خارج کشور از شهرت وافر
بهره دار باشد، به بینارو آورده
وی در مورد زنده گی اش چنین-
حکایت میکند: نام اصلی ام
((منجاری د هور)) است اما
بعد از بازی در فلم ((تلك)) که
دایرکتور فلم نام سپنار ابالایم
گذاشت در جهان سینما به این

دزیسور تیاتر

داشتم، نمایشنامه (نامه نگار شدن.
وسوگند) را با حمید جلیلاشتراک
دایرکت کردم، و کار آخری من
دایرکت نمایشنامه «انگشتر الماس»
نوشته مهدی دهاکوئی است که
چندی قبل نمایش آن آقاز
یانت، این یک نمایشنامه کمیدی
و انتباهی بوده که در آن مسایلی
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میگردد.
همچنان در زرد یکی هاد رنسا-

بقیه در صفحه (۸۳)

من در رشته تیاتر در خان
از کشور تحصیل نموده ام. در سال
۱۲ بعد از ختم دوره سربازی
همکاری ام را با کابل تیاتر آغاز
کردم، که کار نخست من در کابل تیاتر
دایرکت نمایشنامه ((تحدیق))
نوشته بشیر سالم بود، بعداً
د نمایشنامه های اتونومیستی، کام
به سوی نور در نمایشنامه خاسم
جان نقش هایی را به عهده

داشتم، نمایشنامه (نامه نگار شدن.
وسوگند) را با حمید جلیلاشتراک
دایرکت کردم، و کار آخری من
دایرکت نمایشنامه «انگشتر الماس»
نوشته مهدی دهاکوئی است که
چندی قبل نمایش آن آقاز
یانت، این یک نمایشنامه کمیدی
و انتباهی بوده که در آن مسایلی
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میگردد.
همچنان در زرد یکی هاد رنسا-

فکرشایعه را کرده‌ام

کوکبه: سلك اولی من خدمت به انر نمیگیم رقابت های ناسالم
بیماران است کم حرف استم نزول سینما را خیره میزند



ازدواج ژینوس واقعیت دارد

نزدیکش روشن سازی شایعه
به حجله گاه رفتن ویا اواز خوانس
وداع گفتنش درین این داعیه
را بدید آورد تا باوی مستقیما تماس
حاصل کم

چند روز پیش پسر از تلاش
خسته گی ناپذیری باوی توفیق
صحبت دست داد به نمایندگی
از دستداران اواز سر برمش
های را باوی مطرح ساختم که در
ذیل بیا سخ های ان یکجا
میخوانید

س: محترم شمردن بین مسرور
علت دل سردی و دوری گزینی تا ان
از تلویزیون را در ره لوی موانع
فاسیلی بین تفاوتی منسوبان
بقیه در صفحه (۸۸)

کناره گیری اواز هنر نه جاهای
خالی هنرمندان می انزاید

ژینوس هنرمند اماتوری که
چهره بشاشش برده تلویزیون
را زحمت و اواز شور انگیز و شادش
دل ها را فرحت می بخشد از
عرشه چند ماه است اهنگ جدیدی
را در راه یو یا تلویزیون ثبت و
به هوا داران هنرش پیشکش
نکرده است این امر موجب است
نشر مضمونی در اخبار هفته را فرد
اهم ساخت

کسب توضیحات پیرامون گفته
های محترم شمردن بین مسرور
رهبر ارکستر جامی و همکار هنری

چهره‌ها و



کوکبه صرف در یک فلم نقش بازی کرده و وانانی که هنگام شوتنگ صحنه های ازین فلم حاضر بوده اند . اورا موفق میدانند . کوکبه در شفاخانه د و صد منتشر خارند وی قایمست است . مسا در شفاخانه به د بد نشروتم و فنی از او پرسیدم :

— چی گونه از لایه لای دیا و درمان بیماری به سوی سینما راهنر ایا از کرد ای .

— بالخبندی با شخم داد .

— تحقیق میکنم .

— نیمه تحقیق و نیمه مباحثه .

— کسی ازین خواهش کرد که در فلم (عیرت) نقش را که نزد یک به وظیفه ام است . بازی کنم . بد یعنی که من توسط ضد انقلاب اسپریشیم . بعد اورا که زخمیت د زمان میکنم .

— پس نقش شما . جالب است .

— ولی این طور نبود . فقط خارند وی در صحن شفاخانه ازین تحقیق میکنم . این بود نقش من . که من سخت از آن ناراضی امتم .

— پس حالانستما قطع رابطه کرده ایید .

— بقیه در صفحه (۸۲)

در فلم شمال و جنوب ۵۳۳ هنرپیشه نقش دارند

نوشتن این فلم را چهار سال ریست بد و شد آشتند . که در آن یکبار دیگر خنک بزرگ شمال و جنوب آمریکا به شکل بسیار باشکوه به روی پرده می آید . ساختن این نوع فلمهای پر مصرف و عظیم (سوپر پرودکشن) در تاریخ سینما همیشه ندرت بد و میشود . جندی پیش یک قسمت از فلم در تلویزیون نماش پشرداد شد و پس از نظریات — تماشاچیان فلم بازیگران جدید و حوادث تازه که بیانگر جنگ شمال و جنوب بودند فنی ترکشت .

الیزابت تایلر هنرپیشه محبوب سینمای هالیوود در همین تازگی ها بازی در فلم جدید شررا بنام شمال و جنوب به پایان رسانید . فلمبرداری این فلم عظیم آمریکایی به کارگزارانی ریچارد — ت — هافمن د و سال پیش شروع شد . که یکی از پر مصرفترین فلم هایمیشد ان به ۳۰ — تنها بازیگران مرکزی آن به ۲۰۰ — نفر میرسد و در نقش های د یگسوان ۲۰۰ — هنرپیشه نقش آفرینسی میکنند .

گویند: من هنرپیشه بودم هستم

برسنر: حربه ای توییست . پاسخ : من صوری دیگر فکر میکنم . زمانی من تنها و کورکورانه . غرق کارهای خود بودم . ولسی اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف مردم بسازم . زیرا انها معتقد استند که لمسازان کارهای طاقت فرسایی را متحمل میشوند . (مهیش بات) و برادرم بالای آنچه کارند میکنند . رنج میکنند . انه ایسه د وقت زیاد معتقد نیستند . من کارکردن با ((شیبومیترا)) را دوست دارم . او آنچه را که تو میخواهی انجام میدهد . خود را اینکه بالای تو امر کند تو یالاین امر کن . به همین ترتیب (ویشوانا) را د ایرکتر دیگری است که من یالاین معتقد استم . با ایشان هرچه را دم انجام میدهم باید با سوبرلیت باشد . حتی اگر قطعه بازی هم باشد باید با یک فداکاری بازی شود . بقیه در صفحه (۸۲)

اگر د ختر فریاد میکنم . بچه هم فریاد میکنند . ولی گویند انسم میخورد که پیشرفت به نصیبت است اما این قسم خوردن یک قسم زورنگ روزنگ بود و انهم در جایی که گله می موز میزد و با انها از تشنه کی مینا .

ندید . در چنین حالتی بسرنک — هنرپیشه روزگشینه در خانه خود آرام کرد . بود با استفاد از — موقع به ملاقاتش شتافتیم . دختران زیبایش نیز مانند خود ش خاموش است و خنده کود کانه بی بر لب دارند . بایک دیدن نوراً به شما دست خود را دراز میکند و شما را کاکاسیکوید . در عالون بد برای موحی از فعالیتها جریان دارد .

برود یوسران بایک دم عضلاتی رفت و آمد دارد و من با استفاد از مرصت در این گیروند آریاوی چنین آغاز کردم .

نقش ها

سینا وون
تختة

۱۳

۵۲

Govinda
Kimi Kathar

گووندا هنرپیشه معروف سینمای هند است. صاحب بسیار جالب او را در صفحه ۵۱ این شماره به نشر رسانید. ایم که در آن پیرامون خود و کارهای هنری اش بسته تفصیل صحبت نموده است. در قسمت از - صاحب خود گفته. من بعد از عروسی مکل شدم. در زنده کن دوبار عاشق شده ام.

گووندا
کیمی کتار



Ar, Di, Mათე

Ar, Di, Mათე

کارگردان و فیلمبردار معروف

سینمای هند از خاطرات خود قصه

کار است. را جگمار بسیار چانه
شهامت است. پرتیو راج
را شانس یاری نکرد

میکند: دلپ کمار عاشق
میزند. امیتا به بچن با
باهمت بود. مدهو بالا

مترجم: مهدی دعاگوی

در خدمت بودند که کارمند ان مواد
مورد ضرورت خود را در برابر بیك
در دستخط در کتاب فروشات آنان
تا همین میگردند و سپس در اخیر ماه
وقتی معاش میگردند، به تصفیه
حساب میبرد اختسند
شعبه بیمه، یکی از فعال ترین
بخش استود پیوند که برای رفیع
تکالیف صحت هنرمندان و کارمندان
آماد خدمت بود و هرگونه معالجه
و تد اوی را رایگان انجام میداد
گلوب اسپورتی استود پیوند را اختیار
علاقه مند ان ورزش بود که گروهی
بقیه در صفحه (۷۰)

روزگاری (بمبئی تاکنیز) بیگانه
منبع تولید فلم هاد رهند بود که
در آن (د یونگاری) و (هما -
نسواری) در جوان تحصیل کرده
در صد رکارها قرار داشتند
در این استود پیوند هنرمندان
تکسیمین هارو سایر همکاران همه به
صورت یک سان استخدام شده
بودند اداره جیان ایسین
استود پیوند کلیه حواج و ضروریات
زیود ستان را در نظر گرفته و تد ابیر
عاد لانه بیسی گرفته بودند
در این بیگانه استود پیوند تلویزیون
داری مغازه هارو دستگاه های



شطرنج بیاموزیم چند مشوره میتودیک

تعیه کننده: همایون محتاط



۲- بهای (پوتانسئل) های جنگی در شطرنج .

در شطرنج قبل از درگرفتن نبرد هر دو جناح متحارب ، دارای (پوتانسئل) ویا منابع ذخیره یی مساوی جنگی میباشند ۱۰۰ - نستن بها و کاربرد معقول و اقتصادی این منابع در تطبیق نقشه های تعرضی و تدافعی بازیکن ، موثر واقع شده و او را در راه نبل به برتری های کمی و کیفی و دست یازیدن به پیروزی نهایی کمک مینماید .

پوتانسئل (Potentials) ویا تشکیل منابع جنگی یکی از طرفین در بازی شطرنج عبارت از یک شاه ، یک وزیر ، دو رخ ، دو فیل و دو اسب و هشت پیاده است . در ترمینولوژی شطرنج ، رخ وزیر را به نام (مهره های سنگین) و فیل و اسب را به نام (مهره های سبک) یاد میکنند . وزیر ، قویترین مهره در شطرنج است . بهای آن در حدودی معادل با دو رخ و یا یک رخ با یکی از مهره های سبک و دو پیاده است . ولی یک رخ و دو مهره سبک ، نسبت به یک وزیر ، نیرومند تراند . رخ ، از نگاه نیرومندی ، در صف دوم قرار میگیرد . رخ ، نسبت به اسب و فیل ، پرمهاتراست . یک مهره سبک با دو پیاده در حدودی معادل با یک رخ است . البته این امر منوط به آرایش مهره ها در لحظه معین آن هادروی بحاط است . گاه یک پیاده میتواند حتی زبان از دست دادن یک رخ را تلاشی کند .

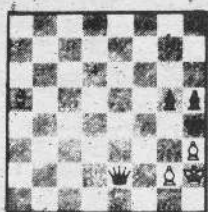
رخ ، در برابر دو مهره سبک ، ناتوانتر است . اسب و فیل دارای عین ارزش اند . یک مهره سبک (اسب یا فیل) معادل به

سه پیاده است . پیاده ، ضعیف ترین مغز در تیرو های شطرنج است . ولی نباید آن را همواره محقر و ناتوان شمرد ، زیرا بهای پیاده در انجلم بازی یعنی زمانیکه قوا ی کافی در روی بحاط جهت مات کردن یکی از جوانب موجود نباشد ، افزایش مییابد . در چنین حالت ، طرفی میتواند به پیروزی نایل آید که پیاده ، خود را تعرضی اخیر به جلو برده و بر مسند وزارت تکیه زند .

شاه ، پرمهاترین مهره در شطرنج است . زیرا نتیجه نهایی نبرد به سرنوشت او بسته گسی دارد . غرض مات کردن یعنی گرفتن شاه مخالف قربانی همه پوتانسئل ها در خور ارزش است . همچنان شاه ، از مهره های دیگر تفاوت دارد ، چونکه وجه تمیز آن در عدم توازن میان بها و نیرومندی آن نهفته است . در شروع بازی ، یعنی در گشایش بازی و در وسط بازی شاه ، مهره پست ناتوان و یا پستی با همه امکاناته از آن دفاع شود ، ولی در انجلم بازی ، هنگامی که هراس مات شدن آن به وسیله شمار مهره های اندکی که باقی مانده اند ، نیرومندی ، نیرومندی شاه به میزان بر شگرفی افزایش مییابد یعنی بهای آن میان رخ و یک مهره سبک سهر میکند .

باید خاطر نشان ساخت که چنین ارزیابی ها و قیمت گذاری ها محصول تجارب و اندوخته های نسلهای استادان

شطرنج است که نباید به آنان به منابه قواعد مطلق که همواره و تحت همه شرایط ، قابل تطبیق اند برخورد نمود . نه تنها در بازی شطرنج ، بل در مطالعه کلیه پدیده های علمی هنری ، قوانین ، استثنای خود را دارند . به گونه مثال : اگر کسی نمایی (۱) نظراند ازید ، خواهید پنداشت که سیاه دارای برتری است و موفقیت حتما نصیب او خواهد شد . ولی همحسابات چنین ساده نیست . در نمایی (۱) سفید باد انستن این که او دارای برتری بجز پسیوننل Positionnel یا برتری وضعیتی است ، در فرو گذاشتن تسلیحات خود به زمین از شتابزده گی ، کارنگرفته و عملیات خرد کننده بی میبرد آید .



1- Fe7 حرکت 2-Fg3+ و آن مات را

تدارک مینماید . 1- ... Wf2 2- Fd6 ! معطل جمال ! به حرکتی گفته میشود که حرف با حفظ زمان حرکت را به طرف مقابل واگذار میشود . حالا در نمایی (۱) سیاه بوظه سوگ سوینگ (Zugzwang) در افتاد است . سوگ سوینگ در ادبیات شطرنج به حالتی

گفته میشود که اجرای هرگونه حرکت به زبان طرفیکه آن حرکت را اجرا میکند ، تلم میشود . در ضمن جاوز پرسفید نمیتواند خانه ۲۲ را ترک گوید ، زیرا در آن حال با (Fg3+) ویا (g3 ++) مواجه خواهد شد ، که در آن صورت نه پیاده سیاه در (g5) میتواند حرکت کند زیرا آن گاه نیز حرکت (Fe7 ++) تسلیم با مات واقع خواهد شد .

سیاه وزیر را قربانی میکند تا بتواند حداقل بعد از 3- Fxf4 gx4 بازی را سبای کند ولی 3- g3+ ! Wxg3 4- Fxg3 و مات .

بدین ترتیب دید بد که موقعیت ناگوار شاه سیاه ، بهای فیل را نسبت به وزیر بیشتر گردانید . لذا چنین نتیجه میگیریم که بهای مهره و سوار را در شطرنج باید با در نظر داشت آرایش سایر مهره ها ، موقعیت ها و مواضع سنجش نمود و در صورتیکه در میدان نبرد توازن کیفی (و بوزیسیونل) برقرار باشد در آن حال است که میتوان به قیمت گذاری های که در فوق انجام داده شد ، با جدات انکار نمود . ادامه دارد .

قدیانعلی نقاشی چراغ است من است

مباحثه از لیلی یاری



الی ۲۰۰۰ از تابلو های دارزی
امریکا - اتحاد شوروی در کشور
های مختلف فعلاً وجود دارد .
- اکنون چه تعداد تابلو های

آماده درد ستبرس دارید ؟
- فعلاً در حدود ۵۰ تابلو
روغنی خورد وکلان که برای سفر
به آلمان دموکراتیک آنرا تهیه نموده
ام در دسترس دام .

- راجع به سفر های هنری
تان اگر بیرس آياگاهی سفري
به خارج از کشور برای نمایش
تابلو های تان داشته اید یا خیر ؟
- خیر تا کون به این منظر
سفر نداشته ام .

- اتحادیه هنرمندان باشما
در این زمینه یاری نرسانده ؟
- کاملاً نه، زیرا تابه حال
هیچ اثری به حیث یک هنر
مند در اتحادیه هنرمندان هو -
جود نیست و شاید هم به نظر
آنها من اصلاً هنرمند نباشم .

- به هر صورت برسیده
می توانم بیرو کدام سیک استید ؟
- من بیروسبک ماستر -
عبد العزیز خان می باشم .

- بهترین و والاترین اثر
آفریده شده شما نظر خود شما
کدام اثر تان است ؟

- بهترین اثر البته به نظر
بقید صفحه (۸۱)

های باشد چه تابلو های رنگ
روغنی میتواند تا ۱۰۰ سال
کیفیت و رنگ خود را حفظ نماید
در حالیکه تابلو های رنگ آبی
به ندرت میتواند تا زمان های
دیو بدون تغییر باقی بماند
مثلاً در اثر شعاع آفتاب تابلو
های رنگ آبی تغییر مینماید .

- منبع العالم برای شما در
قسمت نقش آفرینی تان چه بوده
طبیعت انسان یا چی ؟

- زیاد خوش دام از طبیعت
بیاموزم و طبیعت را نقش کم نهرا
طبیعت خود استاد است برای
آموختن رنگ های برای منعکس
ساختن زیبایی های طبیعی باید
به عرض برسانم که من از خیال
پردازی خیلی بیزارم و از آن هیچ
خوش نمی آید آنچه را که نقش
میکم میخواهم بر مینای واقعیت
استوار باشد .

- به چه تعداد از تابلو های
شما در گالری ملی کشور و همچنان
در خارج و در کدام کشورها آثار
هنری شما موجود است ؟

- در گالری ملی همین اکنون
به تعداد ۸ تابلوی من موجود د
است همچنان در حدود ۱۰۰۰

- در زمان سلطنت امیر امان الله
خان در مکتب صنایع شاگرد بودم
بعد از سپری نمودن دوره تحصیل
از صنف ۱۲ شعبه نقاشی همان
لیسه در سال ۱۳۱۵ شروع به کار
نمودم و از آن تاریخ به بعد تا سال
۱۳۵۰ در مکتب دارالمعلمین
هنگام و این مختلف منحصراً استاد هنر
نقاشی ایفای وظیفه نمودم و سر
انجام بخدا ز سال ۱۳۵۰ تا اکنون
مشغول هنرنقاشی به صورت غیر
رسمی در خانه میباشم .

- هیوه کارتان در هنرنقاشی
چگونه است ؟

- شیوه کار به شکل روغنی
است یعنی تابلو های من رسم
نموده ام اکثر آن از رنگ روغنی
استفاده شده است .

- تفاوت های قابل ذکر تابلو
های روغنی و رنگ آبی در چیست ؟
- مهمترین تفاوتی که بین
رنگ روغنی موجود است همانا
به کار بردن رنگ ها در تابلو

قربانعلی هنری نقاشی چهره
دست کشور ۲۶ سال قبل در -
قره بنی حصار کابل متولد گردیده
است و از جمله نقاشان ماهر
کشور می باشد که تابلو های
آفریده شده او هواخواهان خود را
تا خارج از مرز های کشور در طول
سال های سال داشته است .
اینک برای آشنایی هر چه بهتر
و بیشتر با این هنرمند تواننا
مباحثه بی ناری انجام داده ام
که با هم میخوانیم .

- محتر قربانعلی هنری -
برسیده می توانم تحصیلات شما
در زمینه هنرنقاشی تا چه حدود
است از کدام سال بدین سو
روی کدام هدف به این هنر
علاقتمند شده و دست به کار
شدید ؟

شهبانو تریا:

اکنون سخن میگویم

قصه های خصوصی من

مترجم: حسام الدین برومند



Jetzt spreche ich
Soraya Estandiary

پیش از ازدواج با شاه ملکه ثریا نیکبخت از بگارا زیاد داشت

شاه چگونه بعد از طلاق با خانم نیکبخت ارتباط برقرار می کند

بود. انفاسیون تقریباً سیری شده بود. این زمان مادرم در برلین مکتب میرفت و هنوز شاگرد خوردن سالی بیشتر نبود. وی (ایوا کارل) نام داشت. مادرم آن زمان دختر جالب و شاشی بود. با مسو. های بور جلوه خاصی داشت. وی اصلاً در مسکو به دنیا آمده و اساساً از یک فامیل آلمانی نژاد بود. جد مادرم شغل تفنگسازی داشت که در ۱۸۶۰ به وسیله امپراتور الکسندر دوم به روسیه آورده شد و آمریکا فابریکه تفنگسازی میفرستد. پدر مادرم (فرانسو کارل) در شتراسبورگ آلمان غرب متولد شده بود، او که نماینده موسسه صنعتی آلمانی (او. ا. ا.) بود بایکی از دوشیزه گان آلمانی بنام (الما زلمر) که پیشه رقاصه گسی داشت، عروسی کرد. عروسی سه فرزند برایش به دنیا آورد:

در اثنای جنگ اول جهانی، والدین بزرگم برای جارسال به سایرین تبعید شدند و در (زارانسک) سایرین برای بیش از صد فامیل آلمانی بنا هتگزین جای بود و پاش داده شده بود. پس از پیروزی انقلاب اکتوبر، والدین بزرگم با چند فامیل دیگر به آلمان غرب فرار کردند. مادرم که آن زمان سه

سال داشت، در مورد دولت جوان شوروی در یادداشت های چینی نوشته بود: (وقتی از وقه و خواروبار ما که آنرا به شکال بالش ها آماده و در لاک های بزرگ مخفی ساخته بودیم، به پایان رسید، بایک گادی کوچک که به وسیله اسپ کشیده میشد، در زیر رگبار باران و سرانیز شدن سیلاب، روسیه را عبور کردیم. چندین هفته را در قلعه و استحکامات نظامی و کشتی های جنگی مخفی شدیم تا اینکه به بالتیک رسیدیم. در این میان در (برست لیتوفسک) اتحاد شوروی - آتش بس برقرار گردید. یک کمیسیون نظامی آلمانی فامیل های فراری را دستگیر کرده و یکجایی به برلین فرستاد. آنجا در برلین در محلی بنام (موا بیت) والدین مرا تحت بازرسی و بازرسی قرار دادند. اما به زودی رها شدند. مادری کلانم سال بعد به اثر مرضی سرطان درگذشت. پدرم کلانم به خاطر سرپرستی فرزندانم، زن دومی از برلین گرفت.

نام یکروز مادرم در شرکتی موسوم به (هانسرت) بایدیم آشنا گشت. مادرم آنوقت شانزده سال داشت. با جلد قهوه ای روشن، اندام خوشترکیب و چشمان نافذ، پدرم که در آن هنگام ۲۳ سال

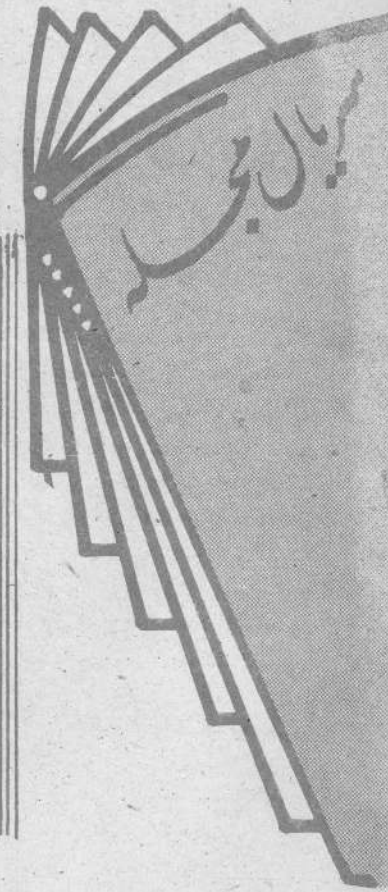
داشت جوانی قوی، هیکل چهارشانه بود. آنسود در نگاه اول عاشق هم شدند. مادرم در او آنیکه هنوز مکتبش به پایان نرسیده بود، باید در خلیل - اسفند یاری نامزد شد. پانزده ماه بعد این جفت جدید در منزل پدر کلانم، طبق احکام محمدی و - عنعنه ایرانی نکاح شده و به خانه شوهر رفت. آن دوده سال دیگر در برلین ماندند، همینکه دوره تحصیلات پدرم به پایان رسید روانه ایران گردیدند در ایران رضاشاه بهلوی افسر سواره، سلسله سلاطین قاجاری را سقوط داد و خود در ۱۳ دسمبر ۱۹۲۵ اعلام سلطنت کرد. وی به شهزاده گان قاجاری، قناعت داده بود که با ایران فقط از طریق یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند میتواند مدیریت شود. وی با بایستد. در ایالات گیلان و بلوچستان نیز شورش ها را درهم شکستند. بختیار هان نیز کسی پس از برگشت والدینم علیه حکومت جدید شوریدند زیرا آنها دولت تازه به قدرت رسیده را مانع آزادی هایشان می دیدند. مگر پدرم منحیث یک فرد غیر سیاسی روانه دهکده گهواره شده و منتظر جوادت نشست. مادرم مدعی است که پیلوتان آلمان غریب بالای سرشان روزانه به پرواز آمده و اسلحه و پول به زمین فرود میبخشند. رضاشاه

میکشید شورش را به شکل خونین آن فرو نیشاند. برای مادرم این سالها، دوران هولناک و اندوه باری بود. هنوز مصایب جنگ روسیه را فراموش نمودن بود که اینک شاهد جنگی در زادگاه شوهرش گردید، دوری از وطن و اشتیاق رسیدن محکم به اروپا نیز تا حد ویدی فکرش را مختل ساخته بود. بالاخره رضاشاه با ارسال تلگرامی با کاکام روابط بالنسبه گرم و پیش برقرار کرد. هر باری که از - بختیارها نغری به تهران میرفت، هست های بلند دولتی برایش میدادند. مادرم درست در ششمین سالروز عروسی اش در ۲۲ جون ۱۳۲۲ امرا درزا - یشگاهی، که انگلیس ها در اصفهان برای خا - نواده های خود ساخته بودند، به دنیا آورد.

مادرم در شفاخانه باد کور (اشافر) که یگانه زن اروپایی در شفاخانه بود، دوست شد و او را در اتاق پذیرایی معاننان آورد. نام را تریا گذاشتند و آنهم به دلیل آنکه تریا از ستاره گان درخشان آسمان است و نزد شرقی های یک مفهوم مقدس.

مادرم در روزهاییکه از شفاخانه مرخص شده بود، به پدرم گفت: بقیه در صفحه (۹۵)

مادر ملکه ثریا با چه چگونه مادر و ازدواج کرد



از ادبیات کهن

قصه‌های خصوصی

بقیه از صفحه (۵۱)

مختلف را بشکند. اما بدم آرام نگرفت در خزان سال ۱۹۳۷ ماد و پاره به ایران رفته و از طریق شوروی به اصفهان زادگاه بدم رسیدیم. سرکها بسیار خراب بود و سفر ما روزها به طول کشید. عاقبت مجبوسد های سبزی، و سناره ها در زیر شعاع آفتاب روه غروب شامگاهی بدیدار گشت. در برلین بدم زم قصه های هزارویک شب را به من مینمود. از بدین ((میدان شاه)) سخت تعجب کردم. بزرگترین ساحه شهر که با موزاییک فرش شده بود، شکوه و درخشندگی عجیبی داشت. بسر کاکام مراد - بازار رهنمایی میکرد. قالین بافان و جواهر فروشانی که بانقره کار میکردند، گم کار یافتیم. انشب من قصه های هزارویکشب را که از بدم شنیده بودم به گدی هام بازگفتم.

آوازخوانی ها و شعرخوانی ها و فان تیزی های فنی شرقی در دهنم هنوز هم منقوشاند. بعد ها قصه های ایرانی دلچسپ را زیاد میخواندم. مادر کلانم یکی از خانه های شهری را در اختیار گذاشت. برادرم نیز آنجا تولد شد. بدم نقشه یک باغ کوچک و یک ویلا را ترتیب کرد. خانه کوچک ما باد یوارهای ضخیم پرانم رویایی و دل انگیز مینمود. چونکه مرکزگرمی هنوز در اصفهان وجود نداشت، زمستان ها اتاق ها با بخاری گرم میشد. اما چه اتاق های لوکسی که در هر اتاق آب گرم جریان داشت. بعد ها بدم خانه بزرگی ساخت که تازمان برگشت ما به اروا، مورد استفاده ما قرار داشت. بدم رهبری یکی از مکاتب صنایع اصفهان را به عهده داشت. شرایط در سردر سخانه در اصفهان مطلوب نبوده، فاقد حفظ الصحة لازم - محیطی بود. اما زینت خوش یک مکتب برای اطفال آلمانی افتتاح شد و من دروس را تا سال ۱۹۴۱ در این مکتب که ((هلی منتل)) مدبر آن بود، فترا گرفتم. بعد هامردان آلمانی به سوی استرالیا تبعید گردیدند و زنان و اطفال شان دوباره به آلمان فرستاده شدند. یگانه کسی که باقی ماند فقط (هلی منتل) بود. (هلی منتل) بر علاوه دروس در فراگیری بیانو نیز مرفراوان کدک کرد. من نسبت علاقه مفرط توانسته بودم موسیقی را عمیقاً بیاموزم. در روزگاری که من منحیت شهبانو به دربار بودم (هلی منتل) مرا روزی رسماً دعوت کرد و من یاد خاطرات دوره تحصیل رازنده ساختم. هم پروگرام درسی مکاتب آلمانی را تعقیب و هم موسیقی یاد گرفته بودم و از طرفی بدم یک معلمه آلمانی استخدام نموده بود که بعد از ظهر ها به منزل ما می آمد و رشته های لازم را به من درس میداد. من معلم رازید آزار میدادم. برشاخه های بلند درخت بالا میشدم و خود را در لای برگها پنهان میکردم و بعد به اصرار زیاد وی باین می آمدم. پلان های آموزشی هم دقیق بودند. بدینگونه من از دو جهان بهره گرفته بودم. جهان شرقی و غربی تعامل من هم به زبان بدم و هم به زبان مادرم بود. یکی از عوامل مهم رشد شخصیت من طبیعت بود. هنگام تعطیلات و رخصتی های دهکده ((گهواره)) میرفتم. آنجا بسیاری از بچه های کاکام نیز زندگی میکردند که هنگام بازی مرا از یاد نمیبودند. در

خلیل، اینجا طور شاید و باید نمیتوانم طفل را با حفظ الصحة لازم مواظبت کنم. میترسم که به سان بسیاری کودکان ایرانی تکلیف جلدی و یاهم تکلیف چشم پیدا کند. باید به برلین بروم. بدم متذکر شد: متا سفانه من نمیتوانم از اینجا بروم. هرگاه تو مایل باشی، با طفلت برو، من نیز به زودی در نیالت خواهم آمد. هشت ماهه بودم که همراهی مادرم با عبور از بحیره کسبین به سوی کشتی و بعداً با استفاده قطار، روسیه را به سوی برلین ترک گفتم. شش ماه بعد از اقامت ما در آنجا نزد والدین بزرگم بدم نیز آمد.

در بهار سال ۱۹۳۲ رضاشاه یک قرار داد جدید با کمپنی نفت کش عقد کرد که بیش از ۱۶ فیصد سود خالص متوجه شاه میشد. این قرار داد موقعیت ایران را بهتر ساخت و شرکت های زیاد به خاطر استخراج نفت با ایران بروتوکول های عقد کردند. رضاشاه متذکر شد:

انکشاف سریع ایران می طلبد که من کنترل مجموع مناطق نفت خیز کشور را در دست بگیرم. لذا تصمیم اینست که زمین های متعلق به بختیارها را خرید. اری نام. یکی از کاکاهام که آن زبان وزیر جنگ بود، متذکر شد: جنابعالی، با این خواست شما بختیارها جدا مخالفند. این عمل یکوع سلب مالکیت است.

در نتیجه شاه تمام کاکاهام را به زندان افکند. مدتی بعد وزیر جنگ در زندان جان سپرد و برادر بزرگ بدم محکم به مرگ شد. متعاقب آن فرستاده های رضاشاه به حجره کاکام سر رسید و گفتند: شاه از معامله بی که با بختیارها صورت گرفته، متا سفاست، ولی چاره نیست. اوراق فروش زمین های تان آماده است. آیا حاضر به امضا کردنش استید؟ کاکام هوشیاری را از دست نداد. با آنکه قیمتش را که اکنون دریافت میکرد، به مراتب کمتر از پیشنهاد اولی بود. ولی ناگزیر امضا کرد. موازی با این جریانات، من در برلین بزرگ و وزیر گتر میشدم. به من دختر عصباتی مزاج و جنجالس می گفتند. از کودکی به حیوانات دلچسپی بیش از حد داشتم. بدر کلانم هر یکشنبه مرا در باغ وحش میرد. جاییکه خوراک شادی ها و فیل ها را برای شان میدادم.

تایستان ها قاعدتا به سوی ((باترین)) قسمتی از بحیره شرق میرفتم. عکاسان مطبوعات و نشرات به عنوان تیبیک بودنم از من عکسبرداری میکردند. من از ریاضه های محصور و کم آب خوشی می آمدم، آنجا آبپازی کنم. زیرا از بحیره های بزرگ خسوف داشتم.

در آغاز سال ۱۹۳۷ بدم مادرم را مخاطب ساخت: ما دیگر نمیتوانیم در برلین بمانیم. بهتر است دوباره به اصفهان برگردیم. کاکام از حق خود به نفع شاه گذشته و در میعاد حبسش تقلیل آمده بسیاری های دیگر نیز از حقوق شان گذشتند. بدینگونه رضاشاه گوشید قدرت نژاد ها و قبایل

* شماری معمل گوی، پیش ایشان (جامی) گفت که دوش خواجه خضر علیه السلام را بخوبی دیدم که آب دهان مبارک را در دهان من انداخت. ایشان گفتند فلط دیده ای خضر صی خواسته که بخد روی و پیش تو افکند. تو دهان باز داشته ای و درد دهان تو افتاده.

* شماری پیش ایشان (جامی) فزلی بخواند و گفت میخواهم که این نزل را بدروزه شهر آریتم تا شعرت پابند. ایشان فرمودند: مردم چه دانند که آن شعر تست، مگر ترانه بیسز بملوی شعرت بپاویزند.

* روزی برف عظیم می آمد و باد سرد خفیف موجست. در چنین وقتی رشید و طوطا را ذوق صحبت ادیب صابر پیدا شد. چه پایک یگر رابطه محبت داشتند و میان ایشان مباحثی و مطالبی میبود. ادیب صابر دانشمند متبحر بوده و در فنون شعر مباحث تمام داشته بود. در زبان سلطان سحر نشوونما یافته، و در اصل از بخارا است. اما در خراسان کسب کمال کرده و انوری او را در شعر می پسندید و خاقانی معتقد او بود و مخالف او رشید را منکر چون در آن برف و سرما رشید بدرخانه ادیب رسید، حلقه بردرزد. کنیزکی بیسر درآمد و گفت کیست؟ گفتم رشید است و ادیب را میخواهد. گفت خواجه ام در خانه نیست. رشید این بیت بر بدیعه گفت: آنکس که برون رود درین روز فرزند تراز او کرد گر نیست ادیب شنید و سراز در پیش بالا خانه، که بر پشت الا - بساخه بود، بیرون کرد و در جوازش بر بدیعه گفت: من خود پسر صرایی خوش پیدا است که در برون در کیست

شکسته بندها

بقیه از صفحه (۲۹)

در آن صورت ما هیچگونه تد اوی کرده نمیتوانیم اما کسودی در کار ما وجود ندارد زیرا تد اوی ما به شکل عنعنوی بود و بواسطه وسایمان آلات ضرورت نداریم.
هر: آیا به تربیه شاگردان ما در تد اوی دیده اید تا این شیوه تد اوی حفظ شود.

ج: چون خودم این حرفه را نزد پدرم آموخته ام بنا بر این نیز علاقه مند فراگیری آن اندوایین حرفه به شکل فامیلی در آمده که خوشبختانه از بنظر طریق شیوه تد اوی حفظ میگردد.



متد پیوخلکوارمان ترسوه کړی خوخلک چی ویش تویونکی جنگیزه دغه سیمه یوغل واورو او دخیل وحشت او بربریت په نتیجه کی بی د تدین او فرهنگ برتینی مانه له خاوروسره خاوری کړی نو د هرات تاریخی اوید هی عایونه هم له دغو وحشیانه او انسانی غد برید ونوخه به امان کی باتی نه شول: له هغی جملی نه یوهم د هرات جامع مسجد دغه د سلیمانانو سترواوسپخی عبادت عای یو چی د جنگیز خان د کشوری کجستک تولی او هغه دینسی تویونکی لیکلخوا وچاری اوسی او یوه بی رحمی وسزول شو د مغولو له دغه وحشیانه ار انسان وژونکی یوغل نه وروسته پنهلکس کاله د هرات بنار اود هغه تاریخی اوید هی مقدس مکانونه وړان اووچار پاتی شول ترخو چی ملک سلطان غیاث الدین کرت به ۷۰۲ کال هرات ونیو او د وړان وچار بنارسه جوړولو بوخت شو. د هرات جلمع مسجد هم دده له خوا بیرته ترمیم اوچو شو. له هغه وروسته بیاهم خو خوخله دغه مسجد ترمیم شوی دی چی له هغی جملی نه د سلطان حسین باقرا د سلطنت به وخت کی د امیرعلی شیرنوی لخوا ترمیم د یار و لور دی. د هرات جامع مسجد اوس هم به خپل ټول عظمت سره هماغس تیگ ولاړ دی و زموږ د هرات مسلمانو وروندو عبادت سپیخلی عای دی.

وای چی غغه وخت چی د هرات خلکو تمسم ونیو سی عبادت عای جوړ کړی. لازمه بی وبلله چی د دغه عبادت عای د جوړولو باره یو داسی عای یو پاک چی له هره کبله مناسب اوسم وی، توبه محمدی مقصدی د بسونوخلور سرونه به بیلا بیلو خلو ویا یونکی به خاورو کی خن کړی او وروسته له تیه موی بی بیرته له خاورو او پستلی ویسی لیدل چی د بسونو د سرونه وراسته شوی خو یواری یو سر چی د اوسنی مسجد په شاوخوا کی خن شوی و ندی وروست شوی، خلک دی نتیجی ته ورسیدل چی د هرات په ټول بنار کی د عبادت عای د جوړولو باره همدغه محل مناسب عای دی. د هرات جامع مسجد د جوړولو کار د سلطان بونج غیاث الدین محمد بن سام د سلطنت به وروستو وختونو کی شروع شو خو خرنه چی د مسجد د جوړولو کار لانه و ترسره شوی چی سلطان غیاث الدین مر شو، او دوی چی سلطان شهاب الدین نومیده هم د مسجد پاتی کار دی کله چی خوارزم شاهر ورسره مخالفت اود بنسلی د ولود سرته ونه شو رسولای نوزوی بی سلطان محمود د خیلی پاچاهسی به وخت کی د مسجد پاتی برخه جوړه کړه اویدی ټول بی هم دخیلی کورنۍ اوهم د هرات

د هرات د تاریخی اوید هی

اطراف بیابان ها و صحراها هزاران خطر کمین کرده بود. مارها، کرمها، پلنگها آنجا زیاد بود، لهامن با تصور زیاد وارد آن محیط میشدم. من از کودکی عادت کرده بودم با تفنگ به داخل جنگلات بروم. من آنجا بیشتر برای شکار غزال میرفتم. درابتدا وقتی کون بودم، هنگام جان کندن یک حیوان، پس از شکار زیاد میگريستم اما با گذشت زمان عادت کردم تا اینکه روز روزگاری شکارچی شوهرم این پگانه مرد قدرتمند گشورم بودم.

در سال ۱۹۴۴ والدینم مراد راضفهان به کتب دیگري که فرزندان تبعه خارجی انگلیسی زبان آنجا درس میخواندند شامل ساختند که توسط (مین ریوین) تدریس میشد.

در این آوان جنگ جهانی دوم تازه بایان یافت و ما در اشتیاق رفتن به اروپا راداشت. ده سال اقامت در ایران سالهای زیادی به نظر من آمدند. گذشته از آن وی میگویند فرزندان را تربیه اروپایی بدهد تا آنکه در آغاز سال ۱۹۴۷ (بدر صداد) موفق شد تا که روانه سوئیس شوند و در سربک (سیکل) منزلی را به کرایه بگیرند. آنوقت زمینه راهی ساختن تا فرانسیوی بیاموزم، آنجا تا خزان ۱۹۴۸ باقیماندم و بعداً هم در انستیتوت (لیزورین اوکس) سوئیس به تحصیل پرداختم. هنگام تعطیلات والدینم مرابه (ویگن) و (لوگانور) از مناظر دیدنی سوئیس بردند. در (گمتاد) و (هرک سوریتس) توانستم مسابقات دانشجویی را راه اندازم و خود برنده شوم. در سوئیس خوشترین دوستان زنده می ام را یافتم: ماریا انتونیا ریلوان، ریگال، ماریا گرایسا، لیگوری از ایتالیا (اکنون مهندس سردرزم)، گرشن واندا (اکنون با شوهرش در نیویورک به سر میبرد). این دختران هفت سالی را که من در بیار بودم، بدون اینکه موقعیت مراد نظر بگیرند، مرا توحطاب کرده و صمیمانه مکاتبه داشتند.

در سوئیس بعد از ظهر یکشنبه ها اجازه داشتیم برای رقص بروم من حجب و کمربند دوران مکتب را نداشتیم اما سرنوشت حوادث چه زود تغییر می یابد منکه بحق دختر قشنگ و خوشگلی شده بودم، خواستگاران فراوانی داشتیم بعضاً ایرانی های مقیم سوئیس به خواستگاری من می آمدند اما والدینم به خاطر تحصیلات همه را جواب می گفتند که منم چنین میخواستم، خواستگارم از هر قماش و هر طبقه، از فامیل های پایین گرفته تا بسران سلاطین پاچاری بودند.

من به ازدواج اصلاً نمی اندیشیدم، بلکه میکوشیدم به تحصیل تاریخ هنر پرداختم و به لسان های زنده دنیا تسلط بیابم. در تابستان ۱۹۵۰ به سوی لندن رفتم تا تحصیلات را در رشته انگلیسی مطلقاً تکمیل کنم. در همین زمان حوادثی در حال پستمن بود، آوای مرزوری در گوشم زمزمه میکرد که با پست من به سرنوشت بد هم.

من جرات گفتن آنرا به هیچکس نداشتم. از شرط ترمیم و وحشت زیاد بعضاً خنده ام میگرفت اما یک احساس ناامیدی در من نیرومند تر و زلف ترمی شد، که گویا دست سرنوشت زنده می ام را دریدم اگر چیدی قرار خواهد داد. ادامه دارد.

از مطالب ارسال شده شما

نکته

بدره‌های محترس، هرگز بشرویی بچه‌هایی که سن شان کمتر از بانزده سال است سگرت نکشید، زیرا ممکن است دود سگرت شما که تنباکوی افغانی دارد با مزاج آنها سگرت خارج می‌کند سازگار نباشد.

احمد امید انتظار

سه چیز در وجود انسان به ضرورت:

- ۱- نیرنگ
 - ۲- شتم
 - ۳- شکستن پیمان
- سه چیز نتیجه سه چیز است:
- ۱- بی‌وړی نتیجه شکیبایی
 - ۲- گشایش نتیجه رنج
 - ۳- آسایش نتیجه سخن

مارینا خوشه چین
از لیس‌خند پچه جوزجانی

خوش آشت

دختری به رستوران گرانقیمتی در هالیوود رفته بود در آن جا ناگهان متوجه شد که آلن دلون هنریشه معروف فرانسوی پشت میز مجاور نشسته است دخترمک میز مدیدی به او نگاه میکرد تا پیشخدمت برای گرفتن دستور غذا سر میز شان آمد پرسید: چی میل دارید؟ دخترمک آهی کشید و به آلن دلون اشاره کرد و گفت او را با چند دانه تخم مرغ!

یاسمین صباح لطیفی

رازمه نقیبت

- یا کیزه باشید تا مردم از شما نگرزند.
- مودب باشید تا همه شما را احترام کند.
- خندان باشید تا با ریش از دوش دیگران بردارید.
- خوش قلب باشید تا کمس را نرنجانید.
- راستگو باشید تا تمام مردم بالای شما اطمینان داشته باشند.
- مسلمه سعادت

چرا در جیبوتی زمین چاک میشود

مانند زخم بریده شده، بزرگی می‌نماید که زهر قشر نازکی از پوست به آهسته‌گی شفا یابد.

چاکه مذکور بازده سال پیش بوجود آمده است. تاریخ ۱ جنوری ۱۹۷۸ وسایل تختکی مرکز زلزله سنج شهر جیبوتی، که معمولاً هر روز ۲ تا ۱۰ تکان زلزله را ثبت میکرد، بیشتر از ۶۰۰ تکان زلزله را ثبت نمود. جلو چشمان فرنگدان‌های این مرکز که روی منطقه یاد شده باهلیکوپتر پرواز کردند، منظره بی‌مانندی، قرار داشت. برای نخستین بار دانشمندان شاهد پدیده بی‌بودند که چی گونه دوخته‌گی بزرگ از قشر خارجی زمین از هم فاصله میگردد و قشر خارجی جدا می‌شود. در اثر برودت‌های حرکتی زمین، تخته‌های همجوار کنار هم لغزیده و گاه گاهی شکسته‌گی‌هایی نیز به میان می‌آیند.

مگمای که به سمت بالا راه می‌یابد، هر یک از قطعات را به جهت می‌کشاند، این حرکات افقی تخته‌ها، سبب می‌گردد تا اوقیانوس‌ها سالانه چندین سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم‌ها از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پدید آمده و هلام زیادی نشا- های افریقای و هریس بایکدیگر ندهند. آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوریکه کاره‌هایشک در امتداد فرورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان‌بری اعظم جدا ظرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

ترجمه: رهتاب

«در زمانه‌های کهن، روی - دامنه‌های جنوبی بحیره احمر (بوتی) دختر دریایی نمایان گشت و در (سوگه) سرنوشت حزن‌انگیز انسان‌ها که با آنگر خورشید و زمین بایر و بی حاصل می‌زیستند، شکوه سرداد. چنین است روایت کهن در نواحی شمال شرقی افریقا که نام کشور جیبوتی نیز از آن نشأت نموده است.

اگر این خان، امروز باریک‌تر پدید آید، مجزیه بی راتاشا خواهد کرد.

در هر حال، روزنامه جیبوتی به نام لاری ویل، ضمن مقاله بی‌درمورد چاک شدن زمین در جیبوتی که از چندین سال بدینسو توجه پژوهشگران کشور‌های زیادی را به خود معطوف داشته است، چنین حدس زده است:

در واقعیت امر در بین فرورفته‌گی جویب- هریس که مانند ایاندکس در کنار خلیج تاجورا قرار گرفته و بحیره ازل که ۵۰ متری زوفا از سطح بحیرتعمیت دارد در حدود ۲۵ کیلو متر در زیر ایجا گردیده است، عرض این درز در بعضی جاها به هشت متر می‌رسد. عمق بین دیوارهای سنگ‌گد بازاست (سنگ‌های مگمایی) بی‌انتعابه نظر می‌خورد، مگما (ماده آتشین از هماغ زمین) خود را به طرف بالا کشانیده و منجمد گردیده است. این منظره



محرقات این تحریک عظیم مثلث انار (قارا) است. مثلث انار، از جانب خشک توسط سطح مرتفع ایتویا و تخته سومالیا و از سوی شمال توسط بحیره احمر و خلیج عدن محدود میگردد که یک صحرا و دشت تلم است.

در وظیفه اصلیت مثلث انار مدت زیادی، تناقض و تضاد نظر وجود داشت ولی اکنون روشن است که تخته هریس به سوی شمال شرق نزدیک شد می‌رود و تقریباً در مدت ده میلیون سال خلیج سانی متر فراخی یافته و بر اعظم‌ها از هم فاصله گیرد، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پدید آمده و هلام زیادی نشا- های افریقای و هریس بایکدیگر ندهند. آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوریکه کاره‌هایشک در امتداد فرورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان‌بری اعظم جدا ظرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

روزنامه

بقیه از صفحه (۶۷)

تان شوم خیرات تان شوم اینبار از گنایم بگذرین ، ده آیند متکرار نخواهد شد اما رئیس تهرالسود چیغ زرد ، بان گوشک بی کفایت به درد نخور ، و مامور بیچاره کندی عذر و زاری هم جایی را نمیگیرد ناچار قلم و کاغذ برداشت تا مقرب بر طرفی اش را بنویسد . ولی هنوز قلم کنونی نکرده بود که باز هم هوس زاری و التماس و سوس به اش کرد و یا خود اندیشید : بی اغریب شاه خان یک دفعه دیگه هم دل به دریا بزن و بسک زاری نگفته کو اگه خدا که دل سنگ رئیس به رحم بیاید مامور

باز هم تلیفون کرد و وقتی بلی شنید عاجزانه نالید : از برای خدا - رئیس صاحب هفت سریال دارم - اگه بر طرفم کنی بیچاره میشم بر باد میشم اما رئیس اینبار نه چیغ زد ، نه غرزدونه هم فریاد کشید بل صدای از گلوش کشید که بسه انفجاریک بسبب من ماند و بیچاره مامور که صبح جایی هم نخورد بود و از گرسنگی دلش مالش میرفت از شنیدن صدای این انفجار زانوهایش سستی کرد - دلش بیحال شد و چار بلاق نقش زمین گردید .

و اما لحظات چندی نگذشته بود که باز هم زنگ تلیفون رئیس به صدا درآمد و همزمان با این تلیفون باجه رئیس نیز یالب و لوجو کشتال به دفتر رئیس رسید و رسماً شکایت کرد که چرا سرعت معین مותרها را روان نکرده است رئیس

گوشی را برداشت پنداشت باز هم همان مامور غریب شاه خان است که عفو تقصیرات میخواهد و اینبار در حالیکه میخواست مجرم را در حضور شاکی بی آب کند حتی مهیب تر از صدای بسبب فریاد کشید : احق فصول بی همه چیز بان گوشک (اما اینبار رئیس به جای صدای جریگی مامور صدای شنید که بند دلش پاره شد بلی اینبار مامور نبود بل وزیر بود که با خشم و غضب میگفت : چه بد میکنی رئیس ، تو به توهین میکنی به یک وزیر . . .

اما رئیس نشنید که وزیر گرچه تحت زیر آغوشش سیاهی کرد فشارش که همیشه بالا بود بالاتر رفت و بعد رتبه با تمام طول و عرض و ضخامتش از چوکی پایین افتاد و نقش زمین شد .

سنجاق

بقیه از صفحه (۶۷)
تا تکبیک های محیلانه بار فیکس بود ، از همان آغاز مرز یاد تر ساند ، و اما خود را تسکونی میدادم که کم از کم من هم چند بار چیز هایی گفتم .
آقای بار فیکس گرچه صرفاً ، چهل سال عمر داشت ، ولی مو هایش کاملاً سفید شده بود که بابینی در از پیش چهره او را نمای میداد .
ارتوصیه نامه ام را خوانده پس از این که چند لحظه بادقت به سوپ خیره شد گفت : - باشد ، من فکر خواهم کرد ، اکنون جای خالی ندارم

اما برایتان احوال خواهیم داد . تا دروازه مرا همراهی کرد ، اما چون در اتاق انتظار ، د بگسر کسی باقی نمانده بود ، کسار پنجره ایستاد .
در حالی که به وعده نا - مشخص او فکر میکردم از زبانه - پایان شدم ، در واقع این مساله بر ارم چند ان ارزشی نداشت . مهم این بود که ملاقات سپری شده بود ، اما کاکا هم چسی خواهد گفت ؟ حتماً باز مرا ((نازدانه)) تنهیل)) خواهد نامید ، در حالی که من هم میخواستم از آقای بار فیکس

جواب قاطع ترداشته باشم ، در این لحظه قصه پس از آلفونس آله در مورد یک جوان به کار کبرای جلب نظر یک بانک دار سنجاقی را از زمین بلند کرده بود ، در ذهنم خطسور کرد ، فکر کردم چرا من هم از این حقه ، موثر استفاده نکم .
دو هر صورت در این آزمایش چیزی را از دست نخواهم داد ، خوشبختانه در بخن پالتو خود یک سنجاق داشتم ، آنرا بیرون کردم و با دست راست محکم گرفتم به وسط حیاط کیسه رسیدم ، و تظاهر نمودم که سنجاق را از روی زمین برمیدارم . . .
از این حقه ، زیر کانه نتیجه فوری بدست آمد .
شنیدیم که کسی صدایم میزند :

را از زمین بلند کردید ؟
با قاطعیت جواب دادم : - بلی نه باید یک سنجاق هم ببهوده ، روی زمین بوفند .
آقای بار فیکس حرف را قاطع کسرگ گفت : یک عادت خوب و در - خور توصیف شمارا صد اکردم که برای تان پاسخ قاطع را بگو بسم تا دیگر این جا سرگردان نشوید .
روی من حساب نکنید - شمارا به حجت سکرتز خود استخدا ام نخواهم کرد ، زیرا به نظر من شما آینه چندان خوین در - پشرو نندارید .
- اما چرا ؟
- زیرا همین لحظه دستم که شما آدم زهاد قرآن کارسماز کم ادعا وی نهایت سردرگم و خجالتش هستند ، با چنیوسن خصوصیات کسی در تجارت - نمیتواند به شرفت سر میباشده باشد .
بد بمنتزب در فرجام پاسا پاسخ نهایی امانتی از نزد اورقم ، و یا خود گفتم طبعاً آنرا به عین شکل به کاکا بازگو نخواهم کرد ، فکر میکنم بهتر خواهد بود ، اگر اود رمورد تصمیم نهایی آقای بار فیکس ، چیزی ندادند .

کهای جهان نما

عکسهای محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی تهیه مینمایند ، بهورتیت های خوب را در همین جا عکاسی نمایید .
آدرس : شهر مزار شریف متصل شفاخانصلکن شمال روزه شریف

- جوان)
- بفرمایید)
- آبا لطف کرده ، یک لحظه بالاتر تشریف آورده میتوانید ؟
این بار با قلب مالا مال از امید ازله ها بالا شدم ، آقای پار فیکس در آستانه دروازه - اتاق کار خود قرار داشت ، او پرسید :
- آبا شما کدام سنجاق

دندان



فداکاری

در محلی که سخن از فداکاری در راه عشق و عاشقی بود . (برنارد - شاو) نیز حاضر بود . هر کسی به نوبه خود حکایتی گفت . مثلاً یکی گفت : مردی معشوقه خود را بی حد دوست داشت . ناگهان معشوقه او در اثر مرضی قلبی وفات یافت . عاشق مذکور به حدی ناله و فریاد کرد که در همان ساعت جان سپرد . شخصی دیگری گفت : منم حکایتی را شنیدم . ام که معشوقی وفات کرد و عاشق گفت به پاس وفاداری در روز سم به تو خواهم پیوست و چنان هم شد . یعنی در روز سم پس از ناله و فریاد زیاد جان به جان آفرین سپرد . به همین ترتیب همه گی حکایتی گفتند تا نوبت به (برنارد شاو) رسید . او گفت : عاشقی بی حد معشوقه خود را دوست داشت که یک لحظه بی او به سربرد . نمیتوانست از قضا بد معشوقه روزی فوت کرد . عاشق بیچاره بی حد بی سرس باشد و بسیار ناله و فریاد کرد . بی حد وفاداری ها از خود نشان داد . سروروی خود را با ناخن کد تا که از همین رنج سرد .

مردم پرسیدند :
چند ساعت بعد از معشوقه خود مرد
برنارد شاو گفت :
هفتاد سال بعد .

فرستنده : نفیسه آرزو صدیقی

تفریق المثلها

* دل که تنگ نباشد . سروروی
تنگ نیست .
* باناه نشینی ماه شوی . باقار .
باز نشینی تباہ شوی .
* هر سخن جایی و هر واسطه دار
خانه . مکرریانی دارد .
* بزد رخم جان کندن . تصاب
در رخم ریشوه . تفتیش .
* کابل بی برق باشد . بی آردنی
نطیه کند . بلبقیس بسل

رسم و رواج

بسر کوهکی نزد پدرش رفته گفت :
پد رحان . چرا هنگام نکاح
مورسود امام دست همد پگسرا
میگیرند و با هم دست میدهند .
پد راهی کشید . گفت :
بسر جان . این یک رسم و رواج
است . بوکسرها هم قبل از شروع
مسابقه با هم دست میدهند .
فرستنده : هوسی حمید



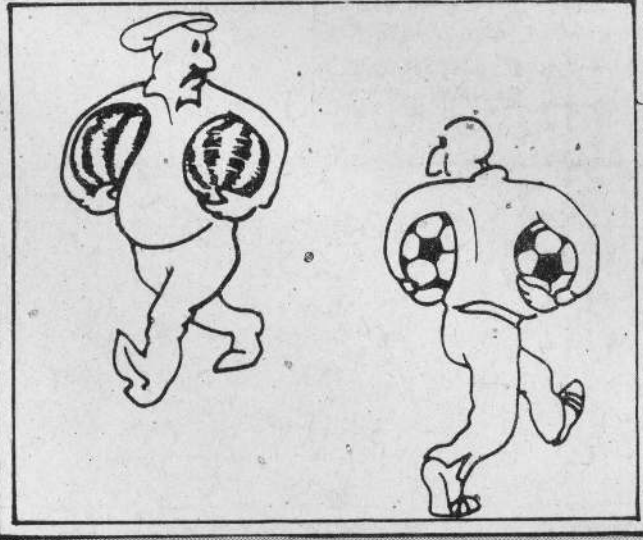
میراث

شخصی از دست خود پرسید :
- از پدرت چی میراث ماند .
دوست وی جواب میداد : هیچ
نقطه عقل او .
نفر اول می پرسد : پس او چه
کردی .

ارسالی احمد امید انتظار

گفتگو

اولی : د پشب خوابیدم
دومی : بعدش چی شد ؟
اولی : صبح بیدار شدم .



مصاحبه با چای

— ببخشید شما خود معرفتی می کنید؟

— پلی چرانی! اسم من چای است و تخلص هیل دارم.

— معذرت میخوایم، میخوایم ستم از شما درباره سکونت و آدرس تان بپرسیم.

— تشکر از پرسش تان! سکونت فعلی ام که می بینید عبارت از موتر هیل ملی بس است و درین موتر ها خدمت در یورورنفا پیشه می کنم و...

— ببخشید کپ تانه گرفته به گل آنتا ب پرست بدل شود، شما غیر از موترهای ملی بس در منی بس ها و سه صد و دو هالی ده افغانستانی جرادیده نمی شنید.

— ولا دیگه چه بگویم؟ چسبون آن در پوره از دل و جان زاننده کی میکنند به خاطر یکمه تمام عایدات به جیب خودشان انداخته میشه، ازو خاطر دیگه آنها برای خوردن من بیکسار نیستند. خوب! بیشتره چه بودم؟ — میخواستی درباره سکونت تان بگویی!

— ها! راستی و سکونت اصلی ام دفاتر و ادارات دولتی میباشد و به زینت بخش میزهای پیشروی مامورین هستم، گاهگاهی برای هوا خورن به خانه های میرمن که وقتی مهمان از دروازه پیشرا بیرون گذاشت، صاحب خانه میگوید: رفتین! اگه نی چای برایتان دم میگردم و اگر مهمان

شاه باشد و دور بخورد، همه خدمتگذاره میکنم. اس دیگه کارو بام زیاد اس. مقصد خوده میرسانم.

— خواننده های گرامی! محترب چای گهتتی های زیاد دارد اما انسوس که آخرین د تایق عمرش رسیده و بیاله رایکی ازاند یوا ل های در یورور دست دارد و در حال بف کردن است.

صفحات (بومی خنده) را (برای مرتبه) تحت نظر ظاهر اسپرسی

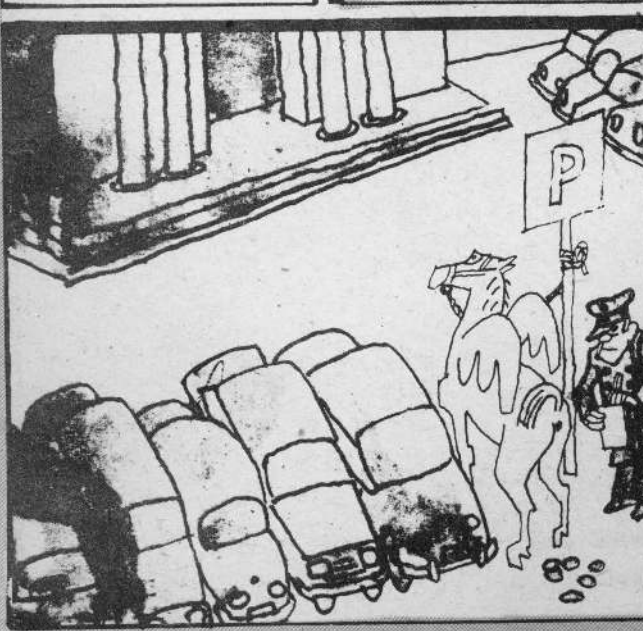
هرگز به طریقی سرمان ننگد
تصاب جدا و نازاند امی ننگد
تصاب اگر ننگد گومند نیست
از نازان بپرسید که چرا می ننگد

می ننگد

ارسانی محمد اسحق از چای زرا می حاجی پهنو ب

نکته پرانی

* میگویند موسیقی غذای روح -
انسان است. بس وای به
حال روح ما مبادست بخت
این آشنیزهای امروزی.
* درد نیاد ونوع مرد وجود دارد
که زن هارادرك نمی کنند:
مجرد هاروماهل ها.
* مارغینکی بدون عینک نمیتواند
نیش بزند.
ارسانی ریتا ونوزبه خلیلی



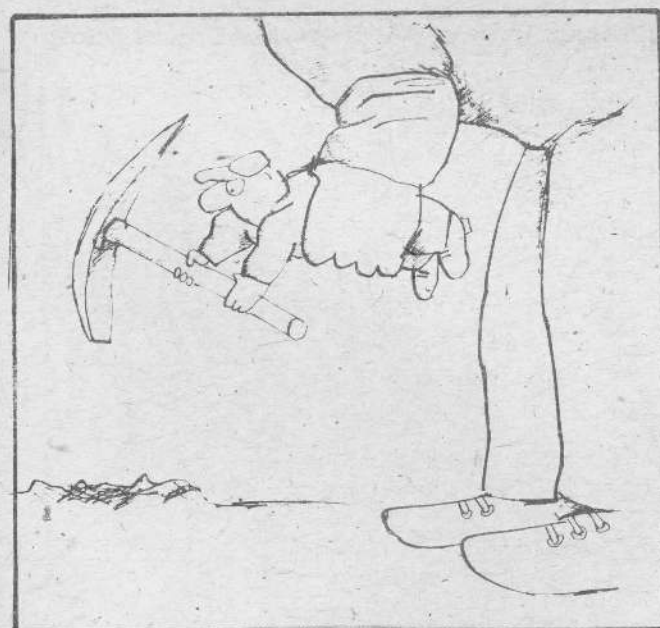
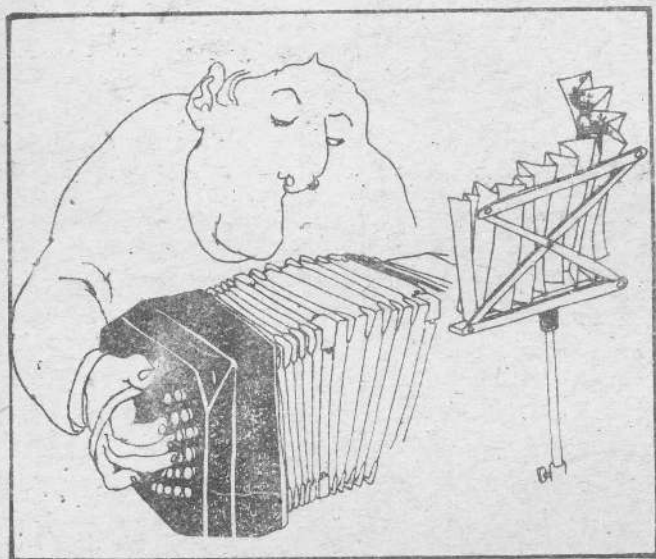
یارب آن شوخ دلا زار شد آزارش د
عوض شیرو شوکسرترسی و آچارش د
رنج بی خرچی من بیند وگرد د خوشدل
عیش او تلخ کن وضعه بسیارش د
او خورد قورمه جلو هر شب وین نان و پیاز
بعد ازین دال خذک هفته یکبارش د
چند روزی جو من غمزه بی آردش کن
بهریک نان د و صد گردش بازارش د
تا بداند که مرا عمر چسان میگذرد
قروض از سر بیران دیده بیدارش د

سید عبد العلی رحمانی

کارتون



کلمات



حاضر جوابی ها

حاضر جوابی ریچارد برتون در هالیوود زمانه همه است. روزی که او نمايشنامه (ریچارد سوم) اثر شکسپیر را روی سن بسازی میکند، در موقع ادای این جمله معروف (من کشور را با بسک اسپر عوض میکنم) یکی از تماشاگران چنان گفت: آیا بایک خر حاضر نیستی معامله کنی؟

برتون بدون اینکه خون سردی خود را از دست بدهد، ناگهانی گفت: چرا؟ لطفاً روی من تشریف بیاورید.

فرستند و همیشه رها

(۲)

یک روز داغ و آفتابی یکی از بچه های محل از پیورمدی داد نایی میبرد.

باباجان از جهنم چه خبر است؟ پیورمد با حاضر جوابی و خوشنودی میگوید:

هیچ بسم بدرت را آتش زدند، وملايك بد نیال مادرت رفتند که من از جهنم خارج شدم.

کمک

بسرک به مادرش میگفت:

مادر دره افغانی به من بد میخواستم به یک پیورمد بد بخت بد هم.

بپیوجان مادر: خیلی خوب که به فکر بیچاره ها هستی، این پیورمد چی کاره است؟

آن مرد تکت فروش سینماست.

ارسالی احسان الله صادق

سایه های طلا

۱. X ما مورد ملامتی قرار مید هید که با کلمات بازی میکنم، و اما من شمارا میبینم که با انسانها بازی میکنید.

۲. X کلاب ریشه خود را بو کرد و گفت:

— ای بد بوی بی حاصل، X برای بعضی ها به خاطر می معاش میدهند که بیدار باشند در حالی که آنان اصلاً نمی توانند خوب بخوابند.

۳. مصیبت لکچرند هند و حرفی در این است که باید در مورد مطالبی که چیزی از آن هانمیدانند، صحبت کنند.

۴. غلطی هر قدر بزرگتر باشد، با همان قدر با جدیست، از آن دفاع میکنند.

۵. آرزوی داشتن پسر، دختران زیادی را به دنیا آورده است.

۶. بسیاری ها صاحب طفل میشوند، بدون این که هنوز طفل بودن خودشان پایان یافته باشد.

XXX

مترجم حمید خراسانی

نوشتۀ محمد اسمعیل شمس‌غزنوی

زور بالای زور

تصیرات میخواهم. جناب رئیس به خدا از یادم رفت عفو کنید، اما رئیس خشمناک غرزد چتیانه بس کو احمق گوش کوچمه میثم ماموزار زد امرکتین ورئیس بازهم غریبند: ده ظرف پنج دقیقه مکتوب برطرفیته نسبت بی کفایتی در امور نوشته میسی ویرامعا میآری - - - فامید یچه گفتم، ویش از اینکه مامور جوابی بدهد باچنان شدف گوش رابه تیلفون زد که مامور بیچاره جتکه خورد ولوزید. بیچاره مامور برسروروی خود میزد وحیران بود که چه کند باخود می اندیشید اگه برطرف شوم بریاد میشم بیچاره میشم، اولادایم گشنه می مانن، وضمن این اندیشیدن ناگهانفکری به سرنزد گوش رابرداشت به رئیس تیلفون کرد وقتی صد ای رئیس راشنید باهردم شهیدی - تمام زار زد: رئیس صاحب قربان

بقیه در صفحه (۶۳)

نمی گفتند. خوب ماموزور رئیس رابه حال خود میگذارم می برد - زم به شرح واقعه بییکه سرحد رئیس و ماموزور به شفاخانه کشاند: درست سرساعت یازده بجعه همان روز بود که تیلفون شعبه زنگ زد وهمان مامور پایین رتبه گوش رابرداشت وگفت بلسی صاحب امرکتین، صدای غسور و ورنگه بی درگوش مامور شنیدن انداخت: بلی صاحب سزته بخوره بی کفایت به درد نخور مه دیوزنگته بودمت که هشت بجه امروز ده موتره به خانه باجم روان کوکه از گارته سه به مگوریان کوچ کشی میکنند، وتوی کفایت تاحالی روان نکدی، مامسور بیچاره از شنیدن این حرفها جرقمن به پیشانی اش زد ویاخود دقت: ای تن قافل بریاد شدی، و آنگاه درحالیکه نفسش میزد عاجزانه درگوشی تیلفون نالید: عفو

خورشیس استی رئیس اگه خدا نخواسته چیزی شوی بستم ریاست بی رئیس میشه. رئیس که از این ابراز تسلی مامور موهاش سیخ میشد ملتعب وسر - سیمه میفت: نی نی مامور صاحب ای چاره نزن خدا هرده وچاره صحت بته که به خیر سرکاروزند می خود برم، اما بآنکه این دو - فرودست وفرادست در میان - تعجب که حتی خودشان رافسرا گرفته بود صمیمانه از حال یکدیگر جویامیشدند ازگفتن اصل مطلب که چرا بیمارشدند خود داری می کردند ولی ضمن این خود داری هر کدام در حصه خود میدانستند که از دست توست ای مامور ((آسان جل)) لافری که به به ای حال و روز اقتیدیم ویا اینکه از دست توست ای رئیس هشت تن مانند که به مرض شدیم... اما اندازه نگهیداشتند و چیزی

یک روز رئیس ویک مامور یک ریاست در یک شفاخانه در یک اتاقی زیر نظر یک دکتر بستری شدند و امسالموضوعیکه این یک یک هارا به دو مبدل ساخت. - همانا نظر دکتر معالج بود که یکی را مضم به بالا رفتن فشار کرد و دیگری را که همان مامور پایین رتبه باشد به پایین رفتن فشار محکوم ساخت. این دو مریض بنا بر مثلیکه میگویند در زندان حسی مثل یکدیگر دوست میشوند به زودی درسی تسلی و دل داری یکدیگر شدند و با صمیمیت دستا دوست جان جانی از حال یکدیگر می پرسیدند که: مامور صاحب الهی به خیر جور شوی تره چی کند که دفعتا ناجور شدی توخونه فشارت بالا بود و نه زیاد از اندازه چاق بودی... و مامور هم ناله کان زار میزد: رئیس صاحب - نصیب دشمنان تره چی که



روز صبح نزد این آدم هولناک حاضر شدم. دفترش در یک تعمیر کوچک در آخرین چهارم بزرگ قرار داشت. در دهلیز با پنج و شش نفر روبه رو شدم. آقای بارفیکس به هر یک از مراجعین دوسه دقیقه وقت میداد، بجز برای اشخاص محترم تر که باید بیشتر انتظار میکشیدند اتاق انتظار جداگانه‌ای که زیاد بزرگ هم بود، وجود داشت. قضایای ساختن و خستنه ساختن قبلی فراموشان یکس از بقیه در صفحه (۶۳)

آقای بارفیکس در پاریس به حیث یکی از هوشیارترین تاجران شهرت داشت. او بسیار چشور بود، با سرعت حساب میکرد و مردم را خوب میشناخت. کاکام بوژیرن که در فکر یک آینده خوب برای من بود، روزی برایم گفت: - حتماً باید به حیث مکتور آقای بارفیکس شامل کارشوی درحالی که توصیه نامه کاکام را باخود داشتیم، به یک

مترجم: حمید خراسانی

تذری از فرانسسه

خپل فال وگورئ!

(شنبه)

تپه رتبه مامورته توصیه کيزي چي په دغه ورځ دخپل آرمڅي ته ورته شسئ ، ځکه چي آرمڅي د جمعې ورځ په کورکي تيره کړي وي اود خپلې بنسې له بي خايه ناند ريو او نرمايشونوڅخه بي اعصاب نورمال نه وي .

په دغه ورځ به ناخايې خوښي درته پيداشي ، امکان لري چي د ا خونسي به د ناوايي په دکان کي د بي نوبته ډوډي ترلاسه کولوي .

خوښي نجوني دي هونسياري وي ، ځکه چي مجرد مامورين به دغه ورځ خړلې زيري اووتوکړي دريشي دفترونوته ځي .

نارينه دي د کورله جارو کولوڅخه ډډه وکړي ، که نو د اونۍ ترپايه به بي جارويه لاس کي وي .

(پکشنبه)

که په کميسيون پوري دي د کار دخلاصيد وکړم اميد ترلي وي له هغه څخه لاسرومينځه ، ځکه چي له تاڅخه د تيلفون اوپريډ سپارښت مستحقين ډيري دي .

رسمي کارکوونکي به رسمي وخت کي دليلامي شيانود اخستلوپه چانس ليري .

د آيس کريم خپلويه وخت کي ږه ډيره مه راباسه ، هسي نه چسي د آيس کريم په خايي دي مچان ترستوني شيونه شي .

د دي له پاره چي بظنون د سروسيه گڼه گڼه کي درځني ونه لويږي ، نوکمريند له ياده مه باسه .

(دوشنبه)

که چيرته دي واوريدل چي يودانه باد رنگه به شپيته افغاني دي نو مه حيرانيزه ، ځکه چي يودانه هگړه له ديرشوکه نه ده .

زړه دي غواړي چي رشتياووايي ، خودرواغ دا اجازه نه درکوي چي ږه دي په رشتياوچليزي .

د مکرويانو هلکان چي د سروپستان بي په خټ کي د ازيکي جارويه خير بپروي يادي وينستان لنډکړي اويادي دحشراتوڅخه داروواخلي ځکه چي اوس په مکروپانوکي تودي اوبه نه شته .

هر وخت توره دريشي مه اغونډه ، ځکه چي خاوري اود وري به درځني ژرنده گڼي جوړ کړي .

(سه شنبه)

که د زړه تکليف لري اويادي اعصاب کمزوري وي ، نوکچالان مه بيه کوه ، ځکه چي د بي بي اوريد لوسره سکه ونه کړي .

په داسي جيب کي پيسې مه زده چي پوستکي ته دي نيز دي وي ، ځکه چي جيب وهونکي دي په پاکی باندي ورسره غوڅ اوژورول نه کسري .

ژر تر ژره په کورکي بولورپاشي وکړه ، که نوخسک به دي پوستکس وباسي .

سرله اوسه د زړي لپاره د سکرو اوډيزلويه ټه کي شه .

(چهارشنبه)

څوک چي غاښونه نه لري ، د هغو لپاره به غذا پيټه اوخلوا ده .

هغه هم د زيارتونو ترڅ .

د عاشقانولپاره د زيارتونو ترڅ د ملاقات اوخيرات به چانس موجود دي .

سلاسي خوښي په دوته پيداشي ، امکان لري چي داخوښي به په بناړي سروسي کي د تش څوکي ترلاسه کول وي .

د اختر اوډونوپه ورځ دي هلکان کوښښ وکړي چي په کومه نجلسره

د تظيفا درياست ډېډيوم د ميچا نوښاد

رارسيدويه درشل کي ددغه
لهاي مچانويه لاندې شرحه يسو
پيشام صادرکړي دي ،
د بناړ د تظيفا تود رياست قدر
منو غږ و اوزموږ غمخوږو يارانو !
ستا پسې له هغې باملرني څخه
چي زمونږ د ژوندي باسې کيد واود
نسل د ډيپوالي په خاطر موجوده
ده ، د مچانود تولني غږ يد بناړ
د کوڅو د تولومچانويه نماينده گي
د زړه له کوسې مننه څرگند وي ، موږ
بنه خبروچي په دي راوروستسه
وختونوکي د تيلود نشتوالي په نوم
ستونزه تريوځايه ليري شوي ده ،
خود اچي ستاسي د پاکولو برسول

د بناړ د کتافوله مند وقونو
څخه د کتافود ارا ليقا ، خبر
راکوي چي دروان کال اوږي د



مين نه شي ، که نووروسته به د مچ غوندي لاسونه مروړي .

(پنجشنبه)

هغه څوک چي په بي لاس ډوډي خوړي ، نوکيڼ لاس دي د کاسي
له پاسه ښوړي ، که نومچان به ورځني په کاسه کي ولويږي .

که پلورونکي (هتيوال) دي پلارهم وي ، چي په قسمونو ونه لويږي
پخت دي بيدار دي ، ځکه چي خواښي به ميلنه درکړه راشي .

د واکوه چي د بريښنا د برح مامور درباندي مهربانه شي ، ځکه چي
بيگانه ته په تلويزيون کي هندي فلم دي .

(جمعه)

که په کورکي دي زړه به تنکيزي نود سباورن به سچله کي د بېچاره
له هغه څخه سود اړنيسه .

هغه څه چي له تانه ورک دي بيدابه بي کړي ، خويه دي شرط چي
د کهنه فروشي مخه ورته ونيسي .

مالوميزي چي ترکاري ډيره خوړي ، خودي ته دي پام اوسه چي آيب
درته په کيڼ کي ناست دي .

که د خپلو دوستانوکره ميله شوي نو ډوډي بي ټوله خوړه ، خو
د دنيا په هغه اوډغه سرخېروباندي د جاما غزه مه خوړه .

دري گونی اتحاد

خه موده بخوازموز به کوچه کی د پاکتر کتنهس برانستل شوانسه لوجه بی و لیکل چی: ((د ماشومانو د ناروغیو معالج)) . پاکتر به دغه کتنهس کی یوتن د یانسان او بیچگاری وهلولباره هم شریک کړي وه خو به خویشیو میاشتونکی هیڅ ناروغ بیدانه شو چی د پاکتر کتنهس ته دي ورشی اوبدي حساب د . د کان کرایه هم ورباندې تاوان وه . مگر هغه بله ورځ چی د کتنهس ترڅخه تیریدم او هسی می ورته بام شو چی دننه کتنهس له خلکو ډک وه او حتی یوشمیر باندې د بلیو په لاره کی خپل نوبت ته سترگس په لاره وو . کله چی خوقدمه هاخوا ورغی تیر شوم که کیل می چی د پاکتر د کاروبی د آیس کریم دکان خلاص کړي دي او کله مې د پاکتر د کتنهس په خپو ورباندې گڼه گڼه وه . مالا به دي خبره جرت واهه چی ناخپه می پنځه شپږ گامه ورباندې دیو د رملتون به لوجه سترگی ولگیدي . که کورن چی د همدغه پاکتر بخوا . نی کپو ډر او یانسان والا د میز تر شا په یولاس خلکوته دارو ورکوي او به بل لاس ورغنی بیسی راشمیري په د رملتون کی گڼه گڼه هم له کتنهس او آیس کریم فروشو څخه که نه وه .

د دغو دریو صحنو په لیدلو سره راته ثابت شوه چی د آیس کریم به د کان کی ناروغان تولید نیزي او پاکتر بیاله د غوټولید شویو ناروغانو څخه نیس او درملتون والا د پاکتر له غنی نسخی څخه د بیسو بندلونه تولید وی له هغی ورځی چی دغه دری گونی اتحاد منع ته رافلس دي نو د کوخی د اوسیدونکو په نه د دوه شوي .



لاتراوسه به دغه نوم موټونه زمونږ دغذایی زیرمود جوراوتالاکولوسو لپاره نه دي رايستلی . به تاسی باندې نور هم زمونږ اعتماد له خوا څخه خو خو محله زیات شوي دي . همدغه راز دوي د دغه بیغام په لړکی د مگرو بونود لیز د ولوسه برخه کی له بلان څخه د زیات کار زمه کړي ده او ډاډی څرگند کړي دي چی د شرایطو د مساعد والی به صورت کی به د تنظیفاتوله سند وگورونو څخه د د اوطلبانو لسی د خلکو کورونو ته هم راستوي . خو د کورونو په پخلنه کی خپل تاریخ ر سالت ترسره کړي .



یعنی کسان د بیچگاری په مقابل کی یا احساسیت لري او یا هم ډاډی . د دي له پاره چی د وینوله بانک سره د وینود مرستی به وخت کی دغو کسانو خپله ونډه ترسره کړي وي نو د وینی بانک ته مشوره ورکول کفزی چی د دي کار له پاره څسک تریبه کړي . خو د دغو تعلیمی اوتریبه شویو څسکو په وسیله د کورنیو آسانو د بیچگاری په بحای له وینه ورکونکی څخه وینه واخلي .

نوم اومقام ترلاسه کوي . پروانسه لري چی سر پوه هر نوم مشهور شی . لکه هدف له نوم ایستلو څخه دي . په دي باب د دي ژبی یو متل دي چی : ((د رجغري بنشین نام بکش)) .

همد اطنز لیکونکی دي چی بی نومه بی نښانه خلک د نوم اونیسان خاوندان کوي ، او همد اطنز او انتقاد دي چی ناپیژندل شوي خیري د امرنو په مقابل کسی د پیژندلوي او اعتبار ور گزوي . که چیرته له ماسره د خپلی موسسی په خریداریوکی د طنز لیکونکی سو د انتقاد نوم مرسته نه واي نسو د ریاست خوکی به می په خوب کسی هم نه واي لیدلسی .

د طنز لیکونکوله برکته

ټول پیشرفت او ترقی د طنز لیکونکو د انتقاد ونوم حصول بولی . نوموړي به دي نظر دي چی هرڅومره د طنز لیکونکوله خواځوک انتقاد شی ، هماغومره به ټولنه کی شمسو هتر بران چی بخواد گوډ لوتشولواو وجیب ډکولود ریاست د خدمتو د یوز او اوس د دغه ریاست برحال رئیس دي . خپل

بقیه از صفحه (۵۵)

در آن معروف بازی (بدمنتن) و گزوه می به بازی تینیس میر- داختند و به یک سخن، که ماحولی بود آنگاه از صدق و صفا و صمیمیت و یک رنگی، همه یکسان بودند. تبعیض خورد و بزرگ، امرویان و کازگروگان فرماد ران وجود نداشت آن روز راه خاطر دارم کسه (اشوک کمار) آمرلابراتوار بود و حرفی از تمثیل و هنرنمایی نمیید است. آنروز راهم فراموش نکرده ام که (دلپ کمار) در قلم (جوارناتها) مقابل (مردولا) ظاهر شد و بسیاری از مردم گفتند این جوان در دایره، فلم هادیر باقی نخواهد ماند، در حالیکه هیرویین فلم (مردولا) بسیار شهرت گرفت.

زمانی راهم به خاطر دارم که برای اولین بار موقع یافتم آزادانه و با استقلال فکری از یک فلم (اد پویکاراتی) فلمبرداری نمایم برای این پیش از آن، همه امور تخنیکي فلما- به ویژه فلمبرداری به دست خارجی ها بود. زمانی میسر شد که کار فلمبرداری (مغل اعظم) به دست من گذاشته شد. در این فلم (چند روهن) در نقش شهنشاہ اکبر- (سپرو) در نقش شهزاده سلیم و (نرگس) در نقش انارکلی تعیین شده بودند. کار فلم آغاز شد و هنوز هشت رسل فلم تکمیل نشده بود که (چندر- موهن) ناگهانی در گذشت و کارگردان مجبور شد که در کاست فلم تجدید نظر نماید که این امر مدتها به دراز کشید.

(آر-دی-ماتھ) کارگردان و فلمبرداری نامدار سینمای هند که ذهن پرتوان او چون منبع نور بود درخشش و خاموشی نداشت نیست میا فریاد:

در سال ۱۹۲۴ وقتی کالج دهلی را تمام کردم برای فراگیری بیشتر معانمان شدم. در آلمان تصویر بر این بود که وقتی میتوانم به موفقیت نایل ام که لسان آلمانی را خوب بلد باشم که این امکانات برام میسر نبود. از آن جا به نیویارک رفتم و به زود ترین فرصت کارهای علمی را در دستوری معروف (فوکس قرن ۲۰) آغاز کردم و در هملوی اساسات فلمبرداری به تجربه اندویدی در-

بخش لابراتوار نیز برن ا ختم مدت دو نیم سال این فراگیری به طول انجامید و بعد به وطن برگشتم و در دستوری بمبئی تاکیز شامل کار شدم. چون (اشوک کمار) در بخش لابراتوار تحصیل و تجربه بزرگ نداشت لذا جاییش را برای من واگذار نمود و خود وارد عرصه سینما و تمثیل شد.

در سال ۱۹۴۱ نخستین فلم (اشوک کمار) پویکاراتی را بنام (انجان) فلمبرداری نمودم. مدتی کار من استقبال میشد، تا آنکه (همانسواری) چشم از جهان بست و استقلال کار استودیوی (بیبی تاکیز) به پایان رسید.

در این جای برامون چند بازیگر مشهور سینمای هند، صحبت های بی شایه دارم:



حایل بود، شکل یک جهنم راه خود گرفته بود. از این جهت تا پایان عمر، زنده بقی رادر حال مجرد، بامادرش سپری کرد. بزرگترین رنج او، بیماری قلبیش بود و بزرگترین وسیله خوشبها پیش بد برای ازمانان و دستان دربارتی ها بود. او بول زیاد به دست آورد و همه را خن کرد و در پایان عمر زنده گسی



... این چه حال است اگر به صحت او آسیب برسد؟ ولی پیش از آن که کارگردان - پاسخ بدهد، برتهوی راج غمید: (تو به تماشای شونتنگ فلم آمدی یا به منظور مداخله در کار دیگران؟) ماد رراجیور، سراز نشیدن صدای شوهر، دوباره به چوکسی نشست و دیگر صدای از او بلند

کار یافت و به زود ترین فرصت آوازه قائم کرد و به سکوی بلند شهرت و موفقیت زانو زد و عزیز یزد هر دل شد. وقتی ما برای تهیه فلم (مغل- اعظم) به راجستان رفتیم، در ایستگاه ترن، هزاران هزاران هوا خواه او در ایستگاه گرد آمدند بودند تا او را از نزد یک ببینند. تلاش های مخفی کردن دلپ کمار از انتظار، چندان مؤثر نشد و او را از نزد یک ببینند. پیوسته فریاد میزدند: تا زمانسی او را نبینیم، بر نمیگردیم. چاره نبود جز این که دلپ صاحب ظاهر شود. این منظره در طول عمر بی سابقه است. برای اینکه در حدود بیست هزار بیست زن و مرد کودک بیمار را که آرزوی دیدن او را داشتند، روی چهارپای ها آورده بودند. منظره یک بیوزن بیمار خلی جا -

بول قابل توجه برای بیمارانی که به دیدن او آمده بودند. در لیب کمار در هملوی استعداد بی نظیری که دارد، هنرمند و وسیع الصدر و وسیع النظر بود. و انسان بی نهایت پاک و شریف و مامعاشرت است. او در نقش خود بسیار عمیق فکبر میکند و در کوچکترین رمزی از رموز هنری نقش، تا مل و مذاق فراوان به خرج میدهد. در یک صحنه فلم مغل اعظم، پس از دستگیری انارکلی شهزاده سلم (دلپ کمار) به ناراحتی تمام نزد مادرش میشتابند و درخواست رهای او را مینمایند. در این صحنه، (دلپ کمار) بعد از یکبار و آراسته گن لباس در گردان استودیو به دیدن آغاز میکند، آن وقت، با وضع آشفته و نفس سوخته وارد صحنه میشوند و صحنه به قدری موافق به خواست کارگردان واقع میشود که کارگردان بیدرنگ برای کف میزند و این کف زدن به خاطر این بود که کارگردان ننگته بود که او چی کند. این خود او بود که صحنه را ساخت و پرداخت.

بسیاری را عقیده بر این است که دلپ کمار در کار کارگردان انسان مداخله میکند. ولی از آنجاییکه من او را نیکو بینم، عمل دلپ مداخله، نه بل که منتهای علاقه مندی او را به حرفه و هنرش نشان میدهد چه او در هر رشته بی ارزشته های سینما توگرائی، به حیث یک شاگرد پژوهشگر و کجکا و جستجوگر به کوشش های دقیق پرداخته و سرشته بی به دست آورده است.

من بدون اغماض و اغراض، این موضوع را آشکار میسازم کسه دلپ کمار فلم معروف (اشوک- جنتا) را خودش کارگردانی نموده ولی بنا بر اعتقاد و اخلاصی که به (نتین بوس) داشت، روی رکلام ها و تایتل فلم، نام او را ثبت کرد. مترجم، این موضوع را تایید میکند برای این که وقتی پای مصاحبه با دلپ کمار نشستم، برادرش (حسن خان) و خواهرش (یاسین) از این موضوع خلاصه می گفتند، ولی شخص دلپ کمار در حالیکه حقیقت بقیه در صفحه (۸۹)

برای کارگردان

موتی لال:

این هنرمند جوانمرد از دستان نزد یک من بود و کارگردانی راهم شوره او آغاز کردم. نخستین فلمی را که کارگردانی و فلمبرداری کردم (گجری) نام داشت که در آن (تویا) و (موتی لال) همبازی بودند. (موتی لال) انسان ظریف طبع بود و با همه همکاران باگذاده روی و صمیمیت برخورد میکرد. او انسان صاحب دست و دل باز بود و در موضوعات بسیار پیشیای افتاده هزاران کلد را خرچ میکرد. زنده گسی زناشویی او به علت تضاد های فکری و روانی که فیما بین او و همسرش

او، دچار حسرت و پشیمانی و افلاس و در به در می گردید به طوری که حتی فلم آخرینش نیمه ماند و او چشم از جهان بست. فلم نیمه مکل او به دریافت مد الهای طلایی نایل آمد که متأسفانه این افتخار راه چشم ندید.

برتهوی راج بد رراجیور (برتهوی) یکی از بزرگان سینمای آن روز بود که در فلم (مغل اعظم) او را از نزد یک دیدم و طوریکه لازم بود او را شناختم. این هنرمند خیلی به حرفه اش علاقه داشت. در قلم (مغل اعظم) به اقتضای صحنه فلم، قرار بود

در یک صحنه دیگر فلم (مغل اعظم) در شینر محمل، هدایت چنان بود که برتهوی راج به حیث یک باد شاه از حرکات ناهنجار (انارکلی) باید آن قدر برافروخته شود که در چشمانش سرخی پیدا آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدد بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد برآورد:

نشد وید هویالا:

(مد هویالا) یک دوشیزه خوش رخت و صاحب اندام متنا - سب و زیبای در خورتوجه بود. آن روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به چند مورد خاص دیگر بسا افسانه روز بود، ولی به علت خشی پیدا آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدد بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد برآورد:

ولی قصه فلم (مغل اعظم) در یک صحنه فلم قرار بر این بود که انارکلی، زنجیرش شود برای حقیقی جلوه نمودن صحنه، کارگردان زنجیرهای زنجیرت نولادی تهیه دیده بود تا آن را

عشق و رزی نارسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند. (مد هویالا) ستاره بی بود. بر استعداد، توان مند و علاقتند به کارهای هنری، ولی متأسفانه به جز چند مورد خاص دیگر بسا کارگردان خوب رویه رو نشد. در غیر صورت بدین ترید او به عنوان یک ستاره افول ناید. سو موقعیت خود را در سینمای هند قائم میکرد. پیروان دلپ کمار:

فلم اول این هنرمند (جوار- بهاتا) نام داشت و تا آنکه ل فلم (ملن) در زمین تاکیز معروف کار بود. بعد استقلال

لب بود. همینکه دلپ کمار از ترن خارج شد، نواسه هایش صدا کردند: (مادرک بزرگ... ما درک - بزرگ... دلپ صاحب بیرون آمده، او را نگاه کن). بیوزن در حالیکه از روی چهار پای به شکل خود را بلند میکرد. دلپ کمار توجه شد و نزد یک آمد و دست خود را روی پیشانی او گذاشت و برایش سلام کرد. بیوزن در حالیکه اشک هایش جاری بود، گفت: (دیگر از زندگی دلپ صاحب بیوشوی بالاتر از یکسند و بیجا سال عمر کنی). بعد دلپ کمار یک مبلخ

آشنایی با ستارهگان ورزشی جهان

قهرمان پرتاب گلوله

موترسیکل رانی میناید ۱۰۰ ار در مسابقه بین المللی (مینی موتسر سیکل) به حجم ۵۰ سانتی متر مکعب (سی سی) کوچکترین اشتراک کننده بود. این مسابقه در اطراف شهر بود ایست صورت گرفت.

اولف تیرین از چهره های موفق ورزش پرتاب گلوله از آلمان دموکراتیک است او در سال ۱۹۸۹ به موفقیت های چشمگیری در ورزش پرتاب گلوله دست یافته و به مقام قهرمانی نایل گردید.

هندبال آبی

تیم ملی هندبال اتحاد شوروی در مسابقات اروپای بر قهرمانان یوگوسلاویا و آلمان قدرال مسبق است. در این ارتباط تیرین تیم در مسابقه خود گفت: هندبال آبی مراحل رشد و تکمیل خوشتر میباید. به نظر من در این نوع بازی روند گولکیر مهتر میباید. گولکیران سرزوب است مسابقه را تعیین میکنند. ضمنا تغییرات در قوانین و مقررات این نوع بازی به میان آمده است. حالا بازی گمان صرف ۲۵ ثانیه توپ رانند خود نگاه میدارند و متخلفین مدت ۴۵ ثانیه اخراج میگردند این گونه نوآوری مجربان مسابقه را فعالتر و پنامیک گردانید است.

اولف که ۲۷ بهار زنده گسی را سپری نموده و در شهر زیبای برلین زنده گسی میکند ۱۹۵۰ (یک متر و نود و پنج سانتی) قد دارد و وزنش به ۱۲۰ کیلوگرم میرسد وی در رشته اکتساب تحصیل میکند چنانچه در سال ۱۹۸۲ او با پرتاب گلوله به فاصله ۲۲٫۶۲ متر و یار دیگر در سال ۱۹۸۹ با پرتاب گلوله به فاصله ۶٫۲۳ متر توانست رکورد جهان نی را قام سازد.

اولف تیرین نخستین ورزشکار جمهوری آلمان دموکراتیک بود که در بازی های جهانی سولمدال طلا را کسب نمود. او در این مسابقات به شکل غیر منتظره و خیلی دراماتیک توانست در فاینل به مقام قهرمانی دست یابد.

اولف تیرین از دوایج نمود. پدر یک بصر میباید و در یکی از معاصبه هایش میگوید: من همیشه کوشش نموده ام تا در همین رشته ورزش به کام ادا می دهم. علاقه زیادی دارم که از تجارب سایر ورزشکاران این رشته نیز چیزهایی بیاموزم تا این تجارت بون را در اجرای مسابقات به کار گیرم.

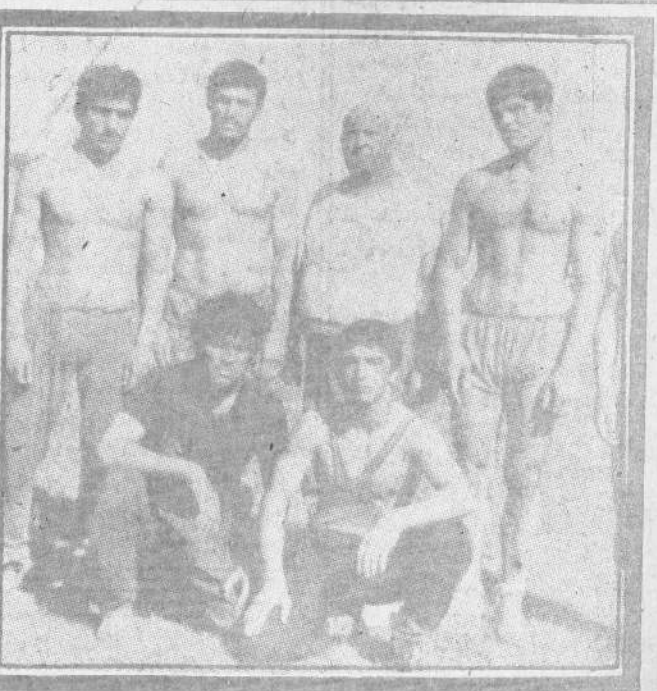
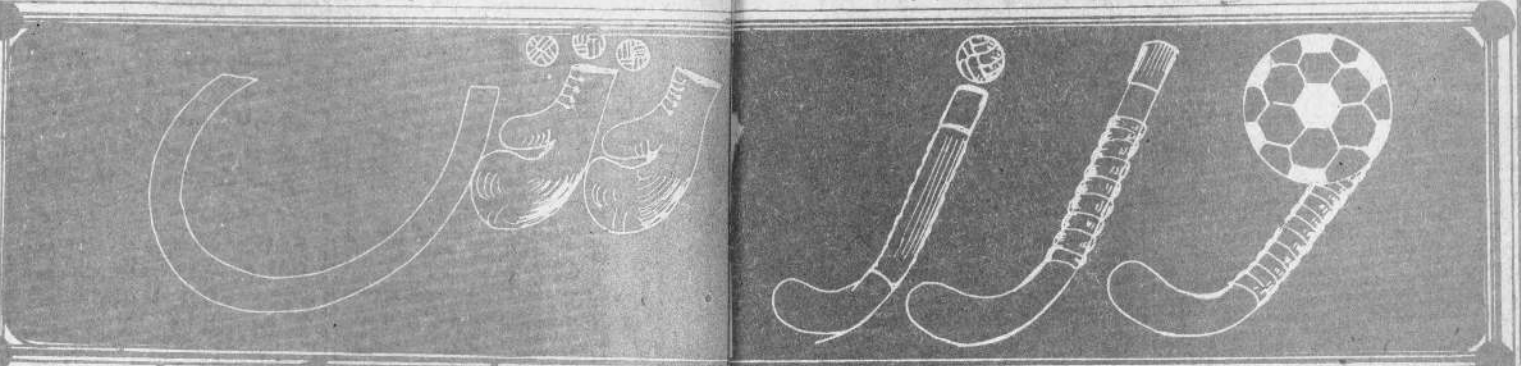


موترسایکل سوار کوچک

در کدام سن میتوان موترسایکل رانی نمود؟ کابورتالماسی - کود که پنج - ساله هنگری به بهترین شکل



د ایر گردید. در سالهای اخیر زنان جود و باز جایانی توانسته در میان دیگر زنان جود و بازمدال طلایی مسابقات را به دست آورند. باید گفت که زنان قادر استند اکنون در این نوع مسابقات همبها مانند اسپه سواری، قایق رانی و نشان زنی و شطرنج با مردان مسورانه رقابت نمایند و حتی در برخی مسابقات رقیب جناسیکن پیکنگ بانگ و اکو باتیک مردان وزنه نان به شکل جوهره های ورزشی فعالانه حصه گرفته و همراه مردان افتخارات زیادی را کسب نموده اند.

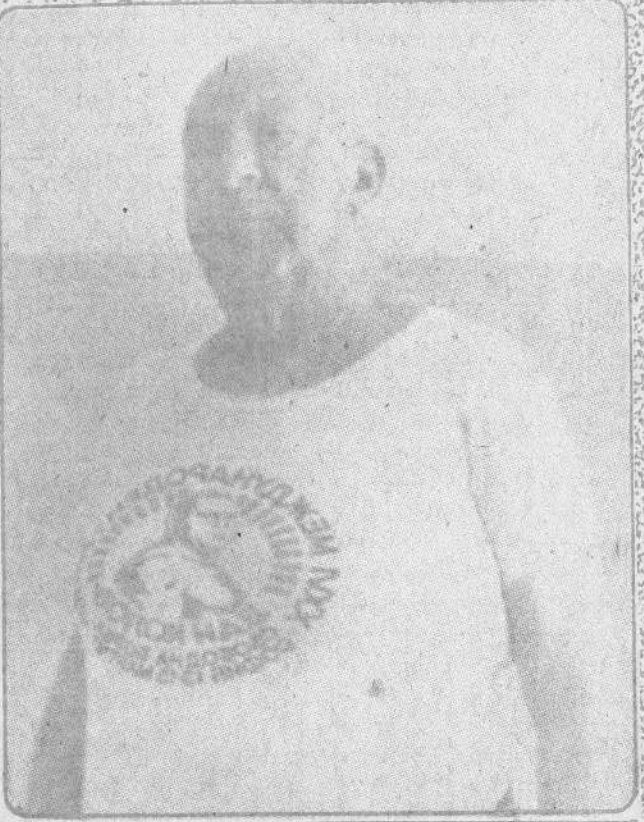


آزاد و تریه شاگردان چنین روشنی انداخت: مدت سی سال میشود که با کمیته دولتی سیورت همکاری دارم. هم اکنون به صفت رئیس فدراسیون پهلوانی و سرترینر ایفای وظیفه مینامم. به تعداد ۶۰ نفر از نوجوانان و جوانان را در رشته پهلوانی تحت تربیه دارم. گذشته از آن با عده ای از کلب های آزاد که تعداد آن به چهارده کلب میرسد، در رشته پهلوانی همکاری مینامم و اگر خود ستایی نشود تا اکنون جمعا به تربیت بیش از هزار نفر شاگرد نیز هست گماشته ام که هر کدام آن ها اکنون پهلوان نخبه و محبوب کشور ما اند که در سطح ملی و بین المللی بحیث چهره های موفق و ممتاز شناخته شده اند. پهلوان نظام به پاسخ این بقیه در ۹۲

تیرین و نام آورترین پهلوان کشور ما که نه تعداد رداخل کشور حتی در خانج هم شهرت و محبوبیت زیادی دارد. زاجع به سفرهای ورزشی خود شرکت در مسابقات جهانی و نتایج آن گفت: در مسابقات بین المللی که در کشورهای جاپان، ایتالیا، اندونزی، هنگری، چکوسلواکیا هند، تایلند، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای آسیای دایر گردیده، شرکت نموده و بیشتر مقام دوم، سوم و چهارم را در میان پهلوانان دیگر کشورها احراز نموده ام و در رانزوتر از صد مسابقه در سطح ملی و بین المللی کنه نتایج بیوزیندانه و عالی را کسب نموده ام. هارود یلیم همراهم داشته است، شرکت نموده و لقب قهرمانی خود را حفظ نموده ام. پهلوان نظام در مورد همکاری های خود با کمیته دولتی سیورت و روی کار آمدن برخی از کلب های

نخستین زنان جود و باز

کانونیکی از زنان کشور جاپان مؤسس ورزش جود و در -



نظام - خلیفه بزرگ پهلوانان ما

مترقد و نیم متر عرض خانه هایش در حدود بیست و پنج سیوار را به آسانی بر میداشت و تاد و تیرین مسافتها انتقال میداد. در سن مورد سخنانی هم از خودش می شنوم که میگوید: در گذشته هارویدها، میله ها و برگداری روزهای ملی مسابقات پهلوانی در بادام باغ، سیاه سنگ و دامنه علی آباد به راه میافتاد. در آن زمان مسن پهلوان قوی پنجه و شناخته شده می بود. کمتر کسی جرات میکرد با من روی روی مسابقه دهد و اگر هم چنین کسی پیدا میشد، بسر مسابقه برایش دشوار بود. پهلوان نظام این مسابقه دار

این بار صحبت از پهلوان شهری است که سزاوار کشتی گیران بوده و هم اکنون نیز خلیفه بزرگ پهلوانان کابل است. کسب یکصد و هشتاد و دو کیلوگرم وزن و پهلوانی را به حیت پیشه اصلی زنده گیش برگزیده و از نوجوانی زما نیکه هفتاد و یک سال بیشتر نداشت. در ورزش پهلوانی رو آورده است. از پهلوان نظام میگویم: او که ابتدا تمرینات پهلوانی را بر زیر نظر استادش به خلیفه برات شروع نمود و آهسته آهسته نظر به لیاقت و توانندی جسمی خود، پهلوان چیره دستی از رویون بیرون آمد. در آن وقت استاد با یک و نیم

تاریخ موسیقی ایران

تألیف: دکتر علی قزوینی

نو قند ان محترم موسیقی شما زیاد کلمه (سر) (لی) (سوال)؛ را شنیده اید. وقتی کلمه موسیقی به میان آید سه کلمه فوق را با خود دارد. یعنی اجزای هند و وجد انانید بی موسیقی اند اگر سخن از موسیقی کلاسیک است یا الایت و اگر از موسیقی شرق است و یا غربی، عناصر فوق را شامل است. اگر پارچه آهنی (سر) یا (لی) نداشته باشد ویژه کسی موسیقی را از دست میدهد.

سر: کلمه سانگرت است به معنی آواز مؤثر که گوش انسان را را نیک بیندیرد. و یا به عبارتی دیگر: هرگاه شمار اهتزازات یک فرکانسی صدادرنی واحد زمان منظم باشد در نتیجه آواز طنین دار و مقبول به گوش میرسد که آنرا ((سر)) گفته میتوانیم و هرگاه ارتعاشات نامنظم باشد آواز بدون طنین و ناخوش آیند است که آن را بی (سر) میگویم. مانند آواز مرکب، زاغ و چکش کاری - آهنگران و غیره.

اما در موسیقی آواز بعضی از سراینده گان یا آله موسیقی بعضی از نوازنده گان یا کم سر و یا نوازگان که بی سر مطلق به آن گفته نمیتوانیم.

هرگاه آواز یک خواننده معیار تعیین شده فرکانسی یک نوت را بپوشد یا از آن بگذرد یا از آن فرکانسی محدود شده زیاد باشد در نتیجه آواز مؤثریت خود را در گوش شنونده از دست داده و شنونده بی تفاوت به آن گوش میدهد و در بعضی خلق تنگ میشوند طوریست اهتزازات یک سینک یا اکتاو وسطی به اثر تجربه فزیکس قرار دین تعیین شده:

- ۱- سا ۲۴۰ فرکانسی
- تانیبه
- ۲- ری ۲۷۰ فرکانسی
- تانیبه
- ۳- گ ۳۰۰ فرکانسی
- تانیبه
- ۴- ما ۳۲۰ فرکانسی
- تانیبه
- ۵- ره ۳۶۰ فرکانسی
- تانیبه

۶- د ۴۰۰ فرکانسی

تانیبه

۷- نو ۴۵۰ فرکانسی

تانیبه

۸- سا ۴۸۰ فرکانسی

تانیبه

هرگاه آواز یک خواننده با یکی از هشت نوت فوق تماس کند و لی صیارا بپوشد نکند مثلا آواز کم سر باشد چه عوض ۲۴۰ فرکانسی در تانیبه در (سا) ممکن است ۲۳۵ یا ۲۴۰ تانیبه باشد

این آواز کم سر است و هرگز اگر ۲۴۵ یا ۲۵۰ فرکانسی در تانیبه باشد سر بالا است که در هر صورت آواز خواننده ضعیف و مستلزم تنه های شاقه می باشد.

تفاوت فرکانسی هارمانظر به مهار اصلی آن صرف موسیقی دانان یا تجربه نوازگان که گوش سر عالی دارند تشخیص نمیبند.

ولی مردم عادی به آن بی تفاوت میانند و اگر تفاوت زیاد باشد شنونده های عادی را این نوع پارچه های موسیقی خلق تنگ و عصبانی میسازد و موسیقیدانان سر نعم حتی سالون کسرت را ممکن ترک کنند. آواز یک خواننده وقتی سر مطلق پیدا میکند صدا

از خود جوهر یا جواهری تولید کند و شنونده را صرف نظر از آن که امور شعری آن را بداند یا نداند یکی از حالات حزن یا نشاط پیدا دهد یا موع شنیدن شوند و را وجود ثانوی ببخشد.

یاد داشت: فرکانسی های که در بالا مطالعه گردید هرگاه به ترتیب هر کدام آن را در همان زمان یک تانیبه ضربه زد و کنید. یعنی در چند اهتزازات هر سر سینک ((زیر)) یا بالایی را میبندد و برعکس اگر هر کدام آن را تقسیم دو کنید باز هم در یک تانیبه واحد شمار اهتزازات سینک (هم) و یا چپ بپوشد (سا) را که شروع کرد پیدا دهد شما میتوانید به همین ترتیب فرکانسی های سینک های زیر تریوم ترا بپوشد کنید اما به شرطیکه اهتزاز

بطرف هم از ۴۰ فرکانسی در تانیبه کم نشود و از ۲۰۰۰ فرکانسی در تانیبه زیاد نشود که قابل شنیدن از نظر فزیک صوت نیست.

فرکانسی های نوت ها امروز معمولاً در پروگرام سازی موسیقی توسط کمپیوتر مورد استعمال دارد که امیدوار استم در آینده های نزدیک کمپیوترهای خانه هم وارد بروجای بیاوند.

در صورتیکه نوآموزان محترم موسیقی آرزوی تعقیب این سرال تدریسی را داشته باشند باید با حوصله مندی نکات ذیل را در نظر بگیرند تا هنرنند با (سر) و (لی) بار آیند و سواد موسیقی را فرا بگیرند:

۱- هارمونی هارمونیاالات در پیرو موسیقی را اگر آید و یا نومیوخرید باید برای سرکردن به نرفنی آن بدید و بعد از سر نمودن از آن مراقبت جدی نماید.

۲- در آتای نواختن بکه به اندازه ضرورت بزنید زیرا فشار زیاد هوا داخل دهه هارمونی بهما هارمونی هارزود بی سر می نماید.

۳- آله موسیقی مورد نظر خود را بعد از سرکردن صرف برای خود تخصیص دهید یعنی به اصطلاح (هردسته) نسانید.

۴- از شنیدن موسیقی های بلند و گوش خراش که حتما بی سر می را در قیال دارد خود داری کنید.

۵- از شنیدن نیت های کله که کیفیت خود را از دست دادند و تأثیر یکار در های که مؤثر آن سرعت مناسب را ندارد و صدا را بی سر میسازد محلولوگیری نماید.

۶- در تمرین روزمره تفاوت سر های کویل و تیور یعنی خفیف و تقیل را بادقت به خاطر بسپارید.

۷- در صورتیکه آواز خوانسی میکنید با حوصله مندی کامل روزمره قبل از ناشتای صبح و شستن دهن آواز را با یکی از آلات سر شده تمرین دهید البته

در نوت های پایین تارشتهای صوتی گلر آماده گردد. با مراعات نقاط فوق هیچگاه

نواوز دل سرد نميگرد و برعكس
ارتقا مينمايد .

لس :

لي عبارت از حرکات منظم
اجسام به درجات مختلف سرعت
ميباشد . و بيايه عبارته ديگر :
لي پديده طبيعيت است که شما در
طبيعت زياد آن را پديده وحشي
نموده ايد . مثلا حرکات منظم
نظام شمسي يعني به صورت منظم
تبديل روز به شب ، تبديل فصل
فصول ، ماه هاي قمری حرکات
منظم قلب ، رفتار يکخواخت ساعت
و صداها مثال ديگر :

اگر (موسيقي) را جسم تصور
کنيم . (لي) روح آن را اگر موسيقي
را (روح) فرض کنيم ، (لي) جسم
آن است .

داشتن (لي) غالباً در انبسان
فطريست و کم اتفاق ميفانند که
کسي باشد ، البته مشوره
استاد در اول ضروريست .

هر شاگرد نواوز اولين درصوبه
سپتي را زير نظر استاد بالسي
شروع ميکند . مثلاً اگر شما به ترتيب
برده هاي هارموني را از چپ به
راست شروع از (سا) بنوازيد
به ترتيب صدا صعود ميکند چون
زمان لازم است که کلک شما از
يک برده به برده همجوار برويد
ولو هر قدر زمان خورد و لحظه بي
باشد ، با آن هم وقت ضرورت
است باد رنظرداشت اين وقفهها
يا لحظه هاي بسيار کم و بلااشدن
به برده هاي درسي به گرفتار
زير توجه فرماييد :

اگر گرفتار اين صداهاي بيهم
را در ذهن تصور کنيم ، در
نتيجه شکل يك زنبه را خواهد
داشت زيرا همين لحظات کوچک
گراف صدا را از خط مستقيم پهنيزده
تبديل ميکند . پس اگر ارتفاعات
يا خيز زنبه را سر قبول کنيم
افتاده هاي زنبه عبارت از (لي)
ميباشد ولازم ويلزيم يك ديگر
اند . لذا به هيچ وجه اگر
صدا به شکل خط مستقيم نزول يا
صعود کند ، ويژه هي موسيقي را
ندارد .

به ارتباط يك پارچه آهننگ
فرق با لي و لي قرار ندهيد
است :

وقتي شما هارموني را به ترتيب
از (سا) به سوي راست
بنوازيد . مثلاً
سا . ري . مي . ف . سه . رده . ني . سا .
وقتي کلک شما از (سا) به ري
ميرويد و از (ري) به (گه)
و همين طور تا آخره اگر همين
لحظات خورد که شما را مجال
ميدهد که کلک را به سر هلسوي
آن ببريد ، تا اخير با هم مساوي
و يکخواخت باشد ، شما با لي کار
ميکنيد و در ضمن آن بي لي استيد .
همينطور در يك پارچه آهننگ
معمولاً شما پديده با شيد که
نوازنده ها لي را همراي باشم
ميکنند و بيايه اصطلاح ميگيرند


و يا اگر طبله نواز استيد در نظر
ميگيريم تال تيتال را که داراي
۱۶ ضرب است :

تا - دن - دن - نا - نا - دن
دن - نا - نا - تن - تن - نا -
نا - دن - دن - نا

بين ۱۶ الفاظ فوق پانزده فاصله
هاي زماني خورد موجود است .
يعني طبله نواز (نا) اول را به
طبله ميکوبد يك لحظه زماني خورد
موجود است که (دن) را به
تعميق آن و به طبله ميکوبد . اگر
همين زمان هاي لحظوي يکوا -
خت و مساوي در نظر گرفته نشود
تا اخير طبله نواز با لي است .
پس اگر نواختن ضربه توسط
طبله نواز در اول صحيح بود ، سا
اخير به همان حال محکم شود و اگر
بطي است همچنان بطي و يکوا -
خت بين ضرب ها نگاه شود .

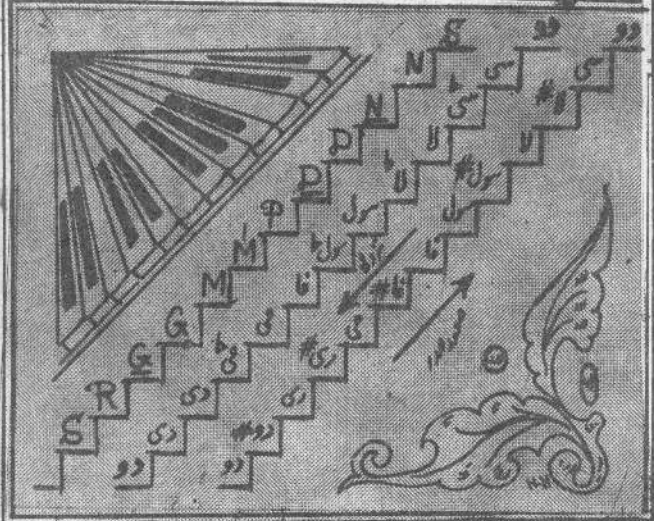
اين يکواختي زمان با لحظه هاي
خورد را در نواختن اگر امراض
و عادت کيد شما بدون شکل با
لي خواهد بود .

تال :

صنعت ريتيك است که توسط
موسيقيدانان قالب شده ميند
آن از حرکت يك قلب سالم گرفته
شده يعني قلب ما داراي تال
دو ضربی است (که سه . دو ضرب)
واحد قياسي تال درهند ماشه
يا  و يا ضربان است .
الفاظي که توسط طبله نوازان
گفته ميشود ، الفاظ صدا دار -
استند که مفهومي ندارند .

(تال) ، خلاف (لي) که
پديده طبيعي بود کسي و -
صنعتي است که بايد آموخت .
هر (تال) در خود (لي) را
همراه دارد .

تال هادرشوق اقسام زياد دارد و
بعضاً نوبت الماده معلق اند که
اجراي آن بدون استادان فن ،
توسط اما توران دشوار است . اگر
شماره هاي ضربان با ماشه تالها
طابق باشد ، تال مذکور شکل و
اگر جفت باشد ، ساده تر است .
در بخش اينده صورت تدريسي
طبله تشریح خواهد شد .



تال و ضرب

ترجمه از: حسن نیر

سپاس از امیران

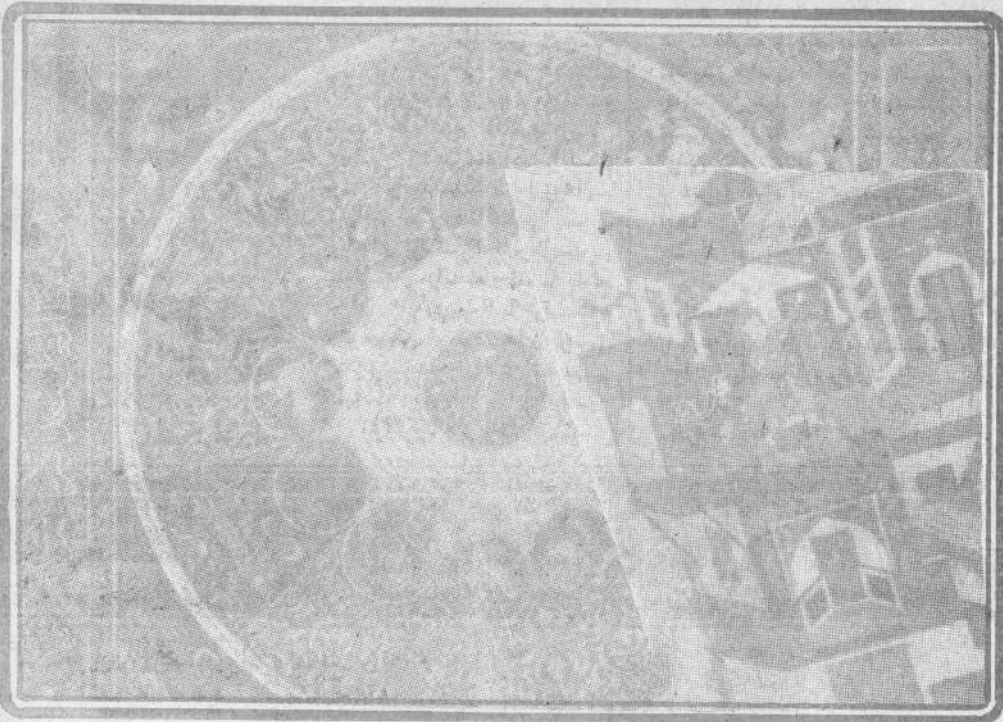
چون بجهت سائپی که امیرانوی بزرگ را بنانجهاد

نوشته ادوارد گومز
جلد نهم

نمایشگاه‌های در واشنگتن

درواشنگتن نمایشگاه‌ها و
 تهوریان را برهنه و اسلام با بر
 گذاری یک نمایشگاه بزرگ از زبان
 می‌کنند .
 حتی در زمان حیاتش، دست
 آورد ها و بیروزهای تیمور،
 اسطوره‌ی نیا انسانوی بود . مثلاً
 باجه صوت تکان دهنده
 و نیرومندی شکست انگیزاین چوبان
 بچه شده چهاردهم از سلاله
 ترک و مغل که فرمانروای فارسی
 شد نیروهای خود را برف آسا
 از انا تولیه در غرب تا مرزهای
 چین در شرق رهبری کرد ،
 تا (۱۳۷۰) امپراطوری وسیعی
 شیبه قلمرو تحت فرمانروایی
 نیاجدش جنگیزخان را تشکیل





کرده بود.
باهمان نیرومندی و زرنگی
که از خود در میدان نبرد تبارز
میداد، تیمور (۱۳۳۶-۱۴۰۵)
که بنام تیمور لنگ معروف است،
به راههای رو آورد که در سرزمین
های تحت تصرف خود، جاودانه
بماند.

با ایجاد پایتخت در سمرقند
آسیای مرکزی، وی پروژه‌هایی
وسیمی را رویدست گرفته
از جمله اعمار چندین مسجد که
نمونه‌های خوب هنر بهری
بشمار می‌رود.

تیمور به شیوه‌های نیمه چادر
نشینی در دامان آسیای مرکزی
بزرگ شده بود اما در مقام رهبری
مناطق که در آن مسکن گزین شده
یعنی در مناطقی که سنت‌هایی
فرهنگی فارسی نفوذ و سینه‌طره خود را
داشته او با نهاد‌های اسلامی
به تامل آمد. تیمور ازین هنر با توده‌ستی
استفاده کرده و از هنر متصرفات

خود بحیث وسایل و ابزار تحکیم
قدرت و مشرویت جاه و جلال
خود استفاده نمود. تاثیر ایدار
و دوام دار این خانواده به‌ر هنر
اسلامی در هنر و فرهنگ فارسی
در سده پانزدهم جالب توجه
است موضوع و هدف نمایشگاهی
را تشکیل می‌دهد که در همین روزها
در گالری ارتو سکلر در انستیتوت
سمت سونیاد ر و اشتگنسن
در دست تهیه است. نمایشگاه

بتاریخ ۱۲ اگست (۲۲ -
اسد) گشایش خواهد یافت.
راهی را که تیمور در پیش گرفت
چنان معیارهای را ایجاد کرد که
برای نسل‌های بعدی معیار
های اساسی، تزئین و ساختن
و مهندسی در اسلام شد.

در حالیکه در دوره رنسانسی
اروپا تیمور را فاتحی می‌شناختند
خفتند که خوابها و آرمان‌های
بزرگ را از طریق کار زار بر حمانه
نظامی تحقق می‌داد، وی -
توانست بر انکار نیکولو ماکیاویلی
در رابطه با سیاستمداری اثر
گذارد و کرسٹوفر مارلووی را بر
انگیزخت تا ((تیمور لنگ کبیر))

صدها اثر دیگره نمایش گدا -
شده شده است؛ این کتابخانه
شاهی پایه بیان دقیق تشریح
ورکشاپ هنرمندان و صنعتگران
شامل آسیای تریخی کتاب‌های
مصور، طرح‌های مهندسی
و سایر کارها برای دربار است.
در همین جا بود که زبان هنری،
رنگ و خط، رشد یافت
و چنان گنجینه هنری را بوجود
آورد که شایسته حر است و حفاظت
است.

گرچه خانواده تیموریان که
در سال ۱۲۷۰ بنیان گذار
شده بود بالاخره در ۱۵۰۷ -
نور یافتند اما تاثیر آن بر هنر
اسلامی تا امروز ادامه دارد.

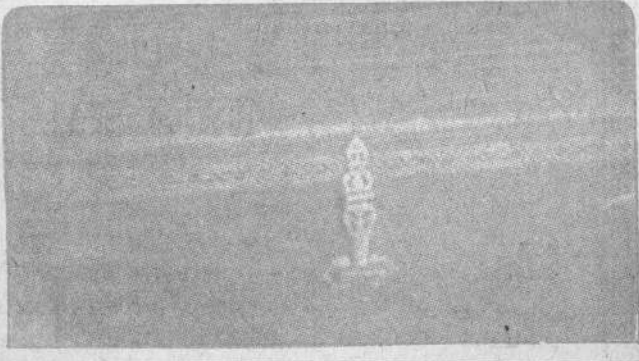
(۱۴۱۱) و یک بکس چوبی
ساخته شده از چوب سندل که
یکی از ظرف‌ترین نمونه‌های کندن
کاری در مصر حاضر است.
از عهد الخ بیک نواسه تیمور
که فرمانروای سمرقند بود نیز چنان
بدیده‌های هنری بی‌جانانده
که نمونه کیفیت عالی صنعت
و معیارهای بلند هنر و تصورات
هنری جهان اسلام در سده
پانزدهم است.

درین نمایشگاه قیمت‌های
از دیوار یک مسجد مزین با آیات
قران نیز چشم بیننده را بخود
میدوزد. نمونه‌های زیبایی
خط‌نویس، هنر سرامیک، تصاویر
و نقاشی‌ها از کتابخانه فرمان
روایان عهد تیموریان در جمله

(۱۵۸۷) یعنی نمایشنامه
ایرانی وجود آورد که نقش اساسی
را در شکل دادن روش‌ها و سر
خورد‌های غرب بسوی جهان
اسلام برساند. سایبر
هنرمندان غربی مانند جورج
فریدریک هندل و الساندرو -
سکارلاتی که از آهنگسازان معروف
بودند و شعر شناخته شده ادگار
الن پو بعد تر در جاودان شدن
تیمورم بحیث فرمان‌میدان
نبرد و نیز بلای آسمانی که ثبات
اروپای غرب را تهدید می‌کرد
کمک کردند.

کلن لوچ کارشناس هنر
شرق نزدیک در گالری مکلنر
میگوید: ((تیمور بخش‌هایی
از جهان را با وحشت زیر و زیر
کرد، اما هنرمندان رانیز در
چنان راهی به کار انداخت که
بیان هنری را در همه جهان
اسلام تغییر دهد.))

مظهر این دست‌آورد حیثیت
آور است. صفحات جلد‌های مصور
قران کریم و تاریخ‌های برآز -
تصویر یوسف زلیخا، بوستان
سعدی و تصویرهای از اسکندر
سلطان ابن عمر، شیخ شبراز



مردی می میرد

فدا... محکمه آماده می بگیریم.
 خیال طرح قصرهای
 آرزوهارا میبختم وتوقع
 میبرد که بافتح نامزدی ازین
 حیوانند همزمینه آن برایش
 می خواهد شد که مرد آرزوهایم
 را بیایم. مگر به ناگهان این
 رویاهای زودگذر که کاجوسی میدل
 شد نامزدم برانه به خانه ما بلکه
 بجای دیگری بود با توقف
 موثر در یکی از سرک های فرعی
 شهرنو سلسله خیالاتم ازهم
 گسیخت همزمان با آن دست
 قوی او گلوود هم را فشرده شد

بقیه از صفحه ۲۳

سرك خلوت بود و هیچکس در آن
 نزدیکی هادیده نمی شد تا
 بدادم می رسید و سرخورد سال
 مکنی که از کارماد می شدند سر
 گوشی تکان گفتند: ببین که
 دختر را در داد داد بعد یکی از
 آنها به روی سرك تف انداخت
 و به راه خود ادامه دادند.
 بر نامزدم. مرابه خانه بی آورد
 در آنجا در باغچه تم نهال گما
 را فرس کرد. از درد و غصه
 بزوک فریاد هانم در دل دیوار
 های اتاق طنین می انداخت
 و نگرهای اشک از گلبرگ های

نوشگفته رخسارم رنگ خوشی را -
 می شست.
 او از شام تا بام توسن کامرانی
 راند سحرگاهان حین ترک گفتیم
 چند قطعه نوت (۱۰۰) افغان -
 نیگی را پیش بام گذاشت و گفت:
 (اینک های درناسته ات) با
 ادای این گلمات در را عقب سرش
 بست. سپس با صدای موثرش
 یکجا در بیخ و خم های کوجه نابدید
 گردید. در سکوت مطلق اتساق
 صحفا بد فرجام نامرادی روی برد
 تصورام جان گرفت. حرکت قلبم و
 بویه زمان هر دو به کند می گراید شد

انقلاب در علم

بقیه از صفحه (۴۵)

گذشته ازین، از دو سال پیش دانشمندان که به نتایج جالبی دست پیدا کنند تا ۵۰ درصد حقوقشان پاداش می گیرند. دستمزدها به طور متوسط ۲۰ درصد افزایش یافته اند.

کدام محورهایناست در شوروی از حیثیت بیشتری داشته اند؟ همان طور که می دانید جریان پژوهش در سراسر جهان سیر تقریباً واحدی دارد. ولی ما یک مشخصه خیلی بارز داریم و آن این است که در پژوهش تئوریک و مسائل صیانت و مینیک برخی از شاخه های زیست شناسی و... خیلی قوی هستیم اما در پژوهش تجربی در جامی زمین، ازین رو هدت ما ادامه تلاش در قلمرو پژوهش تئوریک و تلاش شدیدی در زمینه های انفورماتیکی و مواد و تکنولوژی های زیستی (بیو تکنولوژیها) و منابع زمین و... است. امروزه چهار برنامه برای ما از حیثیت بیشتری دارد که یکی از این برنامه ها را همه می دانند. مریخ.

یکی دیگر از مشغولیت های اصلی ما اکولوژیست ها تا کنون چند بار در فرنگستان درباره مسائل مربوط به مدیریت آبها چشمه های خیلی غنی داشته ایم. تا به امروز تصمیمها را عمدتاً بوروکرات ها می گرفتند و تصمیم شان اغلب با اعتراض شدید اکولوژیست ها روبرو می شد، چون شوروی اکولوژیست های خیلی برجسته و خروشی دارد. اما اکنون اکادمیسین ها هم صدایشان بلند شده است. برایتان مثالی بزنم. لنینگراد بیوسته با طغیان آبهای رودخانه نواووه رومی شود و مدت ها بود که صحبت از این می شد که برای حفاظت از شهر، سد ساخته بشود اما اکولوژیست ها با این برنامه مخالفت کردند. از بیابان های زیانبار بر تعداد اکولوژیکی ناحیه آبراز نگرانی می کردند. تصور ما بر این است که بشود هم سد ساخت و هم محیط زیست را حفظ کرد. با وجود این ما خواستار آن شده ایم که مهلت بیشتری برای تصمیم گیری داده شود تا اطلاعات بیشتری گرد آید. بعد شرایط مان را بگذاریم.

خواست ما این است تا جایی که ممکن است مسائل اکولوژی را در چارچوب برنامه های بین المللی حل کنیم، زیرا بقای کره زمین به اکولوژی وابسته است. ما پیشنهاد کرده ایم برنامه بررسی اوزون به جنویگان محدود نماند و به شما لگان نیز گسترش یابد. همچنین پیشنهاد کرده ایم در ماهواره های هواشناسی ام نگی دستگاه های شوروی و در ماهواره های شوروی دستگاه های

امریکا بد نیز نصب شود. گذشته از اینها ما بلیم به علم اجتماعی و انسانی توجه بیشتری

شود. ایاسیستم سنتی شوروی که کار بر اساس برنامه های ازینستند. وین شده را مورد تاکید قرار می دهد با حسن کارکرد پژوهش مغایر نیست؟

البته، و این واقعیتی است که همه پژوهشها برنامه پذیر نیستند. از این رو باید به پژوهشگران اجازه ابتکار داده شود. از این رو تصمیم گرفته شده است که انستیتوهای پژوهشی در چگونگی خرج کردن ۳۰ درصد از بودجه شان کاملاً آزا باشند. انستیتوهای می توانند در موضوعهای پژوهشی ((در ارای رسک)) مسابقه برگزار کنند و از دانشمندی که در این زمینه ها کار کنند خواسته نخواهد شد فوراً به نتیجه برسند. خواست ما استقرار نظام نوینی است که در آن، برنامه ریزی مانع از جوشش افکار نشود.

مسئله مهم دیگری نیز با انستیتوهای پژوهشی داریم. حقیقت این است که تا به امروز انستیتوتی به شیوه خودش کار می کرد، برای خودش قلمرو خاص و ارجحیت های خاص داشت. ما می خواهیم به این بی سروسامانی پایان دهیم، انستیتوهارا به کار مشترک و حتی رقابت برانگیز و حتی گاه به واحد های کوچکتر و انعطاف پذیر تقسیم کنیم.

آیا منظورتان ایجاد انستیتوهای پژوهشی جدید است که چه از نگاه، شیوه کار و چه از لحاظ موضوع تحقیق بدیعتر باشند؟

عجالتاً نه نخستین هدف ما این است که آنچه راحت از نو سازمان بدیم. اما امکان انستیتوهای فرهنگستان و حتی خود فرهنگستان می تواند از این پس به گروه های از کارشناسان باشد که روی موضوعهای پژوهشی دقیق و مشخص کار کنند. لازم نیست که این کارشناسان رشته شان هر چه باشد، تابع فرهنگستان باشند. درین گونه موارد مدبران انستیتوها قرار داد های بی از نوع حقوقی خواهند بست. از طرف دیگر انستیتوهای اجازه پیدا کرده اند تعدادی دانشجوی محیط بالا بگیرند و در جهت ارجحیت های تازه شان تربیه کنند. این کار قبلاً ناممکن بود و در نهایت این دلیل که هزینه تحصیل دانشجویان را می برداخت

بدنم از خستگی بیخود مینمود و باهام از کزختی دراز شده نمیتوانست سم دور میخورد و همه چیز در نظرم به گونه قیوسیه مینمود، تمیز شب و روز از میسر خود آگاهم زایل شد آنوقت اتاق دور سم چرخید و از هوش رفتم. وقتی که دیده کشودم خود را در یک خانه محقر تاریکی بربک جاریای یافتیم که لحاف چرکین مندرسی را روی آن گسترده بود که دود و تعفن فضایی اتاق را فرسار گرفته بود و در ابتدا تصور کردم که در حالت رویا به سر میهم مگر

با سرفه مردی که در گوشه جلم میکشید حقیقت جانگناه یکبار دیگر در برابر دیده گانم قد برانراشت مرد همینکه متوجه به هوش آمدنم گردید به سویم پیش آمد در برابرم زانو زد و دستش را روی پیشانی تبالودم گذاشت از تمام دستش به پیشانی ام تکان خوردم دستش را پس زد خنده و وحشتناکی لبان کلفتش را از هم جدا ساختند ر آستانه دهن بد بویش رده دندان های زرد و کرم خورده اش نمودار گردید و وحشتزده سویم پیش نگریستم زیرا خود را در جنگ گرازی

افتاده دیدم و اتاق آنگه از بوی جرس بود و دم رابه هم میزد. از جام برخاستم و به طرف دروازه راه افتادم مگر لعن امرانه و تحکم آمیز مرد، مراد رجای میخکوب ساخت نزد یک آمد، رویوم قرار گرفت و گفت: (برند گنگ زیبا کجا میخوای بروی به سرت پول داده ام نه سنگدل) آنگاه خود شرابروم انداخت. البته شرح رویداد های این خانه که تم گواه آنهاست مورا بر اندام راست میسازد، این هیولای غرق در نشه جرس به کاشگری خود بسنده نکرد بدو -

ستان جرس اشرا نیز دعوت مینمود تا وحشیانه زمین گام بگیرد. در روزهای اول از نگاه های هوسالود و بد جنسانه آنها سرخ میشدم، عرق میکردم مگر پس از آنکه بیکر برهنه و نیمه برهنه ام از آغوشی به آغوشی کشیده شد شرم و حیاهمتیه هسته ازین فاصله گرفت و بگر نه از شرم رنگ سرخ گشت و نه از حیاء عرق کردم، محرمیت اصلیت و شخصیت در زیر انبارهای سیا کاری مدفون گردید. بقیه در صفحه (۸۰)

انقلاب در تکنالوژی

حقانحصاری سمت دهنی آموزشی آنها را داشت. مادر فکر ایچا د احتمالی شبکه ای از پژوهشگران قرارداد ای نیز هستیم. اما در این مورد با مسئله خاصی رویه رو هستیم که در اتحاد شوروی جنبه هام دارد. مسئله مسکن گاه برای یک آبارتامن خموصی باید تا ۱۰ سال انتظار کشید. اما چاره ای جز حد این مشک تا سال ۲۰۰۰ نداریم. ناظران خارجی بارها گوشزد کرده اند که آزمایشگاه های شوروی از نظر تجهیزات فقیرند. آیا تصور می کنید بتوانید به سرعت بر این مشکل فایق آید؟ کمبود تجهیزات کوچک و متوسط حقیقتاً یک مسئله مهم است و به پختانه کاری از دست ما ساخته نیست. این مشکل را صنعت باید حل کند. چون از یک طرف تولید خیلی پایین است و از طرف دیگر ما اهل صنعت عادت کرده اند تجهیزات موجود را ولوسه در دستان نخورد برای خودشان نگه دارند. خوشبختانه با پرسترو یکا داریم که کم به سوی خود کفای مالی صنعت پیش می روییم و همین قلعه تا باید موجب تسهیل سریع وضع شود. چاره ای هم جز تسهیل وضع نیست، چون ما یلیم در درجه اول وسایل سوخت خودمان را بخوریم. حتماً سوال جدیدتان راجع به کامپیوتر است. خوب، پیش از آنکه شما سوال کنید من جواب خواهم داد. ما باید در ۱۹۹۰ یک میلیون و یکصد هزار کامپیوتر اختصاصی تولید کنیم (یا کامپیوتر شخصی). و بناست ۴۰ هزار تا از این کامپیوتر ها به دوره متوسط نیز برسد. برای تقسیم بقیه هنوز برنامه دنیقی نریخته ایم. فرهنگستان نیاز مملکت را از این نظر بررسی کرده است. اتحاد شوروی به ۱ میلیون کامپیوتر اختصاصی نیاز دارد و بنا بر این چاره ای جز افزایش تولید نیست. در مورد کامپیوترهای متوسط و بزرگ هم باید بگویم که هنوز بر تولید شان کاملاً مسلط نیستیم. برای خودمان دو سال مهلت گذاشته ایم تا وسایل مربوط به اتوماسیون و شکل بندی (های تکنیکی را که همچنان برای پتان مطرح است حل کنیم. با وجود این، بناست تا آخر امسال (۱۹۸۸) کامپیوتری دریافت کنیم بسا قدرتی یک میلیارد عملیات در ثانیه.

دخالت فرهنگستان در پرورش پژوهشگر به چه شکل است. مسئله در این مورد هم بسیار پیچیده است. چون نظام آموزشی از فرهنگستان مستقل است و فرهنگستان هیچ دخالتی در پرورش کادرها ندارد. تادیر زمانی اعضای فرهنگستان به موازات کار شان در دانشگاهها نیز تدریس میکنند. اما این وضع چنان آشنوسی را از نظر تعداد مستعاضمیزان دستمزدها ایجاد کرده بود که خروشچف به آن پایان داد. البته برخی از اعضای آکادمی به تدریس ادامه دادند که خیلی خوب بود اما حق التدریس بودند امروزه خواست ما این است که دانشمندان بخشی از اوقاتشان را صرف تدریس کنند و در درجه اول بهترین دانشمندان. اما خوب مسئله این است که عجلاناً کار آموزشی تکمیل است و برای حل این مشکل دست کم ۵ سال وقت لازم است. حدود ۵ درصد از کل پژوهشهایی که در اتحاد شوروی انجام می شود زیر نظر فرهنگستان است و این مقدار برای آنکه تلاشهای فرهنگستان برای بازسازی برکن نظام پژوهشی اثرگذار باشد، بسیار کم است. پس چطور است که این قدر مطمئن و امیدوار به نظر میرسید؟ اول اینکه باید به این نکته توجه داشته باشید که این ۵ درصد به کل پژوهش بنیادی مربوط می شود، و گرنه پژوهش بنیادی در عالی ترین سطح در آزمایشگاههای فرهنگستان ادامه دارد. پژوهش کاربردی، یعنی ۹۵ درصد مانده کار پژوهشی به شاخه های گوناگون اقتصاد ملی پیوند خورده است. بنا بر این فرهنگستان در اس تلاس پژوهشی برای پیشرفت در سطح ملی است. از همین روی اعضای فرهنگستان نیز باید پیوسته میان کارهای خودشان و کارهای کسانی که نتایج پژوهشها را عملاً ارزش می بخشند، ارتباط را حفظ کنند. از این گذشته نفوذ فرهنگستان علم همیشه در اتحاد شوروی بسیار بالا بوده است. نوزدهمین اجلاس حزب در روشن نیز بر نقش (رهبری) فسر - هنگستان صرح گذاشت. باید فهمید که هدف ما از پرسترویکا چیست. اولین هدف ما تسویق مسوولیت فردی بر این گنگ به پیشرفت کشور، چه در فرهنگستان علم و چه در بعدی وسیعتر، در سرتاسر اتحاد شوروی است.



مردی می میرد . . .

بقیه از صفحه (۷۹)

من یکسال را در جنگال آنوحشیا
 بی رحم اسیر بودم. درین یکسال
 آنقدر از پت و ستم را بر من روا
 داشتند که پیش از رسیدن
 رستاخیز، رستاخیزهای را پشت
 سرگذاشتم. در آن خانه کتیف
 بود که داغ روسیگری بر پیشانی ام
 زده شد و نام دردیف شهر و
 ندان بدنامی ثبت گردید.
 یکی از شیهای سیاه و تیره
 زمستان بود سرما تا مغز استخوانم
 را میسوخت در لای یک پیروهن
 کهنه و نازک از آنجا موفق به
 فرار گردیدم، افتان و خیزان -
 رهسپار خانه یکی از هممنفایم
 گردیدم تا زشر اهریمنان در آن
 جا پناهنده شوم.
 ساعت ۸ شب زنجیر من را در
 یکی از کرجه های شاه شهید به
 صد آوردم دوستم که در
 را کشود از پد من خیلی خوش شد
 و مرا باند روم برد، هرد و تا صبح
 نخفتم و تمام نغمتهی هارا برایش
 قهه کردم او که دلش به حال
 سوخته بود آماده گردید که مرا
 فردا نزد دوکتور (۰۰۰) ببرد
 تا از نهانخانه شتر اثر بزرگ رو-
 سیاهی را به دور انگسد.
 فردا به معاینه خانه اورفتم
 همه قهه را برایش گفتم و دوکتور
 اگر چه ظاهرا مرد مهربانی مینمود
 اما متاسفانه من بولی نداشتم که
 در کش میگذاشتم، وقتی برایش

گفتم که بول ندارم به فکر فرود
 رفت سیمی گفتم: (فرق نمیکنند
 یک چاره میگیرم). آنگاه از من
 خواست تا به خانه اش بروم زیرا
 اجزای عملیات رانه در شفاخانه
 ونه در معاینه خانه اش ممکن
 میدانست، اما او مرا نه به خانه
 خودش بلکه به خانه یکی از دو
 ستانش برد، در آنجا نه تنها
 خود دوکتور بلکه دوستانش نیز
 به من تجاوز کردند، ایمن
 اهریمنان سیه کار نیز برای مدت
 یکماه مرا ملعبه هوا و هوس خود
 قرار دادند، مگر پس از مدتی
 از پیرو مرد مهربانی که در آن خانه
 مصروف خدمت بود شبی که جز
 او هیچ کسی در خانه نبود
 استنداد نمود او که تازه وضو
 گرفته بود و میخواست نماز شام
 را بخواند در برابرش زانو زدم سرم
 را به پاهایش نهاد، پاهایش را
 بوسیدم و زار زار گریستم دلش
 به حال سوخت در را کشود، گفتم:
 (برود ختم اگر کشته هم شوم
 باک ندارم).
 من آنشب مانند برنده از قفس
 پریدم، این سو و آن سو میرویدم، از
 خوشی در لباس منی گنجیدم تازه
 به سرک رسیده بودم که موتری
 از کارم رد شد، وحشتزد، خودم را
 به طرفی کشیدم، ولی ناگاه نور
 چراغ موتردیگری از طرف مقابل
 چشمانم را خیره ساخت قدمی به
 عقب گذاشتم ولی موترد توقف کرد.

درین موتور فقط یک مرد و یک زن بود
 از دیدن زن من دلم آرام گرفت
 از من پرسیدند که کیستم و کجا
 میروم، من پاسخ ندادم، زن
 دروازه موترد را باز کرد پایین آمد
 با مهربانی دستی به سر کشید
 احساس کردم که دستش گرمی
 دست یک مادر را داشت از جام
 بلند شدم و با او یکجا در سبست
 عقب موترد نشستم. تصور
 میکردم که دستی از غیب به خاطر
 نجاتم دراز شده است، بسا
 خیال راحت بهلوی وی نشستم.
 نارسیده به آن خانه تصور میکردم
 که در آن سیاه روزی هایم با یان
 یافته، موترد را یکی از کورچه های
 شهر شد کوچک بی که در هر دو
 ردیف آن خانه های کهنه و قدیمی
 قرار داشت، ولی مثلی که قرعه
 بد نامی و تن فروشی را فقط و -
 فقط به نام من زده بودند، زیرا
 همینکه قدم به داخل آن خانه
 گذاشتم آنجا را کتیف تر، آلوده تر
 و مسموم کننده تر از جای اولی و دومی
 یافتیم.
 . . . و من یکبار دیگر به طرف
 جهنم فساد کشانیده شدم، اما
 فرق این محل با خانه قبلی و
 مشتریان آن این بود که در اینجا
 به عوض بوی جرس، بوی الکول
 در فضا می پیچید، در اینجا به
 عوض چارپایی منجی و لحاف کهنه
 روی چپرکت می خوابیدم، در اینجا
 روحانی ها زود زود عوض میشدند.
 در اینجا به عوض دود جرس دود
 سنگرت درجه اول اتاق را پسر
 میکرد، در اینجا چهره ها زود -
 زود عوض میشدند.
 یکروز احساس کردم چیزی
 در شکم تکان می خورد وقتی این
 موضوع را به زنی که اداره کننده
 آن خانه بود خیلی دوست داشت
 گفتم: بروهایش را چند بار پایین
 و بالا دوانید چشمانش با ناراضی
 به شکم دوخته شد، در حالیکه
 سرخود را چندین بار تکان داد
 بدون ذکر کلمه ای از پیشم
 رفت و مرا آنشب تا صبح خواب
 نبرد.
 تازه بعد از دو سال فهمیدم
 که خارج از دنیا کتیف من
 دنیا می دیگری هم وجود دارد.
 ولی این وضع دیر دوام نکرد
 خیلی زود به کمک کورتاز طفلیم
 را در نطفه خفه کردند و هیچ
 سخنی از نزدم رفتند.

واه که چه شیهای سیاه وید نام
 داشتیم، تا آنکه یک شب بخت به
 من روی آورد، در عوض شدن -
 آدم ها با جوانی آشنا شدم که
 براسستی عاشق من شده بود به
 اتاق من آمد نزدیک باهام زانو
 میزد و چشمان سیاهش که
 چون دو بحر بر تلام و طوفانی
 بودند باعث زده می سویم
 میدید، هرگز به فکر کام گرفتن
 از من نبود، او مرد هوس نبود
 اگر قبلاً بود حالا چهره من
 چنان اثر زنی را در او گذاشته
 بود که فقط می آمد و نظاره ام -
 میکرد ما روزها با هم حرف زدیم
 و بالاخره راضی اش کردم که مرا
 از اینجا نجات دهد و او که روسته
 کشور هندوستان بود و پاسپورت
 تجارتی نیز در دست داشت به
 بهانه رفتن به مغازه و خرید لباس
 مرا از آنجا بیرون کرد.
 اکنون هر دو می ما روانه کشور
 هند استیم، وقتی قصه من در
 مجله سپارون چاپ میشود من در
 کابل نخواهم بود.

از قول من به مادرم بنویسید که
 هزار نفرین بر ما در پی چون تو
 با ذکر نام مادر سیل اشک
 دیدگانش سرازیر شود و
 هیچ اولیاد و بلند بلند تر گرد
 انجانان که گوی اشک سینه را
 تا سرحد ترکیدن برکند.
 بعد اشکهایش را پاک کرد
 برخاست به آکراه گام بر میداشت و
 من از عقب او را مینگریستم که آهسته
 آهسته سایه وار از روی زمین بر-
 جیده میشد و لحظه ای بعد از -
 نظرم به کلی ناپدید شد.
 شب همینکه به بستر رفتم یاد
 او گرفته های او سرگشته شد در
 آلود او هنوز با من بود و هنوز
 شعله های آتشی را در ضمیرم
 احساس میکردم که او را سوخته بود
 آنوقت نشستم تا از کشتزار سوخته
 دیگری، از شب زنده داری های
 زنی از زنان اجتماع خود بنویسم.



طبیعت استاد من است

بقیه از صفحه (۵۶)

خودم تابلویی است که بیانگر ظلم چنگیز در شهر بلخ است که من آنرا از روایات و حکایات تاریخ و روایاتی گذشته در آنسر کاملاً جا داده‌ام بنابراین بهترین اثر همین تابلو خواهد بود.

— در قسمت وضع عمومی هنر نقاشی فعلی در کشور نظر نشان چیست؟

— وضع هنر نقاشی در کشور فعلی کاملاً در حالت سقوط قرار دارد. زیرا در کشور که هنرمند قدر نشود و فرق بین هنرمند و غیر هنرمند باشد چگونه امید و آرزو خواهد بود وضع هنر بوده می‌توانم.

— برای رفع این نقیصه نظر شما چیست؟

— به عقیده من اتحادیه هنرمندان بحيث یک ارگان مسوول و متکلف به تنظیم جذب و یاروری.

هر چه بیشتر و هنر جوانانی که تازه به کار هنری رو آورده از جمله هنر نقاشی مسوولانه بپند شد و هنرمندان را نظریه توانایی هنری شان تلاش و شکر آنها در هر صدهای مختلف هنر بگمارند و قرار دهند زیرا هنرمند تشنه تشویق و قد رشناسی است در آن صورت هنرمند توانایی بیشتر و هنر هنری را کسب خواهد نمود و آنسر آفریده شده او والا ترین خواهد بود.

لازم به تذکر است که اداره بجله سپارون با نظریات این هنر مند در بخش نقاشی جنوری بر سقوط کامل هنر نقاشی با ایشان موافق نیست و ضمناً تا جاییک اطلاع به دست است هنرمندان بدون توجه نموده اند البته ممکن است استثنا آتی وجود داشته باشد.

پسر ششی کیور

بقیه از صفحه (۲۴)

اعضای خانواده لم مرا حرامی اولاد دهند و خطاب کردند. کاکا جگند اس که مردی خوش قلب و نیکو سرشتی بود، دلش به حال من سوخته، چاره دیگری ندید جز اینکه از سرار زنده گی، میبرد بردارد. من که در برابر او کاملاً گوش گردیده بودم، برای روشن سازی ذهن بهرامون زوایای تاریک زنده گیم خموشی را این گونه زبان داد:

سالها پیش به هند سفری انجام دادم، هنگام بازگشت به وطن با یک زن جوان و زیبای هندی برخوردیم که کودک نو زادی در آغوش داشت. پس از برقرارش در آشنایی میان ما همینکه دانست من روانه افغانستان استم بلا بلا به وزارت خواست تا به غرض نجات او از رسوایی اجتماعی، کودک را با خود به افغانستان بیاورم. نخست از پدش خواست او باور بدم، مگر وضع رفتار او مخصوصاً خشم شد نفس به پاهاجم. مرا واداشت تا دست یاری به سوش دراز نموده و کودک را به مصرف خودش به افغانستان بیاورم. وقتی کودک را از آغوش گرفتم، یک چوشک و یک جوهر لباس کودک راهم همراه با زهر جابه خودش که در آن نشانه های شب زفاف بی نکاح به نظر می رسید، با یک قطعه مگس پدر کودک، که در آن هنگام سنش به ۱۸ تا ۲۰ می رسید و تازه وارد جهان سینما گردیده بود و شش کیور مشهور امروز است، به من سپرد.

من از کاکا جگند اس خواستم تا آن یادگارهای دوره زنده گی کودکم را در اختیار بگیرد. پس از آن که یادگارها را به قسم گذاشته دیده به دیده لم دوخته گفتم:

مادرت نام اصلیت را (روکی کیور) گفته بود. مگر وقتی تو را به یک خانواده مسلمان سپردم آن هاینابر ایجاب سنت مذہبی شان، علی مراسم خاص نام تو را با یک نام مسلمان افغانستانی تعویض نمودند. اکنون که آن ها بیرون شد شانرا بی رحمانه از تو بریدند، من حاضر که با تو بیرون بدری و سرتی بینم.

دیری نگذشته بود که پدر خوانده ام به خانه کاکا جگند اس آمده پس از عرض بوزش مرا دوباره به خانه خود برد و او آن جا به شهر کابل انتقال داد. آن جا مرا به خدمت پدر و مادر خود گماشت. در خانه جدیده در برتسو مواظبت و کمال دل سوژی پسر جوانی در مکتب رابه پایان رسانیدم. اکنون که خدمت سربازم نیز به روز هلی فرجامین تقرب میجوید، شبانه در یک مگس خانه می خوابم.

همینکه به سن لازم رسیدم ذوق بر قرار سازی تمام پسران اصلم (شش کیور) در دل ریشه دو اندید. چه به من این اندیشه دست داد که پدر شاید از روی نشانی هاید اند که من پسر کیوری از عشوه های روزگاران جوانی اومیاشم و شاید در راه رفتن به هند از سعی و همکاری در سنج نوزد.

با این پنداره سفارت هند در کابل مراجعه کردم. آنها موضوع را رسماً به پدر نگاهشتم و من منتظر پاسخ از جانب اومیاشم دیده شدم که سرنوشت، دیگر با من چی بازی خواهد کرد؟

داعیه هنرمند شدن و ناگهیزه پسر یک هنر پیشه بودن بر تبار و پرود زنده گی اوستولی گردیده او را به سوی هنرمیکشانند. اومیخواهد که در آینده یک هنر پیشه تیاتر و سینما بیاراید تا از راه کسب شهرت بتواند مادر گذشته اش را پیدا کرده، پسر زخمهای دل هجران دیده او - مرهم وصال بگذارد.

نوشت: رهش

مرگ من روزی فرا...

بقیه از صفحه (۲۱)

پاری هم در باره وی میگویند آهنگ هایش متعلق به قسمتی های از زنده گی اش است. وقتی مادرش مرد، آمد به خانه و فریاد کرد:

«خدا یا مادر را باز من ده»

و یا وقتی از خانگی جدا شد خواند:

«بوی تو خیزد هنوز، بوی تو از پشتم»

بازی دیگر تنها شد تنها

روزانی هم یکی از استادان موسیقی های دستش که همان روز ملال بردل داشت پیشتر احد ظاهر رفتی احد ظاهر برای تملی دل - وی عقب ارگن رفت و خواند:

«تو زنی و در این کوه کجایی!»

حال که در حال بعد از مرگش احد ظاهر را یاد می کنم به یاد این ماد شش را بد آنم که چقدر لها سهای خوب را دوست داشت

همینکه بپراهنی را در جان بدو - ستایش می‌د تا آن را نمی‌گرفت دست بر نمیداشت ولی بعد از هوشی دو سه بپراهن دیگر به دستانش هدهد می‌کرد یعنی آن چیزیکه خوشی می‌آید در سنج نمی‌کرد.

بولی را که احد ظاهر از کسرت هایش به دست می‌آورد، بیشتر سن آنرا برای دوستان هنرمندش تقسیم میکرد، هیچوقت آنها را از خود آزد نمی ساخت.

احمد ظاهر در سالهای اخیر در رقابت با احمد ولی قرار گرفته بود و بسیار افتاده بود که احد ولی را در برابر خود ورشکسته نشان دهد. اما احمد ظاهر دست هنرمندان و هنردوستان بود کمتر کسی است که از او آزده باشد.

احمد ظاهر با هزاران خاطره و هزاران سرود در میان ماست و همیشه با ما زنده گی خواهد کرد یادش همیشه گرامی باد!

بقیه از صفحه (۴۸)



دعوا بر سر جوده...

بقیه از صفحه (۴۹)
کنند و آن به طور لایذی به حکم محکمه گردن نهادند و صحنه را از فلم حذف کردند.
ظاهراً تفسیر عقیده «سرید یوی از انجانانی» شده که وقتی فلم تهیه می شد روابط و ایامتن چکرونی دوستانه بود ولی حین آمادگی شدن و به نمایش گذاشتن فلم روابط آنها به هم خورده بود.

— چه نقش هایی را ایفا کرده اید؟
— در اوایل رول چارم و پنجم را بر- ایف می دادند * چون در آنوقت زن ها در تیاتر کار نمی کردند مارول زنها را نیز کار نمی کردند به طور عمده رول مانر ویا رول خدمه برایم داد می شد.
— آیا قرار گرفتن در نقش یک زن برایتان دشوار نبود؟
— فقط راه رفتن بابت های کروی بلند برایم مشکل بود * مرحوم استاد برشنا ما را راهنمایی میکرد که چگونه نقش خود را بازی کنیم * و آنکه هم کرشمه زنانه ما را با مشکل رو-می ساخت.
— آیا گاهی نقش های اول را هم بازی کردید؟
— بلی باراول در درام (دولگانگی ها) رول مرکزی را به عنوان مادر بازی کردم گرچه نقش خیلی-مسئولیت بود ولی به من گفتند که خیلی موفق بودم.
— استقبال مردم از شما چگونه بود؟
— همیشه خوب استقبال شده ام ولی یکبار در قند هارد رنما پشنامه نقش زن را بازی کردم * ملاها بالایی تیاتر حمله کردند * و یکبار دیگر هم یک دختر برویس تف انداخت.
— پس خاطرات خوش هم باید داشته باشید.

کودک و شمشیر

بقیه از صفحه ۳۳

— خوب نگاه کردی * و میگردند * میگردند و مانند کابوس زده ها همه جارازیر و رو- میکنند *
— مادری با صدای آهسته تکرار میکند: (ای بی بری) گجایی * بیا!
— وقتی مرد * بی آن که بداند چینی میکند * در ایارستان راباز کرد *
— پسرش را دید که با چهره وحشت زده و پسرک با دیدن پدرش با غرور و جدیت * آهسته گفت:
— پدر جان * عصبانی نشو * من ببینی که منتظرش استم تا نگذارم بیلید و برادرم را بربود.
— و زده * نامری که از پله ها بالا می آمد * لحظه بی درنگ کرد *
— خوب نگاه کردی *
— میگردند * میگردند و مانند کابوس زده ها همه جارازیر و رو- میکنند *
— مادری با صدای آهسته تکرار میکند: (ای بی بری) گجایی * بیا!
— وقتی مرد * بی آن که بداند چینی میکند * در ایارستان راباز کرد *
— پسرش را دید که با چهره وحشت زده و پسرک با دیدن پدرش با غرور و جدیت * آهسته گفت:
— پدر جان * عصبانی نشو * من ببینی که منتظرش استم تا نگذارم بیلید و برادرم را بربود.
— و زده * نامری که از پله ها بالا می آمد * لحظه بی درنگ کرد *

یعقوب قاسمی

موسیقی به برخی بی له استاد قاسم خخه زده کرده کوله *
یوولون کاله بی لوستا و تحصیل وکر خود یوشمیر محبوب- رتوئوله کبله بی تحصیل ته دوام ورته کرای شواور * ۱۳۱۴ کال له خپل هنرمند پلار سره یوحا ی دهنرا موسیقی هیواد یعنی هندوستان ته ولار او هلته بی هم د موسیقی له بیوخیو او مشهور استاد انوخه موسیقی زده که * اوله خلیرو کالو وروسته بیرته خپل پلرنی هیواد افغانا - نستان ته راستون شواود حرفوی هنرمند انوله دود سره سم بی د شاگرد یی سند د استاد امید علی خان په ورناندی کینوندا و پرسی د پول د هنرمند انوله جرگه کی شا- مل شو.
استاد یعقوب قاسمی په ۱۳۲۲ کال در مرحوم استاد



— خاطر خوش هرگز از کار هنری ام نداشته ام *
— چرا؟
— زیرا به هنر تمایل چندانی نداشتیم *
— و از همین لحاظ شما به تلویزیون آمدید؟
— من به تلویزیون نیامدم بلکه مرا آوردند * در سال ۱۳۴۸ که مرا به راد یوا آوردند * استاد مرحوم رفیق صادق زنده بود *
— باراول نقش یک کلینر را در را- در درام بازی کردم که در آن- شکایت از وضع سرویس بود * و بعد در تلویزیون برایم وظیفه داده شد اکنون مراد تلویزیون پسر در اسپات هاونکه هایمیدند * زیرا هیچ کس حاضر نمیشد نگه ها را کار کند اولین کسی که حاضر شد

من بودم *
— چه فکر میکردید آیا عمومیست یافتن سینما و تلویزیون باعث تضعیف هنر تیاتر گردید؟
— نه * اصلاً برای تیاتر کمتر کار صورت گرفته است * برای تیاتر خیلی کمتر میبینند * اکثر درامه های از آثار خارجی ترجمه میشوند که با شرایط محیط ما هم آهنگی ندارند و کمتر طرف علاقه بینندگان واقع میگردد در حالیکه سابق بالایی هر درام سری می شکست و یک موضوع دیگر راه نیاید نادیده گرفت * آنرا اینکه لایحه جدید حق الزحمه هائیز مقرر است.
— برای شما در یک اسپات چقدر حق الزحمه داده میشود؟
— در یک اسپات در یک دقیقه ۲۴ افغانی داده میشود لند *
— من رایگان کار میکنم.

راه رفتن بابوت های...

— در رابطه به کار هنری تا چه اختیاراتی رانصیب شده است؟
— یکبار در سال ۶۵ وقتی از- تلویزیون به خانه میرفتم یک موتور نزد یک استاد مردی از آن پایین آمد برایم گفت (همان تک- در واخانه) بعد از من قدرانی کرد و رفت *
— با الفاظ و کلمات *
— بلی *
— و یار دیگر دو مردی که به تازگی ها با سواد شده بودند نزد من آمدند اما من را با یک قطعه فوتوم گرفتند و رفتند * و لسی استند دخترانی که زنده باشند مرا همیشه تقدیر میکنند همینکه مرا از دوری ببینند به همدیگر نشان میدهند و میگویند: ببینید تکرر واخانه آمد * و بعد از سه دل میخندند *
— در رابطه به کار هنری تا چه اختیاراتی رانصیب شده است؟
— یکبار در سال ۶۵ وقتی از- تلویزیون به خانه میرفتم یک موتور نزد یک استاد مردی از آن پایین آمد برایم گفت (همان تک- در واخانه) بعد از من قدرانی کرد و رفت *
— با الفاظ و کلمات *
— بلی *
— و یار دیگر دو مردی که به تازگی ها با سواد شده بودند نزد من آمدند اما من را با یک قطعه فوتوم گرفتند و رفتند * و لسی استند دخترانی که زنده باشند مرا همیشه تقدیر میکنند همینکه مرا از دوری ببینند به همدیگر نشان میدهند و میگویند: ببینید تکرر واخانه آمد * و بعد از سه دل میخندند *

— آیا سفرهای هم به خارج از کشور داشته اید؟
— بلی * غرض تحصیل در رشته نشريات راد یوی و راد یو درام ها به ایران و ترکیه سفر کرده ام * و در تیه با هنرمندان به اتحاد شوروی رفته ام و یکبار هم سفری به هند داشتم *
— آیا سفر هند بخاطر تد او ی بود؟
— نه خیر * از بعضی کمپنی های فلپیناری دیدن کردم *
— میخواستید بچه قلم شوید؟
— بلی * تقریباً همینطور بود *
— من در ایران با فردین * گوگوش الهه و جوان ملاقات کردم * قبلاً با آنان در کابل معرفی شد * و بعد وقتی به ایران رفتم خواستند در یکی از فلم های ایرانی به من نقش بدهند * وقتی سناریو را برایم دادند خیلی خوشم آمد * ولی باید از کابل اجازه می گرفتیم

آنان در جواب نوشتند باید یکبار به کابل بنیام بعداً دوباره به ایران بروی ولی وقتی به کابل آمدیم دوباره بیکار ماندیم منتظر شدیم تا دوباره برایم پست بیاید *
— د لسرود شد پسند *
— د لسرود شدم یک مدتی کار نکردم ولی در اواخر سال ۱۳۵۸ دوباره آغاز کردم و تا امروز ادامه دادم *
— شما در فلم های سینمایی هم کار کرده اید *
— بلی در فلم جنایتکاران نقش پدر را داشتم *
— آئینده هنر را به خصوصی هنر نمایش را در افغانستان چگونه ارزیابی میکنید؟
— آئینده هنر در افغانستان روشن است * قبلاً بازیگر تیاتر بنام (سخره) یاد میشد حالا بنام هنرمند یاد میشوند *
— آیا آرزو دارید از خوان شوید زیرا شما در ارتباط نزدیک با تلویزیون قرار دارید *
— آرزو دارم ولی هنوز صدایم پخته نشده است *
— یک سوال آخری:
— در تیاتر آنوقت نقش زن (جگره) به چه کسی داده میشد *
— به نیک محمد قابل و صادق داده میشد که خیلی هم موفق بودند *

رژیسور تیاتر

بقیه از صفحه (۴۸)

— تان به روی ستیزه نبایش گذاشته شد از د ایرکت تان براضی بودید؟
— قبل از نمایش در لهر- و تشویب داشتم * زیرا از یک طرف اولین کاب در کابل تیاتر بود و از جانب دیگر آنروز بعد از ختم نمایش کسرت موسیقی بود * لذا در جمع بینندگان تعدادی حضور داشتند که برای تشای نما- پشنامه نه بلکه برای کسرت موسیقی آمده بودند * من از بهایت آن ها که مبادا نمایش را اغلال نمایند * در هر اس- یونیم ولی خلاف تصور وقتی نمایش شروع شد هنرمندان توانستند که همه حاضرین را تحت تاثیر بیاورند و توجه و تحسین ایشان را به خود معطوف داشته و در نتیجه تشویب من جایزه ای به رضایت واگذاشت *
بقیه از صفحه (۳۱)

ماجرای شترین گل پرسوز...

خنده کان باسخ میگوید:
— تا به حال نه * اما از عهد عهد الله خواهش نمودم که دیگر زیاد (سیاه مار) هم نکوید و - متوجه دستهای خود هم باشد *
— ورنه *
— پرسیدم *
— ورنه چی؟
— گفت: تو هم چی قدر بیشتر گپ میگردی *
— نمیگردم * بل که گپ میام خوب بازی؟
— باز هم به کارمان یا فکر آرام * ادامه میدهم *
— حالا آشتی کرده اید؟
— باخونسردی یا سخ داد *
— آشتی جنگ ما روز دوسه بار تکرار میشود *
بقیه از صفحه (۳۱)

حاکم پوسیدید

بقیه از صفحه (۳۱)
خان جان مامور وزارت تعلیم و تربیه:
— میخواهم کم از کم در دوباره یک بار برای کودکانم گوشت بخورم * ولی خن- سده نمیتوانم! چی کار کنم؟
ج: اگر این روزها بودا کردید * ماراهم آگاه سازید!
XXX
ولید میزاده از شهمر مزار شریف:
— میخواهم بولد ارشم *
— موتربه مد روز بخورم زنده کسی آرام * آرام داشته باشم * توصیه پاسخگوي سپارون چیست؟
ج: بیشتر خواب باشید تا ببیدار *
بقیه از صفحه (۳۱)

ور ترخیدلی دی * همه به مو- سیقی کی استاد ی لقب در سرو زورمد الهه او یوشمیر هنری - تحسین نام در لود ی چی هم د هغه او هم د هیواد هنری کورنی لپاره د همیشه و یار یاد- کارونه او یادونه دی *
زوز د هیواد دغه مشهور اوخوژی زنی غزل بول سند رفا ری د ۱۳۵۶ کال د جنگا نیو- شینز ویشته نیته د شبیه کلنی به عبرد وینی د فشار و مغزی سکته به نتیجه کی له ژوند * سترگی پتیس کرای اوله سینی * صفا و صداقت خخه پک زره * بی و درید * زره بی و درید خوژی بی لاهافسی له سوز اوگدازه پک غوز و نوتو رارسینزی او د استاد یاد ژوندی ساتی او دیو شاهر به قول: ((بازی غز دی چی یاتی کیزی)) دادی د هغه غزبانی دی او یاتی به وی او د راتلونگونسلونو د زینواو د وفو نو بر دی به هم به اهتزاز راوی *

دهرات تاریخی

ریخی ما نیو د بیاجور ولونه لری کی
 د اختیارالدین کلاته هم خاصه
 یا ملونه وکړه اونه ۸۱۸ کال یی
 د دغی کلا د بیاجور ولو نقشه
 طرح اوملی کړه . بدغه وخت
 کی د د یوالود جنر ولو لپاره له
 تنیز و خبستواوچونی غځځه
 استفاده وشوه اود یوالونه یی په
 فیو نفاست اوظرافت په د پیرو
 ښکلو او رنگینو کاشی گانو پوښل .
 د اختیارالدین کلا د خپل مو -
 جودیت په توله موده کی دامیب
 انبو او پساد نا هانو
 دخرمراي اود وسله تون او د
 شاهي ثروت دزبونه تون حیثیت
 درلود . دغی کلا همیشه د هرات
 د ښار نه د د فاقه کارکی د پوه
 کله اوبحکم سنگر رول هم لوبولی
 دی .

د سماع په اړینه ښتوي اولیکي یی
 داسی چې په د سماع په هراولسم
 ما ښا د حضرت محبوب سره د
 د روزنو مشوره ده . په ښی خواکسی
 یی مرکزې ماهی پوله ودانی ده .
 د محبده صلیح ته پراخه درواز
 ده . په منغ کی یی څه ونه ولری
 ده . چې د پوره تازه خوږ ده .
 اوسلکی چاپیریال یی بلې خواتیسه

سماع څه ته وایی

د طریقت د لویانو د پوه تن زیارت
 دی . هاخواتی یی د سپینو څلمیو
 نواره ده . اود کوچنی په غیبی
 ورته سمیت کړی دی . اوسنې خوا
 دی یی له یاد یی ښی دی . د پوه
 هلته له ننوتو پخته اود سرکوی .
 نوم یی لیکواله د سماع په باب
 په تفصیل سره د لویانو د طریقت یی

د بیجا و تاریخچه

لازم است بدانیم

لهنده هم وسیع ودرخشان
 ولی
 - سکندرقدوسی در ۲۵ سالگی
 اردوی بزرگ فارس را درهم
 شکست
 - ژوزفزه در ۲۵ سالگی اصرای
 شهیر ((جهندگان مرواند))
 راهه پایمان رسانند .
 - باهرین شاعرانگلی در ۲۵
 سالگی منظومه شرقی ((کار))
 را نوشت .
 - کاول چوک در ۲۵ سالگی
 لقب داکترنلسفه را کلبی کرد .
 - چارلزیکس ۲۵ ساله رومان
 ((یادداشت های پس ازمرگ
 کلوب پیکه)) را ختم و طبع
 اثر جدیدش ((ماجرا یی
 الیورتهست)) را صحت .
 - گوته در بیست و پنجم بهار
 زندگی اش رومان ((رنجهای
 ورترجوان)) راهه تشریرد .
 - ناپلین بناپارت در ۲۵ سالگی
 ملقب به جنرال لویا گردید .
 - الکساندریشکن در ۲۵ سالگی
 فصل اول ((اوتوتی ائی کین)) را
 به پایان رسانند .

یک ویلون در سوراخ سوزنی

د رسکو، در موزیم پولیتخنیک،
 انزهای د زفر میکرومیناتورست
 های مشهور اتحاد شوروی ایده -
 وارد تیر کازاریان موسیقی دان
 ارمنستان و نیگولای سیادر -
 یستی متخصص زراعت از اوکراین
 به نمایش گذاشته شده است .
 برای بسیاری از کارهای
 آنحاشی مفهوم ((پارکیراز
 موی انسان)) نیز قابل استعمال
 نمی باشد ، آنهارا میتوان تنها
 توسط میکروسکوپ مطالعه نمود .
 بطور مثال تمام عناصر تجویز
 کننده کشتی ۳۲ ملی مشری را
 سیر - کازاریان چهارصد بار
 باریکتر از موی ساخته است .
 کابین دقیق ویلن ستراد یسواد
 را از ۵۶ بزه جوی ساخته
 است ، وزن آن ۰۳۰۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
 گرام بوده و در سوراخ سوزنی جای داده

شده میتواند
 کارهای سیادریستی ،
 منجمله کتاب ((کبزار)) تاداسر
 شفنجکوحیث آو است . این
 کتاب دوازده صفحه دارد که در
 هر یک ان هشت سطر شعر تحریر
 گردیده و جلاله در عدد تصویر
 هم در ان وجود دارد .
 با لای مقطع عرضا نی یک
 چوبک گوگرد هفت جلد ازین
 نوع کتاب ها جاداده شده
 می تواند .
 سیادریستی کوچکترین
 قفل بالکلید ساخته که در
 جهان مانند ندارد و در مقطع
 عرضانی یک تا موی انسان
 جای داده شده می تواند .
 میکرومیناتور اهمیت جدی
 هنری دارد . تیر - کازاریان
 بطور مثال ، یک زمانی حلقه
 را ساخت که برای دوختن رگ، ها
 حین عملیات قلب یکاروسی رود .
 ولی امکانات استادان میناتور
 تا هنوز کمتر مورد استفاده قرار
 داده می شود .

مثلا همه میخواهند اطرافیان
 از غیبت گویی ، تحقیر و توهین
 کردن و به قول زهره حبکی ازلیسه
 مرم از یک زاغ چهل زاغ ساختن
 خود کم کنند .
 و تا جایکه دیده میشود ، آن
 قدر اعمال برخی از اطرافیان ،
 جوانان مارا اندیت میکند که آنها
 در جواب توقع شان از شکایات
 حرف میزنند - یعنی هنوز
 نمیتوانند بالای اطرافیان حساب
 کنند و توقع داشته باشند ، و یا سخ
 های ازین قبیل که پشت سرگویی
 نباشند ، حرف چینی نکنند ،
 در زنده ه چی شخصی و خانوادگی
 کسی مداخله نکنند ، رانیز میباید
 شنید .
 و چالب این که وسایل اطلا
 عات جمعی مان توانسته اند حد
 اقل یکی از جوانان تحت تست
 مرانیز از خود راضی داشته باشند
 و از پاسخهای شان به صورت
 عموم میشود یک حدسی داشت و آن
 این که جوانان ما خبرزده شده
 اند و از یک نواختی وسایل اطلا
 عات خسته و به صورت عموم مسایل
 دوقی ، تفریحی وکی هم ادبی و
 اجتماعی را پیشنهاد میکنند .

من در جوان مدرسه ابوحنیفه یک
 دختر ازلیسه زرفونه یک کارگر
 کارخانه های جنگلک بود ند که به
 نظر شان توانسته بودند در مقابل
 دین مستحکم باشند .
 در مقابل قانون و جزای قانونی ،
 عموما نظر دارند که باید برای جوان
 نان استثنائی وجود داشته باشد .



نود و هفت درصد جوانان ما
 در برابر دین ، خود را گمگسار
 میسارند مثلا لینا ازلیسه ملاسی
 به خاطر این که نتوانسته مقررات
 دینی را مراعات کند ، خود را در
 مقابل خدا شرمسار و گناهگامیداند .
 برخی ها ، اجتماع ، و مسایل
 اطلاعات جمعی و والدین را مقصر
 میدانند ، و سه درصد شامل تست
 و سینه هم

هم عقیده اند
 از جواب والاترین خواهش
 ۱۸ ساله گان به صورت عموم
 میشود یک نتیجه گیری داشت :
 ((همه برای من)) البته
 به استثنای د و نفر که میگفتند
 میخواهند برای تد اوی مردم
 خود داکتر شوند . همه خواهش
 جلال شکره و افتخار دارند مثلا

۱۸ ساله گان

احمد شاه سراپا میخواهد بولد ار
 باشد ، لونا از آمنه فدو میخواهد
 زیباترین و شکیباترین همه باشد و
 به همین ترتیب .
 اخلاق مورد پسند دختران
 تحت تست من اگر هم که خود شان
 بیحد محبوب و گوشه گیرا میتند ،
 اجتماعی بودن است و مسران
 نیز برای خود اجتماعی بودن و کسی
 هم رنج میبرند
 و جوانان ما میگویند ، عصبانی
 میشوند از :
 نوبه ازلیسه انقلاب : از بزه -
 گویی های بیجا بچه ها به حدی
 عصبانی میشوم که دم میشود توتی
 توتی شان کم .
 جواد منصور ازلیسه عالی استقلال
 لباس پوشیدن جلف و آرایش

عظیظ برخی از دختران در پو -
 هنتون به حدی بالای اعصابم
 فشار آورده که اگر قدرت پیدا کنم
 دروازه بو هنتون را بر روی چنین
 دخترانی خواهم بست .
 همچنان هزده ساله گان من
 از دروغ گفتن ، فریب دادن ، غرور
 بیجا و خود برتری بینی ها عصبانی
 میشوند .
 در برابر پیشنهاد من در مورد
 تد ریس مسایل حاد جنسی در -
 مکاتب به خاطر برون بر آمدن از
 نابه سامانیهای روانی در سنین
 قبل از جوانی همه رای موافق
 داشتند و یا تایید گفته هایم مثلا
 لیلیا ازلیسه عایشه درانی میگفت
 چه بسیار دخترانی که بدون آگ -
 هی قبلی ، وقتی به مرضی ماهوار
 (عادتا ماهانه زنان) دچار
 میشوند با مشکلات روانی روبه رو
 میگرددند ، پس خوب است در مک
 تب بحثی بیامون چنین موضوعاتی
 وجود داشته باشد .
 و آخرین پرسش مرا که (لعیا ر
 های انتخابی برای همسفر
 رنده می) بود ، مثل بعضی از
 سوالهای دیگر ، نه هزده ساله
 گان ، بل که اجتماع شان با سخ
 میداد . مثلا برخی از دختران
 ساکن خیرخانه ، مسجد اتفاق و
 سید نورمحمد شاه مینه ، دست به
 دهان برده و گویی گویی دروازه -
 اخلاق شنیده باشند ، به سوی
 من خیره خیره میدیدند و اگر هم
 زیاد یا فشار میگرد ، دخترانی
 (چون بلقیس ، جمیله و زهره از -
 لیسه مرم) میگفتند :
 هیچ تصمیم نداریم . اصلا
 نمیخواهم ، هنوز وقت برای فکر
 کردن در همهجور موارد نیافته
 ایم .
 و گروه دوم با خشنودی و صراحت
 کامل که گویی پرسشی مطابق
 خواهش خود یافته اند ، جواب
 میدادند . مثلا حبیب از شیر شاه
 سوری ، همسفر آینه اثر را مقبول
 ترین ، کاکه ترین و باغور تر از همه
 میخواست .
 بریت بال سنگد د کاند ارمی
 خواهد یک دختر خانه را بگیرد که
 رویش را آفتاب و مهتاب ندید
 باشد .
 سلما ازلیسه ملالی میگویی :
 همسفر آینه ، من با یسند
 مردی مقبول ، کاکه با ثروت و تحصیل
 کرده باشد .

بقیه از صفحه (۵۱)

در میان بازیگران فکرمیکم
(کمال حسن) به هنر خود
ایمان دارد. او کتر خود را چنان
می یابد مثل اینکه آب در بنه
جذب شود، سایر هنرپیشه ها
باید تکان بخورند و با ایشان کک
شود. مثل اینکه پوره را در پیاله
چای حل می کند، آنها را نیز باید
چنین کک کرد. اگر (کمال حسن)
در فلماهای هندی سرود ابرسا
نکرد، این دیگر تعصیبند -
کمان است.

پرسش: شهادت رمورد خود چی
میگوید؟

پاسخ: من هنرپیشه توده ها
استم، تصمیم اتخاذ کردم که این
موضوع را در فلم ((هاتیا)) بسا
ایجاد کنم آن توسعه دهیم، اما
مشکل است که از این مسابقه
بیموزنه در ششم من در حال
کار کردن در سری فلم استم. بعضا
باعشق، بعضا با تلاش، ولی فکر
میکنم که این امکانات وجود
دارد که قدری کیفیت را به کیمت
علاوه کنیم.

قصه آدمهایی را شنیده ام که
در همین زمان عاشق سه یا چهار
دختر بوده اند و روابط ریاکارانه
نداشتند. هنرپیشه هانیز باید به
همین صورت سرود اهایم متسی
شان را بلند کنند. در میان هنر-
پیشه ها انیل کپور کوشش میکند که
سالانه اقلا در یک فلم با لاتراز
عادی کار کند. من فکرمیکم که
این مساله در آینده توسعه
می یابد. از همین جهت بود
که شش ماه قبل آمضای قرارداد
فلمهای کهنه را متوقف ساختم
فقط فلم ((هم)) را با امیتا به -
بچن فلم ((عزت دار)) را با
دلپاک کارمند برفته ام. میخواستیم
میتود شان را از نزد یک مشتاق
کم و از تجارب شان بیاموزیم.

پرسش: از پنج سال به
این طرف شما چی آموخته اید؟
پاسخ: هرگاه آزادی چیزی
را داشته باشید حتما آن را به
دست می آورید. چنانچه
من خواستم در چندین فلم کار
کردم. من این فلما را چنان به

جنگ آوردم که یک گرسنه نان
را به جنگ می آورد. من در ک
کرده ام که صنایع فلسفای حقایق
را به آسانی میدیرد. این
هنرپیشه گان را که من انتخاب

گونا



کرده ام، اشتباهات خود را
خوب می بیند.

پرسش: شما چطور چنین
حرفها را میزنید. سینما گرا
مانند فلماهای شان در خیال
زنده می میکنند، مثل راجیش-
کهنه که هنوز هم معتقد است که
ستاره درخشان سینما است؟
پاسخ: او خودش باید بهتر
آگاهی داشته باشد که امروز در
کجا قرار دارد. او باید در زمینه
اندیشه کند. اگر او در فلم
(اند) و ((سفر)) خوب
درخشید از آن جهت بود که
اوجمت کنید. من فکر نمیکنم که
ما مردم در خیال زنده می کنیم.
شما خوب میدانید که ستاره ها
نیز گریان میکنند، اما آنها در
پیشگاه مردم نمیگریند.

پرسش: آیا گاهی هم سینما
شمارا به وحشت انداخته است؟
پاسخ: به وحشت نرفتید، ام
ولی تعجب کرده ام، وقتی که
فلم یک هنرپیشه بیوزنی به
دست نیآورد من میدانم چرا
مردم تکان میخورند و چرا متاثر
میشوند وقتی که بیوزنی به هنر-
پیشه دست دهد، هیچ هنر-
پیشه ای، هنرپیشه ای دیگری
را ستایش نمیکنند. اگر چنین
اتفاق می افتد حتما جهات -
سیاسی دارد. یقینا، چطور شما
میتوانید که فلم خوب را بد بگویید؟
این گمبه آن میماند که شما از
زیبایی کشمیر انکار کنید.

پرسش: گاهی هم چنین
اتفاق افتیده که بازی خورده
باشید؟
پاسخ: بازی خوردن کلمه
خیلی ثقیل است؛ ولی مایوس

شده ام. در این اواخر طرز تفکر
در مورد فلم ((آسان س او نجا))
تضمیر کرد. من میدان رارها
نکردم؛ ولی مانند احقها نگاه
میکنم. در این میان با خود
فکر کردم که از یک آدم بیست
انتقام بگیرم؛ ولی باز هم در آخرین
مراحل فلم مذکور همه چیز
تضمیر کرد. وقتی که من اعتراض
کردم برای گفتند که بخش مربوط
به من در انتهای دنبک فلم خراب
شده بود برای اولین بار چنین
یک معذرت را شنیدم. این موضوع
مرا به آن فکر نو برد که دستهای
در کار است. در نظر آن صنایع
فلم همواره در برابر من گذشت
کرده است. فکر میکنم که هر کس
دوست و دشمن دارد، سنجیدت
فدجه بی است که نومی شگفت
و به شتر و گن سنها خیلی احترام
دارم، او واقعا هنرپیشه است.
پرسش: آیا عروسی در زنده می
شما تغییر یوار کرده است؟

پاسخ: من بعد از عروسی
مکمل شدم. در زنده می دوبار
عاشق شده ام. اولین بار عشق
خود را افشان کردم، من در مورد
نیلیم گمب نمیزنم. او از خود
زنده می جدا گانه دارد و فقط
در فلماها با هم کار میکریم. اما
عشق باردیم من به عروسی
انجامید. مخصوصا عشق ما
زمانی پرشکوه گردید که دخترم
(نرمادا) متولد شد. او مانند
یک گل دوست داشتی است.

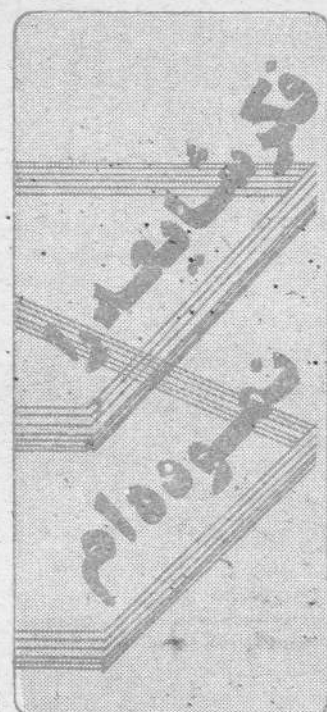
من فکرمیکم که هر جوان باید مانند
من در سن بیست و چهار سالگی
از دوام کند. در شیر آن عشق از
شدت خود میگذرد. هر قدر
سن انسان بالا می رود، آدم -
نیتواند از زنده می لذت ببرد.

من فکر می کنم که مردم علاقه مند
اند که یک هنرپیشه بالای پرد
چگونه ظاهر میشوند. اگر مردم
یک هنرپیشه را دوست داشته
باشند، هنرپیشه هم سرانجام
خودش را خوش میباید.
پرسش: در میان آنها کی که
نوبه طرف سینما را آوردند
چی فکرمیکند؟

پاسخ: به نظر من در این
میان ((امرخان)) به جای
خواهد رسید، او یقینا
خواهد کرد. در مورد آنها کی که
نواخته اند، مشکل است آدم
حرف بزند. حتی من خودم به
اندازه ((امرخان)) خوب و
مورد نبوده ام، من در زندگی
که آدم کتابی را مطالعه نکرده ام.
فقط در زمان فراغت خود به تا -
شای فلم نشسته ام. شاید فلم
های مانند: ((اجود پشمن))
و ((گنگا بی بی)) را هر که ام
بنگاه مرتبه تا شا کرده باشم.

پرسش: آیا پارفتای زمان کودکی
خود گاهی هم ملاقات کرده ای؟
پاسخ: زمانی مابین نفرودیم
در پیکان هر که ام در رشته های
مختلف راه های خود را گرفتند.
از میان آنها فقط من هنرپیشه
شدم. در کالج از کانتین مانند
سند یوی شخصی ام استفاده
می کردم. در آنجا اکت می کردم
لاف میزدیم و خود را یک آن بول -
دار معرفی می کردیم. در پیکان
همه بادیدن من میخندیدند.
امروز نیز زمانی که آنها سرا
می بینند، میخندند. آنها به
مشکل باور می کنند که خیالهای
من به حقیقت پیوسته است. در
اولین فلم من که ((گن بد)) نام
داشت، پنج هزار روپیه
برایم معاش میدادند. اکنون
زنده می ام خوب است. زیاد
خرید نمیکنم؛ زیرا ارزش پول را
دانم. به خاطری که در گذشته
هیچ گاهی پول نداشتم، گذشته
از آن آنچه اتفاق می افتند،
بگذار بگذشت. فیل هم بایک
تعبادی میگرد.

پرسش: در اخیرا هر که ام
گفتنی داشته باشید؟
پاسخ: بلی در کاروباری که
من دام خیلی مشکلات در پیش
رواست. زنده می چنان است
که هنگام بردن بالای آدم گلی
میباشند.



— سینمای ما، زاده انقلاب است. سینمای دیروز را با سینمای امروز نمیتوان مقایسه کرد. زیرا سینمای پیشین، صرف یک وسیله تفریح بود. ولی اکنون فلمهای ما در ردیف فلم های جهانی قرار میگیرند.

— تاجایی که دیده میشود، رقابت های ناسالم، بدبینی ها و حسادت ها در محیط سینما وجود دارند؟

— این مساله ناشی از ضعف روحی یا یک گروه است رقابتی که سینما را بسازد و میزند، احتمالاً آن را ضربه میزند.

— شما چند سال دارید؟

— ۲۲ سال.

— شما سن اصلی تئاتر را گفتید؟

— بلی، به خاطری که مساله عسکری در بین نیست.

— چه ویژگی هایی دارید؟

— خود خواهی ندانم.

— وقتی به شهرت رسیدید، چی طور؟

— نه، زیاد آن صورت، پشتوانه مردم را از دست میدهم.

— ود یگر؟

— کم حرفم، از زمین صدا می براید، ازین نه، یعنی زیاد اجتماعی نیستم.

— هنرپیشه و کم حرف بودن؟

— گوش می کنم خوب شوم.

— ود یگر چی؟

— زود انحراف میگیرم.

— با مرد، یا با زن؟

— با هر دو!

— اگر همین لحظه یکی از آن دو هایتان برآورده شود، چی چیزی را آرزو میکنید؟

— بگذارد رکشور، صلح برقرار شود، آن وقت آرزویم را میگویم.

— در محیط کار نظر همکاران تان درباره هنرپیشه شدن شما چی گونه بود؟

— در محیط کار، مردم مختلف با مفکوره های مختلف و دید مختلف وجود دارند.

— وقتی اولین بار نقش شما را فلیم برداری شد چی قدر وجدند روزی آن فکر کردید؟

— فلیم برداری که به پایان رسید، ساعت یک شب بود، آن قدر خسته بودم که غذا صرف نکرده، به خواب رفتم و فردا پیش هم در وظیفه اولام مصروف بودم و کسی فرداها نیز همچنان.

— در این فلم چقدر حق الزحمه گرفتید؟

— حق الزحمه، چهل هزار اتقانی بود که (نه هزار اتقانی) مالیه گشتانده شد.

— نظرتان درباره سینمای ما چیست؟

شد، نتیجه آن را از مردم میگیرم.

— محیط سینما را چی گونه یافته اید؟

— آنچه که در تصمیم بود، یعنی که خوب!

— یک صحنه را چند بار تمرین کردید؟

— تا کتون نقش من طوری بوده که نیازی به تمرین کردن نبود.

— در زنده گی هر کسی (به ویژه هنرپیشه سینما) همیشه شایعاتی بوده است آیا از آمدن تان به سینما پشیمان نیستید و از شایعاتی نمیترسید؟

— از آمدنم به سینما پشیمان نیستم و فکر شایعه راهم کرده ام.

— کار در سینما را مسلک اولی تان میدانید؟

— نه، مسلک اولی من خدمت به بیماران است و حاضر نیستم آن را از دست بدهم، زیرا من سخت به آن علاقه مند هستم.

پنجاه سئوال (۵۱)

— به کلی قطع رابطه نکردم ام، ولی گلگه مند استم. باید بیشتر ستار و برام گفته شود، نه اینکه بگویند نقش را اگر آری یکی بعدد برابر توانند!

— تا کتون برای فلم بعدی از شما دعوت شده یا نه؟

— دو صحنه از فلم نخستینمانده است.

— و سپس سینما را ترک میکنید؟

— نه.

— میخواستید در سینما چی چیز را به دست بیاورید؟

— مانده هر هنرپیشه دیگر، موفقیت شهرت و آینه درخشان.

— ولی تا کتون فلم من تکمیل نگردیده، وقتی به ناپیش گذاشته

خواسته باشید در فصل تابستان از عطرهاي سنگین استفاده کنید. باید بفهمید که همه آن بوی تند عطرها و دست ندارند. هدف بوی عرق است نه عطردن.

بوی بدن را مانند عادت بسازد. باید در نطفه خنثی کرد. مراعات حفظ الصحه فردی و ترکیب از صابونی تالک، مواد ضد عفونی و عطرها برای برطرف ساختن بوی بدن سلاح مؤثر است. همیشه بکشید در اجتماع و در میان دوستان و همکاران بوی مطبوخ از شما به مشام برسد.

خود را باید جستجو کرد. روض جلد هر شخصی باید نوع بسیار بیشتر از آن تعامل گاملا متفاوتی دارد. باید وقت کرد که از نظر شخصیت ماده اضافی استفاده کرد نه آنکه به وسیله آن بوی بدن را بوشاند. جلد تازه و ناکو. معطر خیلی خوشایند است و راسی جلد ناپاک، توأم با عطرها خوش آیند است.

هر وقتیکه عطری را انتخاب میکنید، باید به خاطر داشته باشید که نوع تیزان نباشد. هرگاه

سرد و تازه نگه خواهد داشت. از تالک نباید تعاروی سینه و پشت بلکه روی شانه ها، زانو، بغل، شکم قسمت های داخلی را نهار کف با هانیز استفاده کرد.

عطریات

وقتی همراه با صابون، تالک ضد عفونی عطر هم یکجا شود کار است نهایت عالی، انتخاب عطر مناسب صرف بوی کردن محتویات چندین شیشه قشنگ گریستالی نیست، علم کبیا را نباید از نظر دور داشت. عطر مناسب حال.

بوی بدن را مطبوخ سازید

بقیه از صفحه (۳۱) تالک

بعد از استحمام استعمال اندکی تالک خیلی خوب است. تالک ضد عفونی شمارا محافظت

اسرار خوردنی‌ها

گل‌مریم

ارسالی شکیلا نوید

شاخه آن استفاده و روح را دود دهد. برای معالجه سرفه از خوردن برگ و سرشاخه های گلدار آن استفاده نمایید. برای معالجه پایین آمدن معده چند برگ آنرا جوشانده و مقدار آب به آن افزوده و در آن بنشینید جوشانده گل مریم برای التهاب و جربک بیوه ها مفید می باشد. برای رفع خارش اطراف اعضا تناسلی که در بین بمران دیده میشود مفید است. مالیدن شیوه بسیار محلول جوشانده یاد کرده برگ گل مریم در زنان نازائت نتیجه مثبت داده است. برای خشکاندن شیرستان مادرانیکه بچه بی خود را از شیر جدا میکنند میتوان از این گیاه استفاده کرده برای اینک از یک قاشق چایخوری از برگ خشک این گیاه را در یک گیلاب جوش بریزید و در مرتبه در روز بنوشید. این دستور برای از بین بردن گاز معده و روده ها و ریب کبد برای از بین بردن عوارض روماتیسم و مریض قند مفید است. خانم های که نسو عروس اند کمی از برگ تازه خشک این گیاه را با ادویه جات دیگر مخلوط کرده چاشنی غذاهای خود نمایند و افزودن مقدار کم آن به ترشی ها هم مفید است. در موقع تهیه کباب میتوانید کسی از برگ خشک یا تازه شاه اسپرم به گوشت بمالید تا طعم خوبی پیدا کند. افزودن آن به گوشت مرغ و ماهی سبب خوشمزگی آن ها خواهد شد. برای معالجه بوی دهان میتوان از جوشانده برگ گل مریم استفاده کرده دهان را به آن بشویید. شستنوی زخم های جلدی و ضد عفونی کردن آنها با محلول جوشانده برگ این گیاه موثر است. در اروپا از برگ این گیاه چند نوع نوشابه الکلی درست میکنند و هدی بی از برگ آن به جای سیگار استفاده میکنند. برای معطر کردن سرکه نیز از آن استفاده مینمایند. خوردن این گیاه برای زنان حامله خوب نیست ولی برای یاز شدن عادت ماهانه و تنظیم آن میتوان از آن خوردن خود بعالید برای از بین بردن خونریزی رحم از دود برگ و

بیش از سبزی های معطر که چند نوع دارد. گل مریم است که در کتب سنتی به آن مریم و اهلای آذربایجان و ایران به آن شاه اسپرم گویند. اسپرم در زبان فارسی به هر سبزی معطر گفته میشود و شاه اسپرم در کتب سنتی لقب مخصوص ریحان است. ولی اهلای آذربایجان که گل مریم را از حالت وحشی و خود رود در آورده و در باغچه های منازل خود پرورش داده و از شیوه آن برای تقویت معده و درمان دانه اسهال استفاده میکنند. آنرا شاه اسهال لقب داده اند و چون از راه تجربه به منافع آن پی برده اند اکثر کشورها آنرا آورده و در باغچه های خانه های خود کاشته اند. به طوریکه هم اکنون در بیشتر باغ ها و باغچه های تمام دنیا این گیاه دیده میشود. انواع وحشی و خود روی این گیاه در اماکن خشک و سنگلاخ ها و زمین های بایر می روید. ولی با انواع پرورش یافته فرق کلی دارند. ارتفاع این گیاه در بعضی از نواحی پر شصت سانتی متر میرسد. ریشه آنها به رنگی مایل به قهوه است و ساقه های متعدد و پر پشت دارند که مانند تمام گیاهان خانواده ی نعنائی چهار گوش میباشد. این دمبرگ ها از قاعده ساقه رشد کرده و بالای آنها شکل ظاهری برگها بیضوی و نوک تیز بوده و دندانها دار میباشد. ولی برگهایی که در قسمت بالای ساقه میروند دارای دمبرگ کوتاه تر و پهن ترند. این گیاه از قدیم شناخته شده است و مورد استفاده آن در طب سنتی بوده است. معده را جای تعجب است که عطاران سایر کشورها آنرا نمیشناسند و عبا رت دیگر در قفسه عطاران دیده نمیشود. فقط چنانچه

امید...

بقیه از صفحه (۱۰)

وقتی خدمت سربازی را به انجام رسانید به بارادرتولوزیون قرارداد خواهید کرد؟

من طرفدار آهنگ های قراردادی نیستم زیرا آنها کسی قرارداد میکنند، آنچه را که یک آهنگ خوب را میسازد کمتر مراعات میکنند. لذا من هرگز قرارداد نخواهم کرد.

شما با این آهنگ های خوبی که دارید آیا دیگران را هم راهنمایی میکنید؟

من هنوز خود ضرورتی به

رهنمایی دارم. ما استادان بسیار ورزیده داریم که باید کارکنند و ما را بیاموزند. مثلا موسیقی شرقی باید به اساس نو تیشن تهیه کرد. همچنان در قسمت موسیقی غربی استادان لیسه موسیک چون سلیم سر مست، ننگیالی، ارمان و دیگران باید کارکنند. در تولوزیون یک ارکستر منظم آماتور وجود ندارد، جوانان با مشکلات زیاد بر میخورند اما شوق و تمیزند، خلاصه ما وسایل موسیقی مدرن نداریم. بالاتر موسیقی هم آشنایی دارید یا نه؟

با اروپاییه، تپله، گیتار و اکوردیون آشنایی دارم. اما گیتار

را بیشتر دوست دارم. میخواهم زیاد روی آن کار کنم.

آیا معادرتین جوانان محبوبه دارید؟

چه بگویم نمیدانم. ولی در کسرت هایم زیاد استقبال شده ام. حتی در ختم کسرت از من امضا گرفته اند.

دخترها و پسرها؟

دخترها.

از روی سیم تیلفون هم تشویق شده اید؟

باور کنید هر لحظه.

پس باید تا کتون از دواج کرده باشید؟

نه از دواج نکرده ام.

اگر خواهید از دواج کنید چگونه دختری را با کدام صفت می پسندید؟

حتما بگویم جدی میروید؟

آیا شوخی میکنم؟

دختر مورد علاقه من باید تحصیل کرده خوش تیپ، با اخلاق باشد.

نکته تحصیل اورد.

کدام رشته باشد؟

هر رشته و هر پوهنحسی که باشد فرق نمیکند.

شما خود در کدام رشته تحصیل کرده اید؟

من از پوهنحسی ادبیات در رشته انگلیسی فارغ شده ام.

آیا دختری با این صفات را شناخته اید؟

اگر بگویم نیانته ام باور نمیکند.

اگر بگویم نیانته ام خواهید پرسید که او کیست؟

و برخلاف من هیچ بافتاری ندارم. آنکه را که میخواهید امیدوارم بیاید و به آن برسید.

اگر همین لحظه یک آرزوی تان برآورده میشد منحیت یک آوازخوان چه چیزی را میخواهستید؟

فقط فقط میخواستم در کشور صلح برقرار گردد تا آهنگهایم چون موجی از خوشی در رگهایم جان همه بدود و تعلق احساس آنها را بیاید.

و من میگویم که یک آوازخوان خوب و خوب به تعداد آوازخوان های خوب ما علاوه کرد.

امید که همینطور شود.

زیبنوس

بقیه از صفحه (۵۰)

تلوزیون در برابر هنرمندان و مصارف لباس و آرایش و نمسود ساخته است. شما در زمینه چه گفتی دارید؟

ج: علت دوری گرفتن ام از رادیو و تلویزیون موضوعات بولی نبوده است. چنانچه من هیچگاهی در ریدل پول آهنگ ثبت نکرده و در آرایشگاه تلوزیون آرایش نکرده و حتی به پول خود دردیگر جاها آرایش کرده ام. زیرا از همان آغاز کار آوازخوانی، انگیزه اصلی من هنر دوستی و ذوق هنری بوده است. عوامل اساسی کناره گیری ام را واقعا از یک طرف ترارگته محترم مسرور، بی تفاوتی نسویان رادیو و تلوزیون مخصوصا به برابر هنرمندان جوان، و از سوی دیگر، خود خواهی ها، بی نزاکتی های شماری از هنرمندان تشکیل میدهد. سخنان پهلوی دار و حرکات توهمین آمیز عده ای مرا اندیشی کرد.

تصوره های اشخاص خارج محیط رادیو و تلوزیون و هلل ذکر شده در بالا دست بدست هم داده انسان را ناگزیر می سازد که از ادامه فعالیت های هنری دست

بقیه از صفحه (۵۰)

کشیده خاطر خود را از هر نگاه آرام بماند.

س: آیا در شما هم از دواج و تان تاچه جدی حقیقت نهفته است، و اگر آنرا تایید کنید آیا همسر تان سه راه فعالیت های هنری تان نگردیده است؟

ج: این یک امر طبیعی است که هر جوان، مخصوصا جوان نامزد دار، به تمهیت از خواست زندگی اجتماعی، زود یا دیر بخانه بخت خود می رود. من نیز که قبلا نامزد شده بودم تسلیم قانون زندگی اجتماعی گردیده زندگی جدیدی را آغاز کردم. اما همسر، چه در دوره نامزدی و چه در دوره پس از زوری هیچگاهی مانع فعالیت های هنری ام نشده و حتی بعضا اصرار میوزد که آنرا در زمینه راه نگذارد.

س: دورنمای آینده نما می بینید؟

ج: این موضوع به مسایل زیادی پیوند دارد که البته شرایط آینده در زمینه نقش اساسی خواهد داشت.

مباحثه: نهایت

بقیه از صفحه (۷۱)

امر را تایید کرد، خواهش نمود تا در این باره چیزی ننویسم و من هم ننوشتم.

و حالا (راجکار):

در هنگام کار فلم (با کیسه) بانحوه کار (راجکار) آشنا شدم، ولی در فلم (د هم کاتیا) او را خوب شناختم.

بسیاری از سینماگران در مورد این هنرمند حرفهایی دارند که او را پر نخوت و از خود راضی معرفی میکنند ولی به نظر من، این حرف ها در مورد او صادق نیست.

راجکار، عادت کرده پیش از فلمبرداری یک فلم، با کارگردان وارد گفتگو و بحث و محس شود و این مباحثه را تا زمانی ادامه دهد که در موضوع قناعت او فراهم شود و این یک جسارت اخلاقی اوست که شخصا از این نوع جسارت ها سخت پشتیبانی میکنم.

فلم (با کیسه) بنا بر معاد پری که پیش آمد برای شتر سال نسبا تمام ماند. کمره سین فلم (استوروشنگ) از آلمان غربی بود که به انتظار آغاز دوباره فلم در هند ماندگار شد و همان کشورش گردید.

برای ادامه کار فلمبرداری آن فلم، هیچکس جرأت نمیکرد، ولی وقتی (کمال امرویی) از من تقاضا کرد، پذیرفتم و کارها هم مورد تمجید اهل هنر شد.

بقیه از صفحه (۷۱)

بحث و جواب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد.

امیتا به بچن:

این هنرمند رادرجیان فلم برداری فلم ((گنگاکی سوگنده)) نیکوشناختم. او انسان خوش برخورد، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد.

صحنه های هیجان انگیز فلم ها را دوست دارد و برای اجرایی این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد.

صحنه فرار او از چنگال پولیس و عبور توسط اسب از باریکه یک پل در فلم ((گنگاکی سوگنده)) به عقیده بسیاری از ناظران شوتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلایری آنرا انجام داد. برای من کسه کارگردان و فلمبردار بودم، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دلسی کیت) را مسترد نمود. من در یک آن خودم را در آینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز دوست داشتنی میباشد. حرف هان زیاد شد، چهل و شش سال است با فلم سینما و استودینو و هنرمندان سروکار دارم. در نهن من از رویداد ها و کارگردان های سینمایی، مطالب فراوان نقش یافته است که هرگاه عمری باکند بازم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت.



بقیه از صفحه (۷۱)

بحث و جواب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد.

امیتا به بچن:

این هنرمند رادرجیان فلم برداری فلم ((گنگاکی سوگنده)) نیکوشناختم. او انسان خوش برخورد، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد.

صحنه های هیجان انگیز فلم ها را دوست دارد و برای اجرایی این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد.

صحنه فرار او از چنگال پولیس و عبور توسط اسب از باریکه یک پل در فلم ((گنگاکی سوگنده)) به عقیده بسیاری از ناظران شوتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلایری آنرا انجام داد. برای من کسه کارگردان و فلمبردار بودم، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دلسی کیت) را مسترد نمود. من در یک آن خودم را در آینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز دوست داشتنی میباشد. حرف هان زیاد شد، چهل و شش سال است با فلم سینما و استودینو و هنرمندان سروکار دارم. در نهن من از رویداد ها و کارگردان های سینمایی، مطالب فراوان نقش یافته است که هرگاه عمری باکند بازم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت.

اماج هجوم قیام کنندگان در قندهار نخست و هایشگاهانکسا ندر برسی بود . عساکر انگلیسی به دفاع از آن محل برخاستند و لسی افغانستان اجسارت به هجوم خود ادامه میدادند .

در این هجوم در شبانیمش سیاه افغان سکندر خان مشهور نایب امین الله خان و عبد الله خان اچکزایی قرار داشتند . همینکه برونس در اقامتگاه خود خضر خان و عبد الله خان اچکزایی را دیدند چشمانش را باد شمال بسته شد و با چار برادرش یکجا کشته شد . سر او، بر او درین صحرای انگلیس ها در چوک کابل آویخته شد . برادر نوریته انگلیس دیگری در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد .

گویند این هند ب الاصل وقتی ضربات پیغم مبارزان افغان را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کله اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد .

در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیسی ها آتش زده شد و مسکاتن از بالا حصار از میان رود به قتل رسیدند . در چار بیکار محصور شدند انگلیس ها به قیامت جنرال کبیل برای سرکوب قیام سوق شد . هنگام عبور این کتک از کوچه های کابل زنان از نام های منازل شان بالای آنها سنگ و چوب و آب جوش می ریختند و همینکه این مساکراتن های سی خون آلود با مبارزان افغان مواجه شدند در یک چشم به هم زدنی ۷۰۰ تن شان نابود شدند و جنرال کبیل اسیر گردید .

جالب این که جنرال انگلیسی هم به خواتن کله و اظهار کلمات اسلامی پرداخته انگلیس ها از بالا حصار کابل را به توپ بستند

در این زمان مبارزان کوهستان و کوهده امن به یاری مبارزان کابل رسیدند . حلات بر قتل سیاه سنگ و بی معرو آغاز یافت و بالا حصار در تمام جنگ مرکز توجه محسوب میگشت . انگلیس ها با تشای روحیه قوی مبارزان آزاد یخواه افغان شکست خود را حتی می بیند داشتند . حلات جسورانه مورال آنها را ضعیف ساخته و تشدد و برانگنده گسی را در صفوف آنها موجب گردید . انگلیس ها هنگامی که نعلهای بی چشمانش را باد شمال بسته شد و با چار برادرش یکجا کشته شد . سر او، بر او درین صحرای انگلیس ها در چوک کابل آویخته شد . برادر نوریته انگلیس دیگری در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد .

کوتاه این هند ب الاصل وقتی ضربات پیغم مبارزان افغان را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کله اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد . در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیسی ها آتش زده شد و مسکاتن از بالا حصار از میان رود به قتل رسیدند . در چار بیکار محصور شدند انگلیس ها به قیامت جنرال کبیل برای سرکوب قیام سوق شد . هنگام عبور این کتک از کوچه های کابل زنان از نام های منازل شان بالای آنها سنگ و چوب و آب جوش می ریختند و همینکه این مساکراتن های سی خون آلود با مبارزان افغان مواجه شدند در یک چشم به هم زدنی ۷۰۰ تن شان نابود شدند و جنرال کبیل اسیر گردید .

جالب این که جنرال انگلیسی هم به خواتن کله و اظهار کلمات اسلامی پرداخته انگلیس ها از بالا حصار کابل را به توپ بستند

اخبار نگران کننده بی از نابودی قوت های انگلیس در ولایات موا - صلت می کرد . آرامش انگلیس های مستقر در بالا حصار و دیگر نقاط موقتی بود . مبارزان افغان کابل را زیر پای انگلیس ها آتش نموده و آنها را هم در یک نداشتند جز اینکه به مذاکره تن دهند و معاهدت پیشنهادی افغانستان را ترک گویند . نگاه ناعمه به قلعه محمود خان درخته شده بود و انگلیس های نگران شهر بالا حصار نیز به آن محل چشم دوخته بودند . آنها هر یک که نگران سرنوشت خود بودند چنین می اندیشیدند که با امضای معاهده راه آمده را در پیش می گیرند و میروند و هرگز به افغانستان بر نمیگردند .

بلاخره روز ۲۳ سپتامبر ۱۸۴۱ فرار سپید در صبحگاهان این روز مکتان با کبتان تهری کبتان اسیر و کبتان میکسری با یک قطعه سواره از قتل بیسی معرو جانب قلعه بل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد .

انگلیس که با قامت انراشته داخل کشور شده بود با سر - انگنده کی آماده بیرون شدن گردید . او داوطلبانه به امضای معاهده تن در نداده بود و به رضای خود این امر را اجسرا نمی کرد . او شهرت و آوازه و زیرکی انگلیسی خود را بر باد رفته می دید .

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود زمان ((تهریح و استراحت)) در افغانستان به پایان رسیده و هم برابر اراده ملت آزاد قرار گرفته است . او هنگام ورود سردار محمد اکبر خان، محمد شاه خان، غلجایی، دوست محمد خان، خدا بخش خان، محمدالدین خان و نایب مومن ظجایی را در حالت انتظار یافت .

وزیر اکبر خان و سلطان احمد خان و محمد شاه خان شمشند . مذاکره آغاز شد و وزیر احمد اکبر خان در مورد عهد شکنی انگلیس های بیایه ایراد کرده و اسناد انکارناپذیری را در این مورد در برابر مکتانسن قرارداد . وزیر اکبر خان پیشنهاد کرد برای اینکه ساله خروج انگلیس ها از افغانستان در نیتانه اجرا شود باید مکتانسن و انرا د معیتی اش با آنها باشد و امر گرفتاری شان را صادر کرد . چون مکتانسن تریور مقاومت نشان دادند و به حمله پرداختند و از طرف دیگر تپاده آتش میان گارد مکتانسن و محافظین افغان آغاز شد و از جانب دیگر قتلگه دشمن نیز نزدیک بود و امکان رعای گروگان می رفت بناچار وزیر احمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان مکتانسن و تریور را نابود کردند .

راه به خاطر عهد شکنی و کجای نشدن قوای مذکور با قوای جلال آباد مورد حملات افغانها قرار گرفتند که از ۱۷۵۰۰ انگلیس صرفاً یک نفر تپیه جان به جلال آباد رسید و خیر شکست قشون راه جنرال سیل رسانید . علی الرغی توطئه هاوند سیاس و استخدام امیر دوست محمد در برابر مبارزان افغان قیام مردم به پیروزی انجامید و انگلیس ها از افغانستان اخراج گردیدند .

بلا حصار از میان ویرانه ها قامت انراشت و شکست تاریخی را مشاهده کرد . سی و پنج سال در متار کتک و آرامش سپری شد ، اما انگلیس ها باز هم به افغانستان چشم طمع دوخته بودند و بعد از سه دهه و پنج در حالیکه سلاحهای

بلا حصار کابل

از همین روز به بعد شهرت و آوازه شجاعت و شجاعت اکبر این جوان ۲۴ ساله در کوه ها و وس کوه های کابل پیچیده و همه جای کشور را فراگرفت . روز ۲۴ - سپتامبر جلسه شورایی قیام در منزل محمد نواب خان به تحمل اسرای انگلیس و ایر ضیحه به عمل آمد که معاهده مرتبه افغانها به قتل انگلیس ها ترساده نشود . جلسه قشون انگلیس به قیامت جنرال الفستمن و اخبار تشکیل شد و پیشنهاد افغانها را پذیرفتند و روز تخلیه کابل را ششم جنوری ۱۸۴۲ تعیین کردند .

در هنگام خروج از کابل نیز عهد شکنی انگلیس ها ادامه داشت . بالا حصار این مرکز آرزوی شهر کابل شاهد دور شدن انگلیس ها از کابل بود . در سپتامبر از همین روز به بعد شهرت و آوازه شجاعت و شجاعت اکبر این جوان ۲۴ ساله در کوه ها و وس کوه های کابل پیچیده و همه جای کشور را فراگرفت . روز ۲۴ - سپتامبر جلسه شورایی قیام در منزل محمد نواب خان به تحمل اسرای انگلیس و ایر ضیحه به عمل آمد که معاهده مرتبه افغانها به قتل انگلیس ها ترساده نشود . جلسه قشون انگلیس به قیامت جنرال الفستمن و اخبار تشکیل شد و پیشنهاد افغانها را پذیرفتند و روز تخلیه کابل را ششم جنوری ۱۸۴۲ تعیین کردند .

لشکر کشی در انگلیس ها به افغانستان و جنایات آنها در - ولایات و کابل نمونه از توانایی و قدرت انگلیس ها تبار داد . می شد ، اما صرفاً پنجاه و پنج روز از انامت آمداد رکابل نگذشته بود و هنوز داع مغروریه هایسی بالا حصار تازه بود که باز هم قیام مردم آغاز یافت .

شهر بالا حصار گرچه به ویرانه مبدل شده بود اما حصار عایش و تاریخ باشکوه آن پابرجا بود و از میان ویرانه ها قامت انراشته و قیام مردم را تشامی کرد . ((در کابل و کوهده امن و کوهستان به رهبری گرم خان انسر نضامی ، غلام حیدر خان کابلسی سر برجه خان کوهده امنی ، میر غلام قادر خان لویجانی برادر و وزیر شاه خان پغمانی در تگاو و نجرا ب به رهبری محمد عثمان خان صافی و برادرش محمد شاه خان در لنگر به رهبری غلام حیدر خان جرجی ، محمد رخا و محمد حسن خان لوگری ، در میدان ورود ک به رهبری جنرال محمد جان خان وردکی ، در غزنه و زابلستان به رهبری ملا عبد الغفور خان لنگری و گل محمد خان اندری ، در هرات به رهبری نایب سالار حفیظ الله خان و سردار احمد ایوب خان در ننگرهار به رهبری عصمت الله خان چهار خیل و همچنین ده ها اجتماعات مردم شوریدند . پیشران این قیام قهرمان به سه هزار نفر می رسید . ملامتک عالم که خود را از قید بیعت امیر یعقوب خان آزاد می - دانست در غزنی علیه انگلیس ها جهاد را اعلام کرد . گروه هایسی داوطلب برای اشتران در قیام در تمامی نقاط کشور ایجاد شده بودند . کابل می شدند . گرچه آنها سلاح های اندک و ابتدایی نداشتند ولی از اراده قوی بی - خورد اربودند .

با وجود خیانت های جاسو - سان انگلیس و اطلاع آنها از یلان های قیام که سردار ایوب محمد خان قشون انگلیس تخریب گردید .

لا تری در جمله این جاسوسان قرار داشت قیامی که آغاز شده بود ادامه یافت جنگ در همه نقاط کابل برنده انگلیس ها جریان داد . شد ، جنرال رابرتس که وضیحه را با دقت مورد تحلیل قرار داده بود خود به مقابله محمد جان خان رفت . آهنگه جنگ به اندازه سی شدید بود که جنگ تن به تن آغاز یافت مورابین جنرال رابرتس نیز مجبوره در ار شده و از مجموع قشون انگلیس صرفاً چهل تن آنان زنده ماندند که همراه بار رابرتس فرار نموده و به شور جو بنه بودند . رابرتس قوای ککی طلب نموده و جایی عساکر مقتول را برگرد .

بعد از جنگ روز چهاردهم در سمر انگلیس هایسی چنددیگر مواضع خود را ترک می گفتند . این جنگ که در بالای آن - اشاره شد جنرال رابرتس را متیقن ساخت که استیلای کشور افغانها کاری ساده و آسانی نیست . گرچه این جنگ از جانب کشور مقتدر و جهان (در راترمان) علیه کشور عقب افتاده می پیش برده می شد . اما حب و لسن و دفاع از استقلال و تصیلت ارضی بیرونی بزرگ معنوی به افغانها بخشیده بود . تداع جنگ بازم رابرتس را به ایجاد مواضع سنگرها در بالا حصار و قلعه های کابل گردانید . آنها از این حملات بیرقیام کنند بگان آتش می کشیدند .

ضریات مبارزان افغان در کابل که با تلفات فراوانی هم همراه بود و همچنان وارد کردن ضربات در ولایات و مسوراه های ترانسپول بر انگلیس آنها را به تجدید نظر در سیاست شان واداشت و رابرتس جنرال انگلیسی در جنوری ۱۸۸۰ اعلام کرد که سیاه انگلیس افغانستان را تخلیه می کند مردم باد شاه کشور خود انتخاب کنند . و بالا حصار باز هم شاهد زبونی استیلا گران انگلیسی و اعتباری بین المللی آنها گردید . جنرال رابرتس در حالیکه نقشه

دای خود را برپا کرده و رفت می دیدند در ۱۸ اکت سال ۱۸۸۰ از - افغانستان جانب هند وستان رفتند و شکست و ناکامی را با خود به همراه بردند . بالا حصار میروند راستنود .

یک از حوادث مهم جنگ دوم همانا جنگ در میوند است . آوازه شکست انگلیس ها در چنده میوند کابل و از جمله بالا حصار را نیز فراگرفت . مبارزان افغان در این جنگ در نزدیکی میدان میوند با شجاعت در برابر انگلیس ها صاف دادند . آنها در روزهایسی جنگ از جمله دوازده هزار قشون انگلیس تها بیست و پنج تن اسرا زنده باقی گذاشته بودند و این نبرد جانانه بیست انگلیس ها را در هند وستان و انگلستان به لاسرزه در آورد .

مبارزان افغان که در راس آنها سردار احمد ایوب خان قرار داشت در جنگ میوند حاشیه سیی آفریدند که بالا حصار آنرا استنود و در روزی آن بخود بالید . جنگ میوند از راه بیخشن و ضیحه کسین افغانها حکایه دارد .

بعد ها امیر امان الله خان غازی در بیست و سه قهروری سلطنت خود را اعلام کرد . و فرود ای آنروز ۲۴ قهروری مردم کابل و قشون پایتخت کشور اجتماع بزرگی تشکیل نمودند . امیر امان الله خان سواره و شهادت ریمان جمعیت را داخل کرد و در همین جا بود که تعلق مشهور و تاریخی خود را برپا کرد . او استقلال افغانستان را اعلان کرد . از مساوات برادر و آزادی ملت افغان سخن گفت و قهروری از جمعیت برخاست و شهادت باش های فراوانی نظار امیر امان الله خان گردید . او با حوصله کلم در محادثات مختلف جنگ را رهبری کرد و قشون مبارزان افغان را به بیوفی رسانید و در قشون افغانستان آزاده را برافراشت . کابل روز آردوی کشور را در ۲۸ - اسد جشن گرفتند و در عید گاه نیز بقیه در صفحه (۹۲)

سینما باید...

بزرگبرد زمانه...



بقیه از صفحه (۱۱)

داشت ناد پیران راد رجعت
بالنده می و تعالی ی که خود ش
به آن ایمان داشت بکشاند اما
حیف که جامعه کمتر تحویل می
گرفت فقط به جم آنکه زبان
هنرش برای همه مفهم نبود -
استاد تاسالیان اخیر حیاتیاش
به این باور وفادار ماند اما در

پهلوان نظام...

بقیه از صفحه (۷۲)

بروش که : اپا و زرش پهلوانی
افزون بر هر کارهایی ، کار آموزشی
و نظری را هم لازم دارد و برای
آنکه کسی یک پهلوان خوب باشد
لازم است مطالعاتی نیز انجام
بدهد ؟ اند پشمندانه چنین
پاسخ گفت :

- بلی ابتدا شاکردن باید
حرکات پهلوانی را به گونه نظری
بجا موزند و سپس آن را عملی نماید
در مورد انجام برخی مطالعات
در ورزش پهلوانی باید گفت که
بلی هر قدر که یک شخص در رشته
پهلوانی دانش بیشتر داشته
باشد ، و تکنیک استادان فن را
فرا گیرد ، به همان اندازه می

شما آپا نقش را برای شخص
انتخاب باید کرد یا شخص را برای
نقش ؟

مروت پاسخ میدهد :

- من حالا به خود حق میدهم
منحیت یک کارگردان و فلانما -
نویس بعد از تهیه سنگی در مورد
انتخاب سمبولها و این که نقش
باید برای شخص انتخاب شود
یا برعکس نظرم را تقدیم کنم .

- عیبی ندارد اگر برای اجرای
یک نقش ، شخص را انتخاب
کنم و اگر ضرورت شود برای یک
شخص نقشی را انتخاب کنم
کنتراپاتاق میانتقاسنفا تیکه در
تعبیه ، پورتیت امیر صوری در
(خواب طلایی) امتداد در ضمیر

آن من طرح یاد استان فلانما
خودم را اساس قرار داده افتخار
میکم که کرمنا سب و هالی را در -
(مردی از شرق) پیدا کردم .
البته این امتحان را مد یسون
سلام سنگی میباشم .

مهرس :
- چون از فلم (مردی از شرق)
خبری نیست نمیتوان تضارت کنم
اماد رمورد (خواب طلایی) لطفاً
بگویند با آن که فلما ن پورتیت
یک هنرمند بود و پیام کاملاً انسانی
خود را داشته اما چرا کمتر از سمبول
ها مایه گرفته بود ؟

پاسخ میدهد :

- کاملاً برعکس ادعای تان ، فلم
از انکت سلامت د یواری تا پایان سرا -
یا سمبول بود .

من میگویم :

حرف آخر صحبت ما چی خواهد
بود ؟

مروت میگوید :

من فلمهای مناسبی را
میدهم ...

سنگی میگوید :

من امید و یقین به این جوان
و هم دوره هایش دارم .

من میگویم :

خواهم دید !

سنگی میگوید :

- سینمای ما سخت نیازمند
مردانه گن است ، سینمای
ما بیشتر از بول و استند یو به کرکتر
ها ، فلما نه نویسها و آنانی که
آگاهانه نقش میسازند و نقش بازی
میکند نیاز دارد .

سنگی میافزاید :

- تعجب نکند اگر میگویم
سینمای مانوزاد و نوجوان و نوسا
نیست ! چه سینمای مان کم از کم
به اندازه نیم عمر سینمای جهان
مرد دارد ، چهل و پنج سال
پیش نخستین فلم افغانی به نام
(عشق و دوستی) ساخته شد ،
پس چرا آن را سینمای نوزاد بگویم ؟

من مهرس :

- پس چرا تا حال ... ؟

سنگی پاسخ میدهد :

- تکلیف سینمای ما همیشه
در این بوده که خط سینمای ما
پیوسته د بگرگون شده ، تریه کاد ر
هاد را این عرصه محدود و تنوعها
محدود بوده و اما اگر ما افغانها
هنرمند استم بانستم استعداد
انتخاب آگاهانه سمبولها و پایه

گونه برجسته دارم . شاید دروغ
نگویم که برجسته تر از همه جهان
و ضرب المثل ها و لندی ها و چیزه
های ما تا پیدا یی برای حقیقت
است . فقط با اندک تکان سینمای
ما میتواند رشد عالی . من می
پیدا کند ، چه در ما تسلیم انتخاب
سمبول و زیبایی شناختی شرقی
وجود دارد .

میگویم :

اکنون که حرف پسران انتخاب
سمبولها آمد و استعدادی که
افغانها درین زمینه دارند ، نظر
شما در این مورد چیست که تیپ
ها و کرکترها و پسوناز ها ، هیرو -
نین فلمهای ما چی طور باید
انتخاب شوند ؟ انتخاب شوند یا
ساخته شوند ؟

پا به بیان فشرده تره نظر

بقیه از صفحه (۲۷)

د بگر این که با انکتبر رسالت باید
یک برابلم اجتمعی را هم -
پاراهایی حلالش ، مطرح میگرد
چشمها میبندد و گوشها میبندوند
که در کتار و سایر برابلم ها ، معضله
ترانسپورت شهر به حیت یک
معضله ، در لباس یک بد به مقابل
توجه تبارز نموده و من با استفاده
از یک نوع بیان د بگر ونهه طنزی
کس به ارضای ظاهر برد اختص
وفلم آرزو را ساختم ، با آن کنظر
گروهی به آن بود که در این حالت
با این همه برابلم ها تونیا یند
از ترانسپورت آغاز میگردی . قبلاً
هم کاری به چنین تم نشده بود ،
دل میزدم اما با یک باور و یک
پشتکار فلم را طوری ساختم که
د بالوگها تلم خلاهای صحنهها را
و صحنهها تلم خلاهای تصادف هارا
پرگردند . برای همیشه در غرور
توجه بوده و خواهد بود که جسی
میخواهم تحویل بد هم به چه
شکل از انحداد در کارها خوشم
نمی آید ، من هنری را بوسن
محدود پنت و خلاقیات احساس -
میکم ...

سلام سنگی با تاپید از مروت
میگوید :

- من چنان کارگردانی را
زیاد دوست دارم که تخنیک
کارش پیوسته به هنر خدمت کند
نه به آن اندازه که بالای خود پیش
چرین نماید ، هنرمند بیشتر ناگه
است خطر . پنایش را دوستانه
و امانتکارانه تا آن جا که نسل دیگری
می آید ، ادا نه داده با هم
صد اقت سینمای افغانی را داخل
یک رده نیازمند اجتمعی نموده
واقعا به خدمت مردم میگرد .

- از شما میخواهم تا پیرامون
سینمای امروزی و د بروزین روزند
تکاملش (بلی پاسیج) چیزهای
بگویند به ویژه درباره این که
میگویند (سینمای نوسا) و یا
(نوجوان و جوان افغانی) ابراز
نظر نمایند .

بیمه از صفحه (۱۹) وازیکه دودل...

عیدی برپا شده بود و هر باشندده کابل وهرانغان این روزها روز - گرامی زنده کی اش می بنداشت. هیدگاه این مکان یاد بود خاطره هارترک می گویم و این سطوری را از آن و در باره آن نوشتیم . به بالا حصار نگاه می کنم . به عمارت مجلل زرد رنگ اسروزی اش که درفش سه رنگ ملی درضا پیش در اهتزاز است یاد آنرا به حرکت در می آورد . و در پای آن درفش ، سرزایی را می بینم که مصرف اجرائی وظیفه است . لحظه بعد قطاری سردان مسلح از بالا حصار حرکت می کنند و چشم قطار را دنبال کرده و تا اینکه کاملاً در کوچه های شهر ناپدید گردید .

عیدگاه مردم :

از لندی های بالا حصار راه شهر را در پیش می گویم و در برابر مسجد عیدگاه می ایستیم مکان مقدس که شاهد حوادث گوناگون و زواید بزرگ در تاریخ سرزمین افغانستان بوده است . مسجد عیدگاه که در پایان شهر کنه کابل موقعیت اغذ کرده در ساحه وسیعی قرار دارد که ساختمان آن در چنین موقعیت مناسب کابل توجه همگان را به خود جلب می کند .

در اینجا بود که برای اولین بار شاه امان الله خان استقلال افغانستان را اعلام نمود . جنگ سم افغان - انگلیس بارشادت مبارزان افغانی به پایان رسید و سپهر انگلیس ها از افغانستان برچیده شد . افغانان با این جانبازانان شان طلسم شکست ناپذیری انگلیس را شکست دادند و در سر بزرگی به آنها آموختند و آن اینکه : افغانستان در دستخیز ناپذیر و شکست ناپذیر است . هر دره بود که برجاوگر ناپا به سیارگران است هوس و پوریا

شهری میسرود و اکثر تعمیری های را که در راگ های (بهیرون و بیلو پاری) بود دوست داشت . کموز فزلیا تشریح همیشه خود شرمساخت . در اجرائی غزل شویه کاملاً خاص خودش را داشت . غزلیات استاد بیشتر آمیزه بود از شویه های هندی و افغانی که هرگز شنونده ها با آن احساس بیگانه نمی کردند . در کشور ما بیشتر به غزل های استاد که بیشترین بخش بیت های پر پیوسته و تلویزیونی اش را احتوا می کند علاقه داشتند . علاقه مندان - هندی استاد بیشتر (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) را دوست داشتند . و گاهگاهی هم قوالی های شهرنی را ستا - دانه اجرا میکرد که همیشه از جا - نپدیده مورد پذیرش قرار می گرفت . ترانه های محلی و مردمی استاد وسیله شد تا استاد بیشتر از پیش محبوب مردم شود . اما با وجود همه محبت های که از مردم ناپدید و با وجود همه این ها هرگز استاد سراهنگ ، این خنیاگر آسانی - ترین سازها و این فریاد های - بهشتی ترین درد ها را چنانکه حقیقت بود نشناختند . ستاره اقبال سرود ها و ترانه های عاشقانه اش را تا جاودان در سینه این بیکران هنر و وفور ناپذیر آرزوی کم و بری آراش رخ بزرگ او در ما می کشیم .

هنگامت و رقم های فریبنده به تدوین مکتب میسرود از استاد با تمهید سستی خود و مردمی هنرمندانه ساخت و هرگز حاضر نشد به خاطر امکان بیشتر مادی در کشور بیگانه ای در اواز مردمی باشد . استاد در میان فزولخوانان و کلاسیک خوانان نمونه برتر و پخته آشنایی با شعروادب کلاسیک بود چنانچه از خوانان رنگین کلام حضرت ابوالعالی مرزاسبی القادر به دل تمام عمر نفیض بود و مزه کرد . استاد بیشتر غزل های پیش از گریس سخن ابوالعالی رنگ می گرفت . بهیدل دوستان بیشتر از هر کسی دگر و را گرامی داشته اند و استاد نیز با آنان مهربانتر و آشناتر بود . از انتخاب اشعارش بوی خوشی نوق بلند و آگاهی آزاد بیست غنی و بر بار می آید . چنانچه حتی باری هم از زانوش شعر میبندل ، بازاری و فریادش شنیده نشد و این امتیاز محمد خورشید فرهنگ کشورش شهادت میدهد . استاد خاصه در (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) رقیب نداشت . راه های قید و مشکل راه روانی یک سرود ساده اجرا می کرد . راه دیاری را در نهایت عظمت و شکوه یک سرود سنگین کلاسیک می خواند . گاهی هم برای تنوع بخشیدن به محافل دوستان و هنر زانوش تعمیری های

روزگار نیک فقط چند نفسی پیش به خاموشی چراغ صدایش نمانده بود تا گریه تر و آرزو تر از گذشت به دامن تجاری دست انداخت که میخواست به کمک آن برای مردمی شالی کند که چه مقدار دست شان دارد . و نتیجه اینبار با مردم به زبان ساده و بی پرورانه خود شان گفتنی های دل آزرده خود را سرود . چنانچه قسمت اعظم سرود های سال های اخیر عمر استاد را ترانه ها و تصانیف شیرین و ساده مردمی احتوا میکند که این خود گواه محبت و عشق استاد به مردمش بود و نشان میدهد که چقدر در خاطر هنر زانوش رامیخواست . استاد با ارزش های مادی زنده نمی هرگز الفت و میانه خوبی نداشت و همانقدر که آب و نانی ساده مهمانی بود . گوین همه چیز را دارد و بری - داشتن بیشترش چنین طلب بود و قدرتمندان و فرمول پگان نمی سرود و هرگز حاضر نمی شد تا هنر خود را گدایانه در بدل نواله بفروشد با وجود یک سرش همه در تمهید سستی گذشت اما قصه های عزت نفسی او را همیشه شنیده و بزرگش داشته ام . گرچه بار بار از استاد تقاضا شد تا منحصبت آخرین چهره زنده پیرو مکتب (بیتاک) موسیقی کلاسیک هندی در پوهنتون های معتبر کشور هند در بدل لیول های

نشان میدهند و به سوی این ورزش روی می آورند . اکنون هم تم های از نوجوانان و جوانان دارم و امیدوارم جدید الشمولان را بعد از یک دوره مسابقه جذب نماید و انتخابات برای پهلوانی همه ساله صورت میگیرد که تعداد نود نفر در سه گروه شامل میشوند و بعد از انتخابات در تیم های یاد شده ، تنظیم میگردند . در فرجام پهلوان نظام در مورد این که از چه زمانی بدینسو از اجرائی مسابقات کاره گیری - نموده و هلث آن چی میباشد ، گفت : اکنون نظریه تقاضای من ، در مسابقه شرکت نمی کنم و به جیب سرتیتر گروه ها کار نموده و - مصرف تربیه و پرورش شاگردان میباشم .

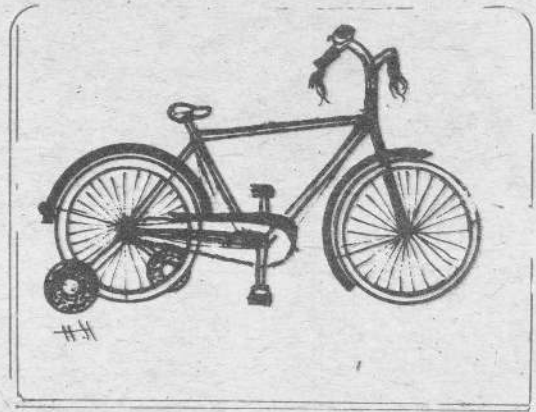
پهلوان نظام در مورد رشد و انکشاف بیشتر این ورزش ابراز نظر نموده ، میگوید : باید کلبه های متعدد در رشته پهلوانی هم در کابل و هدر ولایات تاسیس شود تا این ورزش را بتوانیم در ولایات نیز انجام دهیم . همچنان باید به تم های ولایات موقع داده شود تا رسماً در مسابقات داخلی و خارجی شرکت نمایند . چنان چه اکنون هم در کده هار و هرات این گونه مسابقات صورت میگیرد . نامبرده به پاسخ این پرسش که چی گونه میتوان تعداد زیادی از جوانان مستعد را به این ورزش جلب نمود ، گفت : خوب بختانه تعداد زیاد مردم بدون آنکه جلب شوند خود به خود به ورزش پهلوانی علاقه زیاد

تواند در مسابقات ، موفقیت های بیشتر به دست آورد . او در مورد این که آیا ورزش پهلوانی یک صورت افغانیست و یا این که ابتدا در کشور دیگری به میان آمده و سپس در کشور ما - روج گردیده است ، چنین معلومات داد : پهلوانی از مدت ها است که در افغانستان به حیث یک ورزش ملی افغانی مروج است . اینکه برخی از استادان سابق می گفتند که پهلوانی نخست در ایران و سپس در افغانستان مروج گردید به نظر من قابل قبول نیست . چه این ورزش از سده های پیشین در افغانستان رایج بوده ولی صرف ضربه میل از ایران به کشور ما انتقال یافته و مروج گردیده است .

سواران

اگر یک بایسکلک میداشتم

1371



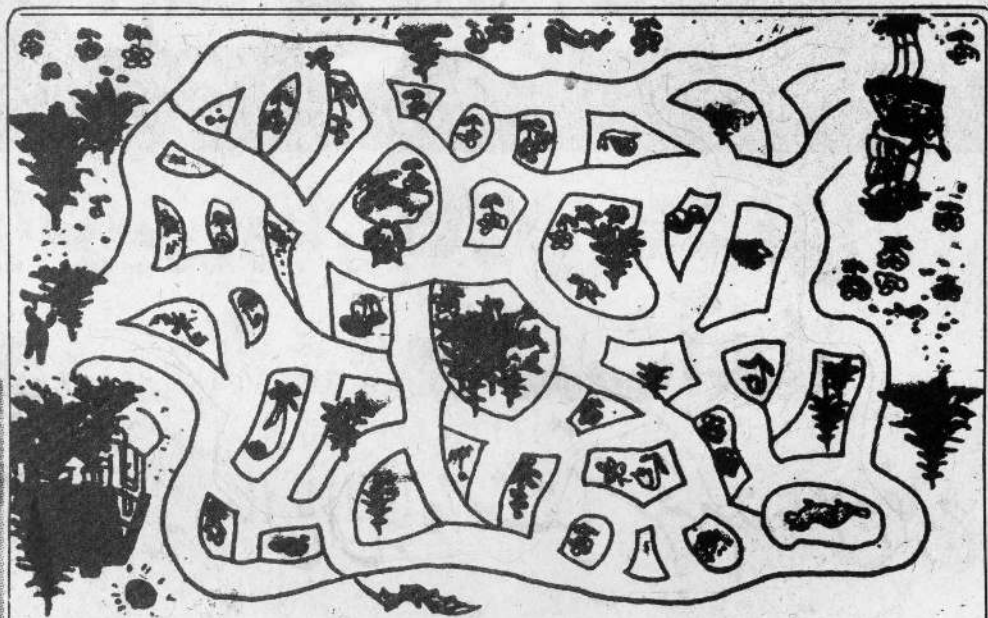
بخرد اما او قادر نبود و نمیتوانست
از پول مصارف کرایه خانه و خرج
خانه برای صرفه جویی کند و با
یسکل بخورد ، مادر هم مرزبان
دوست داشتند ، یکان وقت که
میدید من چقدر آنزوی بزرگ به
خاطر داشتن بایسکل دان -
دلش میخواست - کمک کند اما
مشکل بود « یکرور
کوچه می ام باخوشحالی بویج -
تک تک نموده مراضد ازند و گفت :
(بیا برویز که ما بایسکل خریدیم)
از خوشحالی زیاد خیزد ، با او
دیدم قریب که بایم شکسته بود
نمیدانم چطور تا خانه آنها رسیدم .

شوق بایسکل مثل یک خواب
شیرین همیشه به همراه بود
چقدر دوست داشتم بایسکلی
داشته باشم تا در آن هنگام خیال
داشتن یک بایسکل کوچک و مقبول
را مجسم می نمودم ولی در فکرت
بایسکلم تکر میکرد و خراب می شد یا
اینکه پنجره می شد و من نمیتوانستم
بایسکلک خود را سوار شوم .
پیش خود حساب میکردم چقدر
روزها باید پول جمع میکردم تا
میتوانستم با آن یک بایسکل
بخرم ، راستی پدر هم دلش
میخواست برایم یک بایسکلک خوب

دیدم که صد یک بایسکل بسیار
مقبول خرید اما هنوز سوار شدن
آنها یاد نداشت ، من هم بلد
نبودم می ترسیدم که بایسکل
از پیش ما چیه نشسته و خراب نشود
بسیار با احتیاط بایسکل را بیرون
کشیدیم و در میدان پشت خانه
رفتم ، صد بالای بایسکل سوار
شدم اما به زودی افتادم ، من فکر
کردم که میتوانم بایسکل را برانسم
بالای بایسکل او سوار شدم و چشم
خود را متوجه پیشرو ساختن اما به
زودی به زمین خوردم باردیگر
بالای بایسکل سوار شدم و دور را
در نظر گرفتم آنجا توازن بایسکل
در دست هایم درست شد و دیدم
اینکه از آن بیفتم چند متر حرکت
کردم اما دوباره به زمین خوردم
بعد از آن بایسکل سوار
شدم و فهمیدم که باید بالای
بایسکل تسلط پیدا کنم تا چپ
نشود و ضمناً فاصله دور را پیش
چشم خود در نظر بگیرم . آنوقت
برای اولین بار توانستم بایسکل
برانسم ، به زودی از بایسکل پیاده
شدم و برای دوستم صد نیوتو -
صیه کردم که بایسکل را چطور
باید براند آنروز تا بسیار ناوقت ها
بایسکل راندم و هر دو می ما خوب
یاد گرفتیم اما شما نرسیدید که صد
بایسکل از کجا کرد ، برای من هم
سوال بود زبازنده می صد شان
مثل زنده می ما بود ولی صد
همیشه بعد از وقت مکتب همسرای
مامای خود در روز کتاپ موتور کار
میکرد و ما ما پیش هفته وار به او مزد
میداد اگر چه که بسیار کم بود اما
او توانسته بود بایسکل از همان
مزد کم پول خرید یک بایسکل را
سد اکتد ، راستی این قصه او برای
حالب بودن من هم تصمیم
گرفتم نه بعد وقت مکتب که بیکار
بودم با صد ... در کتاپ کار
کم بد روادم با من موافقت
کردند ، در روز کتاپ موتور من
تخنیک موتور را یاد گرفتم و سراز -

یک مدت توانستم نام بسیاری
از برزه های موتور را یاد بگیرم و
بدانم که چطور ترمز میشوند .
مامای صد برای من در هفته
پول میداد و من آنرا پیش مادر
پس انداز میکردم تا اینکه بعد از
دو سال توانستم پول خرید یک
بایسکل کوچک را تهیه کنم آنروز
پیش مادر رفتم و گفتم مادر جان !
(بیسه هایم را برایم بخر
بایسکل میخرم) مادر با عجله
بکس آهنی خود را که قفل بیجی
داشت باز کرد و پول هایم را برایم
شمار کرد ، یک هزار و پنجاه افغانی
بود و در آن وقت میتوانستم با آن
یک بایسکل بخرم ، درین وقت
کوچه ما تک تک شد ، من با عجله
دویدم رفتم و دروازه را باز کردم
صاحب خانه آمده بود و کرایه
را مطالبه می کرد ، بسیار عصبانی
بود چون چند روز از ماه گذشته
بود ، من پیش خود فکر کردم که
به جای خریدن بایسکل بهتر
است کرایه خانه را بدو بپردازم
کمی کم بدون آنکه به مادر -
چیزی بگویم بولهایم را برای صاحب
خانه بردم و از آنجا رفتم با دستم
صاف لحظه بی بایسکل سواری
نمودم ، صد وقتی ازین قصه خبر
شد بسیار متاثر شد و گفت : برویز
توجه در چه خوب است ، اما لم
میخواهد توهم بایسکل داشته
باشی و با من یکجا بایسکل دانی
کسی ، ما یک مقدارتول دیگر هم
ذخیره کردیم ، آنرا برایت میدهم
تو حالا یک بایسکل بخری از هر وقت
که دوباره بولهایت را جمع کردی
بیسه مرا بخر ، صد خوبی بود
فردا من صد بدو یکجا رفتیم و
بایسکل مورد نظر خود را خریدیم
حالا بسیار ارضا هستم که آنروز ها
گذشته و آن بایسکل کوچک از کار
افتاده است اما هر وقت بچه ها
را با بایسکل های شان می بینم
یادم می آید که شوق بایسکل
چقدر زیباست مثل یک خواب
همیشه با انسان است .

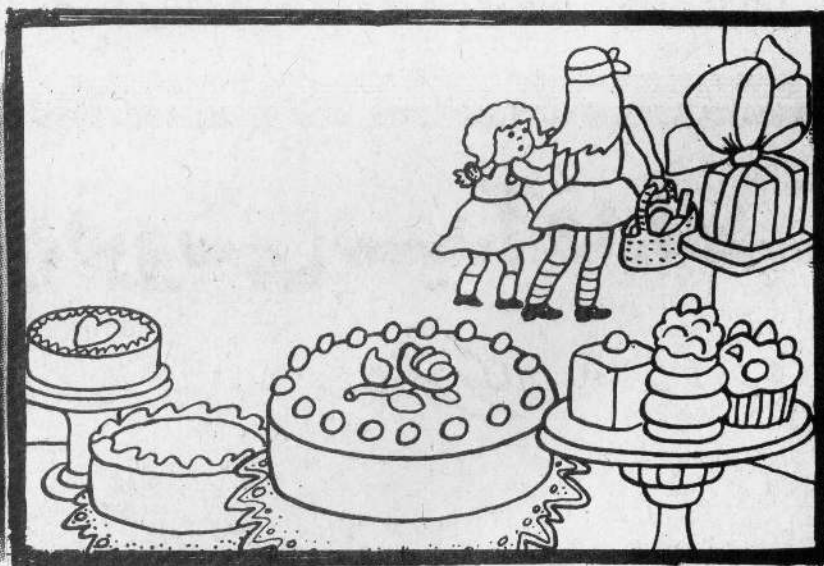
کودکان



اورا راهنمایی کنید!
دخترک برای رسیدن به خانه کدام راه را انتخاب می‌کند؟



برای این عکسها شرح
بنویسید و ایمال ارسال دارید



رنگ آمیزی کنید

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات جدیداً به فعالیت آغاز

نموده

در زمینه انتقال مال التجاره مشتریان محترم از داخل به خارج
کشور و از خارج بداخل با شرایط مناسب در خدمت تا جرات محترم قرار دازد

آدرس: شهر نو مقابر پارک، سرک نمبر ۷، مارکیت جاره عقیدتین تدارک
تلفون: ۲۵۲۶۲

قرطاسیه فروشی سید آقا «امیر»

قرطاسیه و مبلات کوه نظر مشتریان را تهیه و به دسترس هر کس دازد
فرومایشر مشتریان را در زمینه

تهیه نموده نشریه بار امر پذیرد

آدرس: چوک شهر کندی

براسم فال گزینیم



ماه حمل :

استقلال فکری تا نرا حفظ نمایید ، خوشت که شما زیر بار سخنان این زبان نمیروید ، دخل و خرج تا نرا کنترل نمایید و به صحت خود متوجه باشید . دید ارتزاق یکی که در پیشرو دارید برای شما با اهمیت خواهد بود ، سعی نکنید لجوج باشید .

ماه میزان :

از کارهایی که انجام داده اید بشیمان نباشید ، شما حسن نیت تا نرا ابراز کرده اید بگذارد که جانب مقابل درک نماید که در فکر سعادت و خوشبختی او استید ، مجرد هاسعی نباید در انتخاب شریک زنده کی خود وقت به خرج بدهند ، کارهایی بیعده راترك نمایید بهتر است ورزش نمایید تا خستگی های تان رفع گردد .

ماه ثور :

همیشه اندیشه های عالی را نسبت به زنده کی در خود پرورش نمایید بد بینی کار خوبی نخواهد بود ، چرا برای آغاز هر کار دله و اضطراب دارید بهتر است برخی از کارها را با توکی آغاز نمایید اما مواظب باشید که آنرا از کنترل خود رهاناسازید ، نامه یی که به شما میرسد حتماً پاسخ باید بگیرد علاقمند نباشید که همیشه دیگران منتظر شما باشد .

ماه عقرب :

قدم به قدم اوشماست ، همه افکار شما را اندیشه های فراگرفته است که میتواند برای زندگی تان درد سرهایی ایجاد نماید ، صاف و ساده با خود بنشینید و تصمیم بگیرید ، بهتر است در مورد تصمیم نهایی مشوره خانواده تان را بگیرید به صحت تان توجه کنید ، ملاقاتی را که در پیشرو دارید رد کنید .

ماه جوزا :

شما هم يك قدم بطرف مقابل بردارید ، آرزو های زیادی در دل دارید اما فکری کنید هر اقدام شما خود خواهی و غرور تا نرا صدمه میزند در این صورت مطمئن باشید که چنانکه موفقیت دارید مجرد هاس دیدارهای عاشقانه خواهند داشت ، تصمیم برای ازدواج عاقلانه است .

ماه قوس :

وسوسه تا نرا دروسازید ، روشن اندیش شوید ، نگذارید ازنم شما استفاده نمایند و شما را به پریشانی های زیاد مبتلا سازند . آرزوهایمتان را بزودی برآورده شده خواهید یافت ، بهتر است از هم سود و زیان روزگار خود را فانر نمایید .

ماه سرطان :

مسافری به خانه تان می آید که بسیار سالهای آرزوی دیدار او را داشته استید تشویق شما کماکان ادامه خواهد یافت اما سرانجام آرامش تا نرا می یابید و کارها به مراد دل تان انجام خواهد یافت ، دل تان را به عشقی که بند ساخته اید علاقمند نخواهد بود شما برای زنده کی امکانات بهتر دارید .

ماه جدی :

هم حالا هم هر وقت دیگر کاری را که باید انجام دهید ممکن است به اصطلاح ماهی را هر وقت از آب بگیرید تازه است اما برخی از کارهایی است که باید به موقع انجام یابد و شما همیشه در زنده کی بازگوش بوده اید لطفاً بخاطر آینده تان کار امروز را امروز و کار فردا را فردا انجام دهید .

ماه اسد :

شما بار و یاها زنده کی مینویسد ، توصیه ما این نیست که رویاها را از خود دور سازید چون بدون آن زنده کی زیبایی اش را از دست میدهد اما کسی اینطور فکر کنید که واقعیت های هم وجود دارد ، عصبانیت هاسی بیعده تان برای شماریان بار خواهد بود ، این هفته از خرید این دست بگیرید .

ماه دلو :

فصل گلهایی را که دوست دارید رسیده است ، انتظار شما به زودی پایان می یابد خود را خوشبخت احساس می کنید به طفل تان برسید ، گفت و گذار زیاد برایتان مفید است ، نگذارید آرزوهای تان را یگان از دست بزنید .

ماه سنبله :

بگذارد هر کس درباره شما افکار خود را داشته باشد مهم این است که شما در افکار عامه چهره خشن و زشت ندرارید و بیشتر توجه کنید که ثبات فکری خود را حفظ نمایید ، برای دیدارها و ملاقات های دوستان اهمیت قابل شوید و برغم خستگی و مصروفیت به آنها برسید و با پیشانی بازار آنها استقبال کنید .

ماه حوت :

دوستی را ازوش بدید و دوستان تا نرا آزرده نساازید به زودی یکی از بزرگان های جدی شما بطرف میگردد ، تمایل زیاد به رنگ های روشن پیدا کرده اید ، صحت تان بهتر میشود از غصه های پریشان نجات می یابید و شریک خوب زنده کی برایتان پیدا خواهید کرد .



از نزد

چاپ می کنیم. رفقا همی های ار - مطالب شعری است به مسؤل سالی ات - رازد اریاشی را خند - صفحه شعریه شد .
 اند موفق باشید . هر مطلب تازه و بشیر نزهت جوادی : جدول جالب که بغیرستید چاپ می شود . متقاطع ارسالی ات اقبال چاپ - تریبکی کمال یار هروی : اگر در لابلای مطالب اختصاصی مجله عکس از دوگان آشنایان تان می بود ، حتماً تقدیر نامه عنوانی (نزد یک بین) و (رازد اریاشی) کا کا نزد یک بین میفرستادید . در سرگرم کرد که جواب به نامه ها قسمت دوم باید گفت که (عاقلان فراموششان شد ، سرد اغ باشید . بی جزئیات نروند) باحوصله - سایره شکیب از ولایت جوزجان دوست عزیز ، غوث جان زلمی از محمد هارون (عمر) : (رازد اریاشی) به حوصله شما صد آفرین ها پیش خوب خط نانویی جور می گوید واسم گل های راکه به ترتیب الفبا نوشته بودید ، دوباره نشر ذوق و سلیقه تان میکند ، انشاء الله (نزد یک بین) تان در در رس ها شمارا کدله میکند ، که اگر کامیاب نشدید ، مشروط که شوید .
 - سهیلا (فرملی) از پوهنخسی طب کابل : دوست عزیز ، (نزد یک بین) شما طرح شما رازد اریاشی (نزد یک بین) نمود و راز طرح شما را با (رازد اریاشی) در میان گذاشت ، بالاخره منیحت کارهای نخستین شعری قبول دارند .
 (ترا) آری ، ترا ، ترا چون به کتاب بهار کد ردل شفق نورس افشاند و ترا ، که آفتاب زندگی قلب بیمار من هستی آری (ترا دوست دارم (رازد اریاشی) و ار خطا شد که از قلب داکتری بیبار شود ، کی آنرا - شفیه (.) متعلم صنف

یک واز دور



یازد هم لیسه زرفونه : مطلب (عجایب و غریب) ارسالی - ات رسید ولی به نظر (رازد اریاشی) عجیب تر از همه این بود که تخلص شما خوانده نمی شد که (خدای) بود پاکدام کلمه د یگر تکرار دوباره و جیزه ها ، خوش (نزد یک بین) نمی آید .
 - روهینا یفتلی از صنف هشتم متوسطه مریم : از نامه ات تشکر . - سمیرا آذر یفتلی از صنف دهم لیسه مریم : شعر سروده ای تان رسید ، با نطق مورد نظر تان مصاحبه شد .
 - ندا : از لطفت تشکر مطیبت رسید ، (رازد اریاشی) برایست آرزوی موفقیت میکند .
 - قدسیه قاسمی مدید از صنف (۱۲) لیسه میدان هوایی و شراره (شرر) متعلم صنف (۱۲) لیسه آریانا :
 - نامه شما با مطلب کوچک آه آن و مقناطیس رسید باور کنید که رازد اریاشی را جذب کرد ، مقناطیس باشید .
 - شکر به نایب تناکارمند آژانس اطلاعاتی باختر وزارت اطلاعات و کلتور : (رازد اریاشی) خواهشمند است که زیاد ناراحت نباش ، اگر مطلب جالب بغیرستی هنر نشیوه حاضر به چاپ آن خواهد شد .
 - مطلب (مادر) و (عید تمیبا رک) به مسؤل صنفه سپرده شد .
 - تصمیم چاپ آن مربوط متعددی - صفحه است .

نگاهی (ترک بیگرت) را نگه فرستاده بودی (نزد یک بین) را که تکلیف قبلی کرده هم ترا عیب کرده کدله کرد و مسلماً در شفاخانه خلدی تحت ته آوی است . انشا - الله چاپ میشود .
 - محمد طیب لومان افسر توپچی فرقه جبل السراج پروان : خداوند درد ولایت را بر فرق (نزد یک بین) بزند که ده سال است قلمک میزند ولی هنوز نسبی تواند مطر شعری بنویسد شعر ارسالی ات عالی بود و به مسؤل - صفحه (بوجی خنده) مردم - منتظر چاپید نش باشید .
 - امیر حسین (وحدت) بحصل پوهنسی علم اجتماعی : نوشته ارسالی ات درباره (پنج خصلت) ، رازد اریاشی را آدم تر ساخت و (نزد یک بین) آرزومند است که خدا کند همین بنسج خصلت به وجود مبارک شما تجلی داشته باشد تا بعد در وجود خود انده گان تا شکرکده من چاپیم .
 - غلام رسول صمیم افسر قطعه قلمه جنگی د هداد میزارشرف : جان برادر ، همین موضوع که شما رازد اریاشی می دهد ، (رازد اریاشی) را هم روزی رنج میداد ولی بالاخره کمرم هارا شکست وزندگی را آسان گرفت و فعلاً نه تنه خود را مظلوم فکرمی کند بلکه ظلم را بر علیه (نزد یک بین) بیچاره روا هم میدارد و فعلاً خوش بین ترین (رازد اریاشی) دنیا است .
 - طفیمان (گوارا) از صنف (۱۲)



حبیبه صدیقی



عبدالعظیم

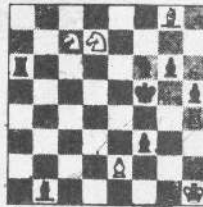


شکیلا نوید

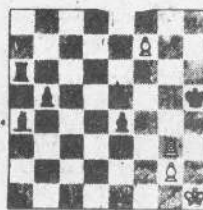
لیسه انصاری : کارتون ارسالی تان مثل پهنسی کولا های بدل گوارای گوارا بود ولی چاپیدن و چاپیدن نش فعلاً معلوم نیست - زیاد نویسی باشید .
 - زمر تعیم (آهنگ) سر یازاد ار - بگرام :
 - یادیدن مطلب ارسالی ات به نام (البالو) دهن (نزد یک بین) به آب گشت ولی خانه بریلو همین حالا بدون نشر نویسد و خوبی های البالو قیمت نمی کیلوی آن بر فرق سر آفتاب تمار کند .
 - شایسته صافی بحصل استیجتی در ولتی طب و شینا عزیز از استیجتی یولی تخنیک :
 - شکرکا نامه نوشته برده پسند (نزد یک بین) و (رازد اریاشی) هم شکرکا اثر امانت نامه کردند و شکرکا تشکر گفتند .
 - مشترکا چاپ خواهد شد - مشترک باشید .
 - جلیله سعادت تسلیمی (از - صنف دهم لیسه مخفی ولایت بدخشان :
 - جان نزد یک بین : مار از بود پنه بد شرمی آید به دهن فارش سیزمیکند ، خواهید گفت که (نزد یک بین) یا (رازد اریاشی) مار است که از بود پنه بد شرمی آید .
 - بخیر ولی اسامی سال مار است خوش هضم باشید .

پرسش‌ها

شطرنج



مات در حرکت



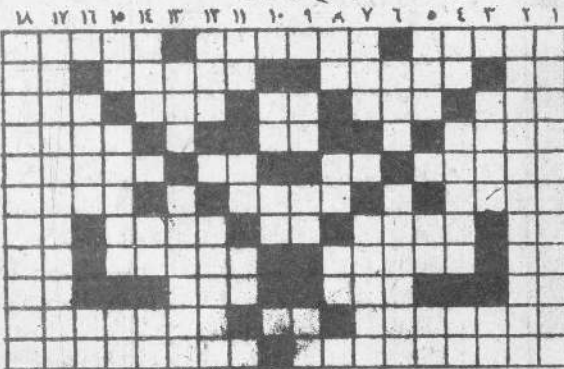
مات در سه حرکت

جدول

افقی :

- ۱- کابل زاد - یکی از شعرا ن
- خوب کشور خواب ترسناک
- ۲- واحد قیاسی حیوانات بدون
- سر- تصغیر بلیل- نازی
- یکه زاروه شتند ویست و هفت
- بر ۱ ضرب یک تقسیم دو صد و سه
- ۳- جزالبسه مردانه- اگر حرف
- اخیرا به اول افزودگی جمع
- ادیب میشود - عضو برسد
- همان نزادی است - ده دوه
- ۴- قصد با حرف اضافه - شبیه
- از انیسو بولداری
- ۵- سریشی است - خواهند ر
- شکر- صورت اگر (ت) علاوه
- گردن بعدا میشود
- ۶- حرف تکرار - سحر - رنگ
- ۷- طایفه که مورد غضب خداوند
- قرار گرفت ولی میان تھی - تابان
- ودرخشان - قله بدن - دراز
- ترین شب سال - از آن طرف به
- اصطلاح خود را بخاریدن
- ۸- بعد از صفر - معیار سنجش
- زمین - کاکابو - از آن طرف اول
- خورده شده

- ۹- جایگاه معز - امربخواب
- شدن - مذهب حیوان خیالی
- است ولی بی سر
- ۱۰- جمع تداخل - انگور -
- حیوان صفتان
- ۱۱- از آن طرف نویسنده کتاب
- طلا در مس - حیات
- عمودی :
- ۱- کشور سرمای داری
- ۲- نتیجه
- ۳- شاهری سر - کلمه انوسوس
- ۴- جای بوسه - آنچه از ترا -
- شدن چیزی به زمین بریزد -
- خان بی با
- ۵- از آن طرف برهان بی بسا
- همان ات است - لژی بی پایان
- ۶- حیوان در بند - منسوب به
- غرب (از انسو)
- ۷- غم و اندوه - از آن طرف حادثه
- ۸- آجری بر - صف و قطار - اگر
- (ق) افزود شود به شستن معنی
- میدهد
- ۹- معیار وزن محلی ولی میان -
- تھی - غلات را با آن آرد میکنند



تکمیل کنید

دوست بروی می بیند
موتز زنده بهتر از
هر قدر بی بلند بسازی
در بازگشت کاروان لنگه اخیری
هر باد بارانی دهر بازی
چمچه دراز دست را
زیبایی کوه در سنگ زیبایی
سگرت کن - هم بول وهم دل
کسی که سیاه را ندیده سفید
کسی که شیر نکرده از
آنکه از نبرد گریزد -
قت قوت مرغ هر کجا باشد
عالم بودن آسان است
دروغگوی سرده را
از زندگی بی آبرو



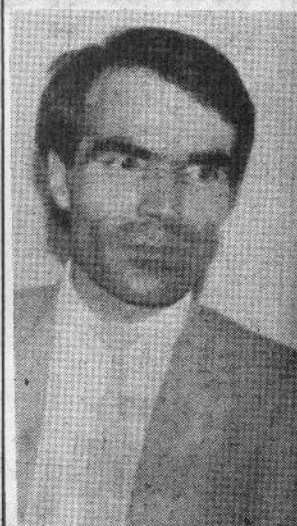
داشته اید . گیلان را غوری به طرف پایین دورید . دید که مجرای گیلان (دهن گیلان) عمود بطرف پایین قرار گیرد . پس از این عملیه می‌توانید دست‌تان را از بست کارت به راحتی دور کنید . شما خواهید دید که آب از گیلان بیرون نمی‌ریزد . درین جا هیچ سحر و جادوی در کار نبود . زیرا فشار هوا از پایین بزرگتر از فشار ما بیخ داخل گیلان است و باعث می‌گردد تا آب از گیلان خارج نشود .

تجربه دلچسپ

ایاچی تصویر می‌نماید : آب در هر صورت ازین گیلان سرچبه شده بیرون می‌ریزد . خوب درین جا می‌تواند دست‌تان را با تجربه' ذیل غرق حیرت سازید . درین تجربه شما فقط به یک گیلان آب - خوری و یک بست کارت ضرورت دارید . گیلان را تالیه' آن با آب ملو نموده و آنرا با بست کارت دست‌داشته' تان ببوشانید . با یک حرکت سریع . در حالیکه بایک دست بست کارت روی گیلان را نگه



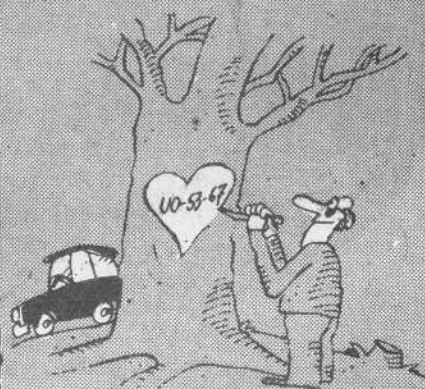
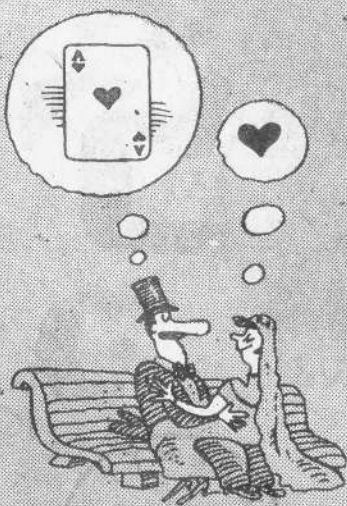
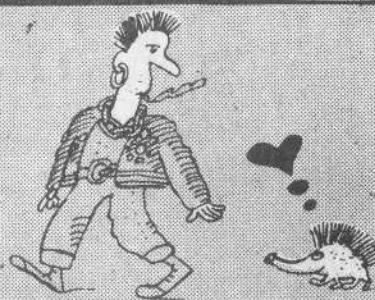
مطلب مربوط به این عکس را در کدام شماره خواننده اید



د عکسها را ما را تشخیص می‌توانید با این شماره .

برای این کارتون‌ها شرح جالب

نوشتند ، به ما ارسال دارند
به بهترین آن جایزه داده می‌شود



سرگرمی‌ها

صحت
طفل
تانا
تضمين
ميكند



آدرس:

بصورت پرچون از نزد بكتريه
دكانهاي منزلشان، وطسور
مسند، از ظاهر لميتد، دركوچي
ماركيت، در شتاب نماييد.



صحت طفل تانا تضمين ميكند

فروشگاه نوار



اجناس مورد نیاز نوار ازین فروشگاه به
قیمت های نازل بدست آورید
النوار همیشه در خدمت شماست
آدرس: معائن زینب ننداری

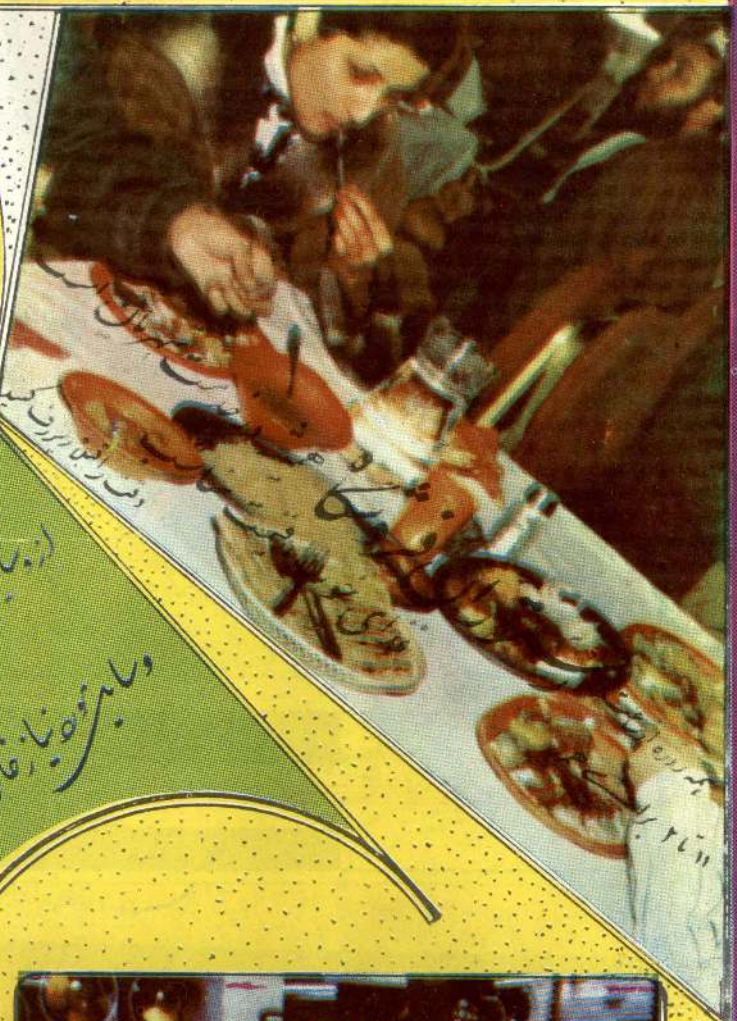
قرطاسیه فروشی وحیدالله

انواع قرطاسیه مورد نیاز موسسات و شاگردان مکاتب به قیمت تازی بدسترس مشتریان و مراجعین
محترم قرار میدهد. قرطاسیه فروشی وحیدالله علاوه از قرطاسیه مجله میاوم، مجله
جوانان امروز، نشرات اخبار هفته، نگاه، پیام و سایر نشریه هارا نیز برای مشتریان
عرضه میدهد.
وحیدالله پلاستیک که تازه به فعالیت آغاز نموده هر نوع اسناد از قبیل ترخیص، تذکره
و کارتهای شمارا ذریعه ماشین پرس مینماید.

آدرس: میر و میر سید اشرف معائن زینب ننداری

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشرات مورد نظر شما: سپاه سوم، جوانمرد، روز، اخبار مجله، قرطاسیه و کارتهای ترکیبی همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی
آدرس: متصل بازار امید



زرگترین مارکت فروش
بوهک ساخت وطن

از سال ۱۳۰۰ خریدار نمایه
وبایر فقه نیاز خانواده ما تا دهه سیه



قیمت ۳۰۰۰۰ تومان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**